

**دیدار با "رجوی"
و دیگر رهبران
مجاهدین خلق
(فاجعه ناگهان آغاز نشد!)**

معرفی کتاب "مجاهدین
ایران"، نوشته "آبراهامیان"
صفحات ۱۹-۲۴ و ۵-۶

**"سعید امامی" با سم آرسنیک
در زندان به قتل رسید**

**فلاحیان
قتل را سازمان داد؟**
۱- امامی حلقه رابط گروه های قتل و ترور،
۲- فلاحیان رابط روحانیون صادرکننده فتوای
قتل ها و جنایات (ص ۳)

3-
**راه
توده**
آدرس اینترنت در ص ۴۰
دوره دوم شماره ۸۵ تیرماه ۱۳۷۸

جنبش مردم و تشکل های موجود!

بزرگ ترین ضعف جنبش مردم بی سازمانی آن ارزیابی شده و از هر سو نسبت به آن ابراز نگرانی می شود. بسیاری از طرح کنندگان این نگرانی، درک و شناخت دقیقی از امکانات موجود برای مقابله با این ضعف جنبش ندارند، و حتی با برخی سازمان ها، احزاب و تشکل های جدید و تازه تاسیس نیز یا یگانه اند و یا آن را به رسمیت نمی شناسند. از جمله، برخوردی است که با "حزب کار اسلامی" از سوی برخی سازمان های چپ مهاجرت می شود. برای مقابله با ضعف سازمانی جنبش ابتداء باید دید تشکل های موجود چگونه اند و واقعیات کدام است؟

بزرگ ترین دستاورد ۲۰ سال اخیر مخالفان تحولات در ایران، مجهز ساختن خویش به سازمان و تشکیلات، و جلوگیری از متشکل شدن و سازمان یافتن طرفداران تحولات است. اگر مخالفان منسجم تحولات را همان جبهه انحصار (ارتجاع-بازار) بدانیم و به تاریخ ۲۰ ساله اخیر ایران باز گردیم، تلاش آشکار و پنهان این جبهه، در تمام این سال ها بر محور انسجام و سازمان یابی خویش از یک سو و انواع توطئه ها برای یورش به احزاب و سازمان های سیاسی و حتی متلاشی ساختن گروه بندی های مذهبی مخالف خویش در درون حکومت، از سوی دیگر بوده است. این کوششی است که از فردای پیروزی انقلاب آغاز شد و تا امروز ادامه یافته است. با استفاده از همین تشکل و سازمان یابی است، که این جبهه ارگان های قضایی، زندان ها، بازرگانی و تجارت، قوه مقننه، بسیاری از فرماندهان نظامی سپاه و بسیج و ارگان های حساس امنیتی را در اختیار دارد. همین سازمان یابی به این جبهه امکان داده است، تا تشکیلات گسترده امام جمعه ها، مدارس، کانون های مذهبی، شبکه مساجد و از طریق آنها بسیج وابسته به مساجد را در اختیار بگیرد. شبکه ای زنجیره ای از نمایندگان ولی فقیه در ارگان های مختلف نظامی-امنیتی را سازمان دهند، نفوذ سازمانی خود بر اصناف را گسترش دهند و...

پایگاه طبقاتی این جبهه، امروز بسیار دقیق تر از گذشته آشکار است: سرمایه داری تجاری، زمینداران بزرگ، بخشی از تکنوکرات های مذهبی و طبیفی از بورژوازی بوروکراتیک هم اندیش با این تکنوکرات ها، پایگاه طبقاتی این جبهه است، که مجموعه ای از روحانیون و غیر روحانیون، در چند تشکیلات علنی و غیر علنی آن را نمایندگی می کنند: روحانیت مبارز، جمعیت مؤتلفه اسلامی و تشکل های وابسته به آنها (نظیر کانون مهندسان، بسیج دانشجویی و...) که علنی فعالیت می کنند، و سازمان هائمی مانند "حجتیه"، "فراماسونری جدید" و تشکل های وابسته به آنها (نظیر انصارولایت، انصارحزب الله و...) که غیر علنی فعالیت دارند. برخی فرماندهان نیروهای نظامی (بویژه در سپاه و بسیج) نیز در پیوند با این تشکل ها قرار دارند.

این مجموعه و این شانسنامه طبقاتی "جبهه ارتجاع-بازار"، بر اساس شواهد گوناگونی که در دوران اخیر -بویژه در ارتباط با نفت، پتروشیمی، بورس تهران، خرید برخی واحدهای تولیدی- آشکار شده، می گوشت تا بخشی از سرمایه داری تولیدی ایران را نیز نمایندگی کند. انتقال بخشی از نقدینگی متمرکز در این جبهه، به بخش تولیدی، بانک داری و خدمات، آن رویداد مهمی است که در حال وقوع می باشد. رویدادی که در عین گستردگی این جبهه، می تواند فعل و انفعالاتی را در تکرش سیاسی، فرهنگی و حتی مذهبی این جبهه بوجود آورد و برخی جدائی ها، انشعاب ها و حضور تشکل های جدید را بدنبال آورد. در حقیقت، آن اختلاف نظرانی که در جبهه ارتجاع-بازار و از قول بلند پایگان آن، اخیرا به مطبوعات راه یافته، ریشه های طبقاتی اش در همین فعل و انفعالات در حال تکوین است.

این فعل و انفعالات درعره سیاسی، فعلا خود را در ابرازنظرهای مذهبی، تعریف آزادی، گسترش مناسبات اقتصادی-سیاسی با اروپا، آمریکا، کشورهای عربی و... خود را نشان می دهد. حضور روزنامه "انتخاب" در صحنه مطبوعات ایران، نخستین نتیجه و نشانه آشکار این فعل و انفعالات است! روزنامه ای که حوزه علمیه قم پشت آن قرار دارد و با بودجه عظیم بخشی از سرمایه داری حاضر در جبهه ارتجاع-بازار انتشار می یابد. تفاوت دیدگاه های "انتخاب" با روزنامه "رسالت"، همان تفاوت دیدگاهی است که در این جبهه و متأثر از برخی جابجائی های طبقاتی در این جبهه در حال رشد است و روز به روز آشکارتر می شود. (بقیه در ص ۲)

**محافل مطلع
از ایران
می نویسند!**

(ص ۵)
**جنبش دانشجویی و
ماه های پر حادثه**
(ص ۷)

حجتی کرمانی:
**رابطه "رهبر" با
روحانیت سنتی!**
(ص ۲۷)

**واقع بینی
در بحث
خود و غیر خودی**
(ص ۱۳)

در صفحات دیگر:

* فدائی ها کجا سکوت می کنند؟

چه وقت اطلاعیه می دهند؟

* مبارزه تئوریک در جبهه سیاسی

* توسعه سیاسی و تغییر ترکیب طبقاتی

* مهدوی کنی در راس روحانیت مبارز، وداع

آیت الله یزدی، رفیق دوست و پتروشیمی

بقیه جنبش مردم و شکل های موجود! (از ص اول)

این نکته بسیار مهمی است که باید در ارتباط با رویدادهای ایران با دقت آن را دنبال کرد و در همین شماره "راه توده" نیز مطالبی را در همین ارتباط (به صفحه ۴۰ مراجعه کنید) می خوانید. (ماهیت و نحوه شکل گیری آن سرمایه داری تولیدی که در ایران در حال شکل گیری و یا دشتخوش تغییرات نوین است، بحثی است جداگانه، که بموقع خویش بدان باید پرداخت. در اینجا، تنها چهره سیاسی صف بندی ها و جبهه ها مورد نظر است.)

در اینسو، پایگاه طبقاتی "جبهه ضد ارتجاع" و طرفداران تحولات

در ایران گسترده تر و به همان اندازه نامنسجم تر و پراکنده تر از جبهه ارتجاع-بازار است. میلیون ها کارگر و مزدبگیر ایران، اکثریت عظیمی از کارمندان و حقوق بگیران، بخش وسیعی از بورژوازی خرده پای ایران، بخش مهمی از تکنوکرات ها، سرمایه داری بوروکراتیک، روستائیان، مهاجرین و حاشیه نشینان شهرهای بزرگ، اکثریت عظیمی از روشنفکران، زنان و جوانان با پایگاه ها، گرایش ها و وابستگی های طبقاتی گوناگون، و سرانجام بخشی از سرمایه داری تولیدی-صنعتی ایران در این جبهه قرار دارند. ده ها میلیون رای در انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات شوراهای شهر و روستا، پیش از آنکه از صنوق های رای بیرون بیاید، از درون این جبهه بیرون آمد. طیف بسیار گسترده ای از بدنه سپاه پاسداران، بسیج و دیگر نیروهای نظامی و حتی برخی فرماندهان این نیروها، آشکار و پنهان، بصورت بالقوه در این جبهه قرار دارند و یا متمایل به آن هستند. همین توان بالقوه، از دلائل اصلی خنثی شدن همه توطئه های دو سال اخیر علیه جنبش مردم و ناامیدی نسبت به هر عمل کودتائی علیه جنبش بوده است.

طیف وسیع و گسترده ای از دمکرات های انقلابی، نواندیشان مذهبی، ملیون، مذهبی ها، چپ مذهبی، چپ انقلابی و غیر مذهبی و... سخنگویان این جبهه محسوب می شوند. طیفی، که طی ۲۰ سال اخیر، بی وقته با هر نوع شکل یابی آنها مقابله شده است. این تقابل، که از فردای پیروزی انقلاب، در پشت صحنه و بصورت توطئه آمیز توسط وابستگاه امروز جبهه ارتجاع-بازار وجود داشت، در سال ۶۲-۶۱، با یورش به حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) وارد مرحله ای آشکار و علنی شده و سرعت گسترش یافت. چنان که بعدها شامل امثال آیت الله منتظری، روحانیون همگام با آیت الله خمینی و حتی تشکل "روحانیون مبارز" نیز شد!

جبهه ضد ارتجاع و یا جبهه دوم خرداد، طیف گسترده تری را نسبت به جبهه ارتجاع-بازار در خود جای داده است و به همین دلیل تنوع نظرات و دیدگاه ها و خطر جدائی ها و انشقاق ها در آن در جریان تداوم و تعمیق و جستجوی جهت مبارزات آینده اجتماعی، اگر از جبهه ارتجاع-بازار بیشتر نباشد، کمتر نیست. کاهش قدرت جبهه ارتجاع-بازار در حاکمیت و وقوع انشعاب ها در آن، حوادثی مشابه را در جبهه دوم خرداد و یا جبهه ضد ارتجاع دنبال خواهد آورد. جنبش، در آینده شاهد این دو رویداد خواهد بود! رویدادی که با تعمیق مبارزه اجتماعی، تشدید خواست های اقتصادی و در ست پیمانی سرمایه داری تولیدی، تکنوکرات ها و سرمایه داری بوروکراتیک حاضر در جبهه دوم خرداد و تمایل آنان به پیوند با هم کیشان خود در جبهه مقابل بروز خواهد کرد!

این جبهه، که برای تحقق عام ترین خواست این مرحله از جنبش (مقابله با ارتجاع مذهبی-بازاری) عملاً شکل گرفته است، درحال حاضر چند تشکل منسجم و غیر منسجم دارد:

خانه کارگر، شوراهای کار، دفتر تحکیم وحدت دانشجویی، حزب کار اسلامی، حزب کارگزاران سازندگی، مجمع روحانیون مبارز، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، حزب همبستگی اسلامی و جبهه مشارکت ایران اسلامی. دمکرات های انقلابی، چپ غیرمذهبی و انقلابی ایران و... درحال حاضر، تنها گهگاه سر خود را از داخل مطبوعات ایران بیرون می آورند و اشاره به دیدگاه های اقتصادی-سیاسی خود می کنند. یگانه انسجامی که درعرصه فرهنگی-هنری آنها توانسته اند بدان دست یابند، تجدید حیات بسیار با احتیاط کانون نویسندگان ایران است. دعوت این کانون از نواندیشان مذهبی و هنرمندان مذهبی برای پیوستن به آن، از درایت و تجربه اندوزی حکایت دارد، که

از میان تشکل های یاد شده، دو تشکل خانه کارگر و شوراهای کار، درکنار تشکل وسیع دانشجویان دفتر تحکیم وحدت، دراین جبهه نقش کلیدی برای دفاع ازجنبش و تعمیق گام به گام آن دارند. به همین جهت است که طی دو سال اخیر بیم و هراس از این دو تشکل پیوسته از سوی مخالفان تحولات، در مجامع مختلف و به اشکال متنوع، حتی درحد تهیه لایحه ای برای ممنوع اعلام کردن فعالیت دفتر تحکیم وحدت دانشجویی بروز کرده است. این درحالی است که مصوبه مجلس برای خارج ساختن کارگاه های زیر سه کارگر از شمول قانون کار نیز عملاً و درحالی که جلب حمایت سرمایه داری کوچک و صاحبان کارگاه ها را درنظر داشته، گامی در جهت قطع پیوند کارگران این کارگاه ها با واحدهای بزرگ کارگری، خانه کارگر، حزب کار اسلامی و دیگر تشکل های کارگری نیز بود. این دو تشکل کارگری و دانشجویی در سراسر ایران حضور دارند و علیرغم همه توطئه هائی که بویژه طی دو سال اخیر علیه آن ها به اجرا گذاشته شده، روز به روز حضور بیشتر و آگاهانه تری در جنبش از خود بروز داده اند. مقاومت در برابر لایحه تغییر قانون کار، تظاهرات روز اول ماه مه در تهران و تبریز، موضع گیری های فراکسیون کارگری در مجلس اسلامی، اجتماعات کارگری و سخنان مسئولین خانه کارگر تهران و شهرهای صنعتی ایران در این اجتماعات و... همگی نشانه هائی است از حضور تعیین کننده کارگران و مزد بگیران در جبهه ضد ارتجاع. همچنان که پیروزی بزرگ جنبش دانشجویی در ادامه افشاگریها و تقویت آگاهی عمومی مردم و موفقیت بسیاری از کاندیداهای این جنبش در انتخابات شوراهای شهر و روستا-بویژه درتهران که به پیروزی "آصغرزاده"، کاندیدای دفتر تحکیم وحدت ختم شد- دستاوردهائی است در خدمت تقویت این جبهه. بدلیل اهمیت ادامه حضور این دو تشکل در جبهه دوم خرداد است، که طرفداران تحولات در ایران از هیچ کوششی برای خنثی سازی توطئه ها و حفظ آنها در صحنه نباید غفلت کنند. مقابله افشاگرانه با چپ روی ها و چپ نائی ها، مصدق بازی های مشکوک، ولایتی-غیرولایتی معرفی کردن جنبش (در این مرحله بعنوان توطئه مخالفان تحولات)، مذهبی-غیرمذهبی قلندار کردن جنبش، کشاندن جامعه به سمت خشونت، ترور، انفجار، قتل و... بخشی از کوشش برای یاری به جنبش است. حزب توده ایران، با بهره گیری از تجربه بیش از ۵ دهه مبارزه سیاسی-انقلابی در جامعه ایران، با تمام امکان و توان خویش شانه به شانه جنبش در این مقابله افشاگرانه به وظیفه خود عمل کرده و خواهد کرد.

در حالیکه تشکل های کارگری، از پایگاه واحد طبقاتی و اشتراک نظری برخوردارند، تشکل دانشجویی تحکیم وحدت، مانند همه جنبش های دانشجویی، دارای انواع گرایش های دمکراتیک است. این گرایش ها، خود متاثر از انواع گرایش های طبقاتی-نظری است، که بخشی از آن با جنبش کارگری کشور در پیوند طبیعی می باشد!

کارگزاران سازندگی، حزب همبستگی، روحانیون مبارز و مجاهدین انقلاب اسلامی در "جبهه مشارکت ایران اسلامی" نوعی اتحاد را سازمان داده اند. در همین جبهه نمایندگانی از جنبش دانشجویی و جنبش کارگری کشور نیز حضور دارند. این اتحاد و جبهه، در آینده نقشی در حد "جبهه ملی" را خواهد توانست ایفاء کند؟ بنظر می رسد جابجائی ها و انشعاب ها در جبهه ارتجاع و گشوده شدن باز هم بیشتر فضای سیاسی کشور، بیش از تمایل ها و گرایش های متنوع حاضر در این جبهه به سمت و سوی آینده آن شکل خواهد داد. آنچه که آشکاراست، کم رنگ بودن فعالیت این تشکل هاست، که بخشی از این عدم تحرک را باید در ساختار حکومتی-دولتی آنها جستجو کرد. در حالیکه جنبش کارگری-دانشجویی کشور ماهیت و عملکردی برخلاف آن ها دارد و به همین دلیل حضورش در جنبش روز به روز تعیین کننده تر می شود. البته، در این میان از برخی پیوندهای نزدیک تر میان این تشکل ها و جنبش دانشجویی-کارگری باید یاد کرد. از جمله در باره مناسبات سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و مجمع روحانیون مبارز با دفتر تحکیم وحدت دانشجویی و برخی همسوسی های این مجموعه با خانه کارگر، فراکسیون کارگری مجلس و حتی شوراهای اسلامی کار. این امر در دیدگاه های مشترک افرادی نظیر ابوالقاسم سرحدی زاده با سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، روحانیون مبارز و تحکیم وحدت خود را نشان می دهد. (به مصاحبه سرحدی زاده در همین شماره راه توده مراجعه کنید)

کارگزاران سازندگی، بعنوان تشکل تکنوکرات ها و بخشی از سرمایه داری تولیدی-تجاری ایران، در حال حاضر متزلزل ترین تشکل متحد جبهه ضد ارتجاع ارزیابی می شود. تزلزلی که تحت تاثیر رویدادهای آینده و بویژه فعل و انفعالات و انشعاب ها در جبهه ارتجاع-بازار شاید نمایان تر شود. در این صورت آن بخش از این تشکل که در جبهه طرفداران تحولات باقی خواهد ماند، شاید از انسجام و تحرک بیشتری نسبت به دوران اخیر برخوردار شود.

علی فلاحیان

و قتل "سعید امامی"

سعید امامی، (اسلامی) معاون امنیتی وزارت اطلاعات و امنیت در دوران وزارت "علی فلاحیان" و مشاور عالی این وزارتخانه در زمان وزارت "درب نجف آبادی" در زندان به قتل رسید. او حلقه تیم های ترور، آدم ربایی و انفجار با روحانیون صادر کننده احکام این جنایات بود. از سوی این روحانیون، "علی فلاحیان" حلقه رابط بود. قتل های سیاسی اخیر و صدها جنایت دیگر در زندان ها و خارج از زندان های جمهوری اسلامی، در داخل و در خارج از کشور بدین ترتیب سازمان یافته و اجرا شده بود. سعید امامی پس از قتل های اخیر سیاسی-حکومتی بازداشت شد و به بسیاری از اسرار پشت پرده مافیای قدرت-جنایت در جمهوری اسلامی اعتراف کرد. او در آخرین مراحل بازجویی خویش جزئیاتی از نقش "علی فلاحیان" را در این جنایات افشا کرد که چاره ای جز بازداشت وی باقی نماند. بدین ترتیب علی فلاحیان بمدت سه روز بازداشت شده و در زندان اوین بسر برد. (راه توده به این مناسبت فوق العاده ای منتشر کرد.) علی فلاحیان در ارتباط با اعترافات سعید امامی پیرامون دست داشتن وی در قتل های سیاسی-حکومتی دگراندیشان بازداشت نشد، بلکه تحت فشار بخش دیگری از مافیای قدرت و به جرم دست داشتن در ترور "علی رازینی"، رئیس کل دادگستری تهران بازداشت شد. "علی رازینی" که از رازهای محافل روحانی پشت پرده قتل های سیاسی-حکومتی مطلع بود و حتی در آن نقش داشت، به طمع رسیدن به ریاست قوه قضائیه و نشست بر صندلی آیت الله یزدی، اطلاعات رازگونه ای را از درون این محافل و با امید جلب حمایت محمد خاتمی در اختیار او گذاشت. ←

(بقیه جنبش مردم و تشکل های موجود)

حزب همبستگی اسلامی، که اکنون در حد فراکسیون باصطلاح "مستقل" ها در مجلس خود را نشان می دهد و اهداف و انگیزه های خود را در روزنامه انتخاب جستجو می کند، پایگاهی فراتر از کارگزاران سازندگی ندارد و سرنوشت آن نیز بستگی به تحولات و صف بندی های جدید در جبهه ارتجاع دارد. رویدادی که تا انتخابات مجلس ششم در اشکالی اجتناب ناپذیر بروز خواهد کرد. فراکسیون ۷۰ نفره این حزب، اکنون در مجلس اسلامی اهمیتی در حد فلج شدن فراکسیون اکثریت مجلس برای تصویب لوایح مهم پیدا کرده است. این اهمیت در رد استیضاح وزیر ارشاد اسلامی، عدم حضور ۶۰ نماینده در رای گیری پیرامون تغییر قانون کار، بیم و هراس از شکست طرح تغییر قانون مطبوعات، وحشت از تصویب لایحه دولت پیرامون ملزم ساختن شورای نگهبان به رعایت ضوابط قانونی انتخابات و جلوگیری از نظارت استصوابی نمایان شد. همچنان که فراکسیون کارگری مجلس در پیوند با حزب نوینباد "کاراسلامی" و تشکل های کارگری موجود در کشور، نقشی در خور توجه و رو به افزایش یافته است. حزب کار اسلامی، اگر بتواند رسماً و بشكل قانونی شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر را به واحدهای سازمانی خود تبدیل کند، آنوقت می تواند از یک تشکل پرقدرت در برابر تشکل های وابسته به سرمایه داری تجاری ایران یاد کرد. این رویدادی است که نشانه های آن در جریان مقابله با تغییر قانون کار بروز کرد و قطعاً با کارشکنی های بسیار جدی از سوی مخالفان تحولات و حتی سرمایه داری تولیدی-تجاری ایران در حاکمیت روبرو خواهد بود.

سه فراکسیون حاضر در مجلس اسلامی "حزب آ" "لله" بعنوان اکثریت، "مجمع حزب آ" "لله" بعنوان اقلیت، "مستقل" بعنوان نیروی سوم اکنون در مجلس حضور دارند. ترسیم تشکل های موجود در دو جبهه طرفداران و مخالفان تحولات و ضرورت آگاهی باز هم بیشتر نسبت به آنها، از آن رو اهمیت دارد، که در ماه های آینده و با نزدیک تر شدن انتخابات مجلس ششم، همین تشکل ها و سازمان ها در نقش سخنگویان "جبهه ضد ارتجاع" در صحنه سیاسی کشور فعال تر خواهند شد. اپوزیسیون خارج از کشور و نیروهای تحول خواه داخل کشور، که خود تاکید می کنند جنبش را باید سازمان داد تا پیروزی آن را تضمین کرد، این صحنه را در برابر خود دارند. تخیل پروری، انقلابی نمانی (که عمدتاً در مهاجرت خریدار دارد) تغییر در این واقعیات نمی دهد. در حالیکه حضور و تاثیرگذاری عملی، می تواند این واقعیات را به سود تحولات تقویت کند و یا تغییراتی در آن ایجاد نماید! حزب توده ایران، حزب صحنه های واقعی عمل و مبارزه است، و به فعالیت خود در چارچوب واقعیات موجود ایران ادامه داده و خواهد داد.

این عمل خیانتی به مافیای جنایت-قدرت بود که جزای آن ترور بود. این ترور ناکام ماند اما "علی رازینی" را فلج و روی صندلی چرخدار نشاناد! علی رازینی می دانست که رهبر "موافق رسیدن او به ریاست قوه قضائیه است و روحانیون پر قدرت پشت صحنه نیز با این برگماری موافق اند."

همان دلیلی که ترور "علی رازینی" را در دستور قرار داد، پس از اعترافات سعید امامی پیرامون نقش علی فلاحیان در این ترورها، حکم قتل او را هم بدنبال آورد. علی فلاحیان پس از رهایی از بازداشت سه روزه، بلافاصله حکم قتل سعید امامی، معاون امنیتی خود در دوران وزارتش را صادر کرد. این حکم بدون تفاهم و توافق روحانیونی که علی فلاحیان حلقه واسطه آنها با تیم های ترور توسط سعید امامی بود، نمی توانست صادر شود. او اگر زنده می ماند، تغییرات رو به گسترش در وزارت اطلاعات و امنیت و تغییر ریاست قوه قضائیه که تغییراتی را در پی خواهد داشت، می توانست به اعترافات بیشتر و حتی حضور در یک محاکمه (حتی غیر علنی) جزئیات دیگری را نیز بر زبان بیاورد. جزئیاتی که به نقش او در پرونده سید مهدی هاشمی و اعدام او، برکناری آیت الله منتظری و سپس دهها و صدها قتل و جنایت دیگر در ایران و خارج از کشور منتهی می شد. بنابراین، تفاهم بر سر قتل او، یک تفاهم گسترده در حاکمیت بود. او که خود از این سرنوشت بیمناک بود، مدت ها خود را به فراموشی و جنون زد تا بلکه به بیمارستان روانی منتقل شده و از مرگ نجات یابد اما دست از سر او برنداشتند. سرانجام در داخل نوشابه ای که به آن سم "آرسنیک" افزوده بودند و در زندان بعنوان جیره هفتگی در اختیارش گذاشته بودند به قتل رسید!

بسیاری معتقدند، آیت الله یزدی رئیس قوه قضائیه در آخرین روزها و هفته های حاکمیت بر قوه قضائیه و با استفاده از تسلطی که بر زندان های جمهوری اسلامی، بعنوان بخشی از حوزه اختیارات قوه قضائیه داشت، در این ماجرا دست داشت. همین محافل می گویند هنگام رای گیری در باره دبیرکلی او در روحانیت مبارز بحث ها بالا گرفت اشاراتی به این امر شد و پس از آنکه وی با اکثریتی بسیار شکننده به این مقام برگزیده شد، اقلیت بازنده تهدید به افشاگری پیرامون این مسائل کرد و این انتخاب را باطل کرد!

در تمام این رویدادها، تیم های ترور و جنایت وابسته به جمعیت مولفه اسلامی نقش داشته است. برخی محافل معتقدند این تیم ها به برخی از رهبران مولفه اسلامی وصل اند و همه شورای مرکزی این جمعیت در این ارتباط قرار ندارد. بر این شایعات، مقاله طنزگونه "ابراهیم نبوی" در یکی از آخرین شماره های روزنامه نشاط (۷۸۳۲) مهر تابید زد. این طنز که اشکال کارشکنی مخالفان ریاست جمهوری را با هدایت بازاری ها تشریح کرده عنوان جمعیت های مختلف بی ستون تشکیل شد" را دارد. آن "ستون" که ابراهیم نبوی به آن اشاره می کند، اگر سعید امامی و ارتباط هایش با جمعیت مولفه اسلامی نباشد، اشاره به موقعیت احتمالا متزلزل عسکراولادی در این جمعیت است!!

سعید امامی (اسلامی) دو سال پس از پیروزی انقلاب، از امریکا به ایران بازگشته و در بخش اطلاعات سپاه پاسداران مشغول کار شد. او که در یک خانواده یهودی ایرانی، در شیراز بدنیا آمده و سپس توسط محافل حجتیه شیراز جلب به اسلام شده و مسلمان شده بود، قبل از انقلاب به امریکا رفته بود. لقب "اسلامی" به همین دلیل به فامیل "امامی" او افزوده شد. اکنون مشخص شده است که وی در امریکا و در عین حال که عضو انجمن های اسلامی امریکا بوده، با "آژانس یهود" نیز در ارتباط بوده است. دعوت از او برای بازگشت به ایران، توسط بخش اطلاعات سپاه پاسداران صورت گرفت که در آن زمان نقش وزارت اطلاعات و امنیت را داشت. از جمله مخالفین او از همان ابتدای ورود امامی به ایران، سید مهدی هاشمی بود که بخشی از کارهای اطلاعاتی سپاه پاسداران را در اختیار داشت و از آلوده بودن امامی به محافل یهودی نیویورک نگران بود. پس از تشکیل وزارت اطلاعات و امنیت و رسیدن حجت الاسلام ریشهری به وزارت، او به این وزارتخانه منتقل شد و در نقش مشاور ریشهری خدمت کرد. در این دوران او یکی از نقش آفرینان مهم تشکیل پرونده برای سید مهدی هاشمی و سپس آیت الله منتظری بود. نقشی که سید مهدی هاشمی در لبنان و جنبش های اسلامی ایفاء می کرد و تشکیلات اطلاعاتی ضد اسرائیلی که او در نهضت های آزادیبخش سازمان داده بود، در کنار مخالفت شدید و ریشه دار وی با انجمن حجتیه همگی در کوشش سعید امامی برای پرونده سازی علیه وی موثر بود. سید مهدی هاشمی، پرونده قتل آیت الله شمس آبادی را در ساواک شاهنشاهی داشت که توسط سعید امامی به جریان افتاد. عوامل وابسته به حجتیه این کوشش سعید امامی را تقدیر و تشویق کردند و سپس آن را تا برکناری آیت الله منتظری از قائم مقامی رهبری هدایت کردند! این خدمت سعید امامی به حجتیه و روحانیت مرتجع جا و موقعیت ویژه ای به او بخشید.

(بقیه در ص ۲۹)

رویدادهای بسیار مهم در صنعت نفت و پتروشیمی

همایش "فرصت‌های سرمایه‌گذاری در صنعت پتروشیمی ایران و مزیت‌های ویژه منطقه پتروشیمی" در روزهای ۳۰-۳۱ فروردین در تهران برگزار شد و در روز اول اردیبهشت در بندر ماهشهر ادامه یافت. در این همایش حدود ۲۰۰ نماینده شرکت‌های بزرگ نفتی و بانک‌ها، شرکت‌های سرمایه‌گذاری و بیمه از آمریکا، کانادا و اروپا شرکت کردند.

حضور فعال شرکت‌های نفتی آمریکایی "شوران"، "آرکو"، "کرم‌مک گی"، "یونوکال"، "کونکو"، "موویل"، شرکت انگلیسی-آمریکایی "بریتیش پترولیوم-آموکو" در این کنفرانس چشم‌گیر بود.

آنچه که در رابطه با این کنفرانس، وضعیت کنونی صنعت پتروشیمی و بطور کلی سمت‌گیری جدید در سیاست‌گذاری‌های کلان در بخش نفت، گاز و پتروشیمی کشور با مردم در میان گذاشته شده است، محدود می‌شود به چند بیانیته کلیشه‌ای مطبوعاتی در تبلیغ پیشرفت‌های کشور در این زمینه و ضرورت ادامه سیاست‌های برنامه اول و دوم در ابعاد گسترده!

منصور معظمی، مدیراین همایش در نخستین روز برگزاری آن، در جمع خبرنگاران داخلی و خارجی اظهار داشت: «در سال‌های اجرای برنامه اول توسعه ۱۰ واحد صنایع پتروشیمی با ظرفیت ۷ میلیون تن احداث شد. برای احداث این مجتمع‌ها ۲ میلیارد دلار اعتبار خارجی دریافت شد. در برنامه دوم توسعه نیز اجرای چندین طرح عمده در صنعت پتروشیمی از ۱۳۷۴ آغاز شد. دو طرح از مجموعه ۱۰ طرح در نظر گرفته شده امسال به بهره‌برداری می‌رسد. برای اجرای ۸ طرح باقی‌مانده نیز تا سال ۱۳۸۱ برنامه ریزی شده است». مدیرگروه اقتصادی روزنامه خرداد این ادعای کلی را دلیلی بر حقانیت سیاست‌های تعدیل اقتصادی تبلیغ کرده و می‌نویسد: «در حالی که تعدادی از سیاست‌بازان دست‌چند تلاش دارند همه دستاوردهای اقتصادی اجرای برنامه اول توسعه را به هیچ‌انگارند، هر روز خبر تازه‌ای در باره کار آمدی سیاست‌های اتخاذ شده در این دوران منتشر می‌شود.» (خرداد ۳۰ فروردین ۷۸)

حقیقت چیست؟

واقعیت اینست که صنایع پتروشیمی که بدون توجه به نیاز بازار داخلی و تنها با هدف صادرات به بازارهای خارجی در سال‌های پس‌ازجنگ ایجاد شد، نه تنها اکنون کمکی به اقتصاد کشور نکرده، بلکه بیشترین زیان را به اقتصاد کشور وارد کرده است. برای نشان دادن این واقعیت کافی است که وضعیت کنونی صنعت پتروشیمی در ارتباط با حجم بدهی‌های ایجاد شده از رهگذر ایجاد این صنایع، میزان صادرات محصولات تولید شده، که هدف اصلی از ایجاد این صنایع بود و نقش این صنایع در برنامه استراتژی اقتصادی کشور بررسی شود.

۱- حجم بدهی‌های ایجاد شده: در حال حاضر هشت مجتمع پتروشیمی در کشور با ظرفیت تولید ۱ میلیون تن در سال وجود دارد. بعلاوه کمبود مواد اولیه که از خارج باید وارد شود و تاخیر در دریافت قطعات یدکی برای واحدهای مختلف، بطور متوسط حدود یک سوم از ظرفیت تولید این واحدها را کند و غیر قابل بهره‌برداری است. با توجه به سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی لازم برای راه‌انداختن این مجتمع‌ها، سرمایه‌گذاری‌هایی مانند تهیه و آماده کردن زمین، شبکه‌های آب و فاضلاب، برق و مخابرات و پوشش‌های جاده و فرودگاه، امکانات بهداشتی و درمانی و غیره بالغ بر ۱۲ میلیارد دلار در بر داشته است. دولت برای تهیه اعتبار لازم برای تأسیس این مجتمع‌ها حدود ۵ میلیارد دلار از بانک‌های خارجی قرض گرفت.

۲- میزان صادرات: در سال ۱۳۷۵ ارزش صادرات محصولات پتروشیمی کشور حدود ۴۰۸ میلیون دلار بود و با وجود افزایشی برابر ۱۶ درصد در حجم صادرات، ارزش آنها عملاً ثابت ماند. دلیل این امر، کاهش تقاضا بعلت بحران اقتصادی در شرق آسیا بود. با احتساب ارزش نفت و گاز که از آنها بعنوان سوخت در این مجتمع‌ها استفاده می‌شود و با احتساب نرخ سود سرمایه‌گذاری که بطور متوسط ۱۷ درصد است، به روشنی می‌توان دید که میلیاردها دلار سرمایه‌گذاری در این بخش حتی قادر به بازگرداندن سود سرمایه اولیه هم نیست، چه رسد به کمک به اقتصاد کشور.

۳- صنایع پتروشیمی و برنامه استراتژیک توسعه اقتصادی: بعلاوه روشن نبودن اولویت‌های اقتصادی، طی برنامه‌های اول و دوم توسعه در چارچوب سیاست‌های تعدیل اقتصادی، بجای سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی و یا افزایش ظرفیت پالایشگاه‌های کشور، امکانات سرمایه‌گذاری دولت در مجتمع‌های پتروشیمی متمرکز شد. در نتیجه امروز دولت مجبور است سالانه مبلغی حدود ۵ میلیارد دلار صرف واردات پارچه، برنج، پنبه، پشم، مواد اولیه روغن نباتی و امثال اینها کند. بموجب آمارهای رسمی دولت، مقدار ارزی که هزینه واردات بنزین مورد

نیاز کشور می‌شود، بیش از ارزی است که از صادرات محصولات مجتمع‌های پتروشیمی وارد کشور می‌شود.

برغم این واقعیات، وزیر نفت، رئیس سازمان برنامه و بودجه و رئیس کل بانک مرکزی و در پشت سر آنها، همه وابستگان بورژوازی تجاری و بوروکراتیک ایران، همه جانبه برای افزایش تعداد مجتمع‌های پتروشیمی کشور و درگیر کردن سرمایه‌گذاری خارجی در این بخش تبلیغ می‌کنند. شرکت ملی پتروشیمی ایران طرح ایجاد ۳۰ مجتمع پتروشیمی جدید را تحت بررسی دارد. هزینه ایجاد این واحدها بالغ بر ۲۱ میلیارد دلار تخمین زده می‌شود. هزینه ۱۰ طرح که مدیر همایش اخیر به آنها اشاره کرده است، بالغ بر ۲۵ میلیارد دلار است. هدف از برگزاری این همایش درگیر کردن بیشتر شرکت‌های خارجی است. یکی از این طرح‌ها، گسترش مجتمع بندر امام است که انجام آن به شرکت انگلیسی بریتیش پترولیوم واگذار شده است. ایجاد منطقه ویژه اقتصادی "علویه"، که در کنار طرح‌های عظیم میدان نفتی پارس جنوبی قرار دارد قرار است با هزینه‌ای حدود ۲۱۵ میلیارد دلار، چهار سال طول بکشد. در این همایش مدیران عامل هر یک از مجتمع‌ها، در گفتگو با نمایندگان شرکت‌های خارجی، آمادگی دولت ایران را برای فروش نفت و گاز مورد نیاز این مجتمع‌ها به قیمتی ۴۰ درصد ارزانتر از قیمت بازار به سرمایه‌گذاران خارجی ابلاغ کردند.

در شرایطی که بعلاوه فقدان بودجه لازم، طرح‌های ایجاد شبکه‌های آبرسانی سدهای جدید کشور را که ده‌ها میلیارد دلار سرمایه‌گذاری در سلسازی طی ۱۰ سال گذشته حتی یک هکتار زمین بایر را به زیر کشت نبرده است، به چه علت محافلی در درون دولت خاتمی اصرار به سرمایه‌گذاری بازهم بیشتر در مجتمع‌های پتروشیمی دارند؟ پاسخ به این سؤال را باید در سیاست خصوصی سازی صنایع پتروشیمی کشور یافت. وزیر نفت بنا به تصمیم مجمع تشخیص نظام و برخلاف اصل ۴۴ قانون اساسی کشور تصمیم به واگذاری صنایع پتروشیمی کشور به بخش خصوصی گرفته است. این تصمیم که قرار است از طریق عرصه سهام واحدها، انتشار اوراق مشارکت و پذیره نویسی شرکت‌های سهامی عام عملی شود، میلیاردها دلار سرمایه‌گذاری ملی را در اختیار صاحبان نقدینگی ۱۴۰ میلیارد هزار ریالی قرار می‌دهد. ایجاد مجتمع‌های عظیم صنعتی با بودجه دولت و واگذاری آن به بخش خصوصی، ترفندی است که سرمایه‌داری تجاری و بوروکراتیک ایران از طریق آن، نه تنها پایه‌های اقتصادی خود را محکم‌تر می‌کند، بلکه با دست یافتن به نفت و گاز ارزان و تقریباً رایگان، بعنوان سوخت این واحدها، سود نجومی غیر قابل تصویری را سال‌ها برای خود تضمین می‌کند. دستیابی سرمایه‌داری تجاری-بوروکراتیک ایران به منابع نفت و گاز کشور، در چارچوب تصمیمات به ظاهر قانونی، از طرف دیگر باعث بهبود روابط آن با شرکت‌های نفتی آمریکایی و انگلیسی شده و در تحولات آتی کشور می‌تواند آن را از حمایت سیاست آمریکا و انگلیس برخوردار خواهد کرد.

مالیات‌ها به جیب چه کسی می‌رود؟

بدنبال بحث‌هایی که در محافل مختلف و حتی در مجلس اسلامی، پیرامون خود مختاری اقتصادی نهادها، بنیادها و بسیاری از شرکت‌های باصلاح دولتی-خصوصی وجود دارد، اخیراً سمیناری در تهران تشکیل شد. در این سمینار چند کارشناس اقتصادی و مالی سخنرانی کردند و نکات قابل توجه و صریحی را بعنوان مشکلات برنامه ریزی دولت و عدم تسلط دولت بر نهادهای بزرگ اقتصادی ذکر کردند. مطالبی که در این سمینار عنوان شد، نشان می‌دهد که قانون اساسی جمهوری اسلامی فقط در عرصه سیاسی و آزادی‌ها به فراموشخانه سپرده نشده است، بلکه در عرصه اقتصادی نیز این قانون بشدت نقض شده است و هیأت پیگیری اجرای قانون اساسی موظف به تهیه گزارشی در این زمینه نیز می‌باشد.

در این سمینار نکات زیر مطرح شد:

مطابق اصل ۴۴ قانون اساسی، نظام اقتصادی جمهوری اسلامی ایران بر پایه سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی و بر پایه یک برنامه ریزی منظم و صحیح استوار است. این در حالی است که قسمت عمده‌ای از اقتصاد کشور اکنون در دست بخش چهارمی است که در هیچ کجا تعریف نشده است. این بخش موسسات و نهادهای غیر دولتی مانند بنیادها، شهرداری، سازمان بازنشستگی و تامین اجتماعی است. حتی در قانون محاسبات عمومی نیز کنترل و نظارت بر این بنیادها و موسسات تدوین نشده است.

مطابق اصل ۵۱ قانون اساسی «هیچ نوع مالیاتی وضع نمی‌شود، مگر بر حسب قانون، موارد معافیت و بخشودگی و تخفیف مالیاتی را قانون مشخص می‌کند»، اما علیرغم این صراحت، همچنان وجوه قابل توجهی توسط دستگاه‌های اجرایی و غیر اجرایی و تحت عناوین مختلف از مردم دریافت می‌شود که مستند قانونی ندارد، مثل وجوهی که شهرداری بابت تراکم می‌گیرد. هم اکنون از ۲۵۰۰ شرکت دولتی، تنها بودجه ۵۰۰ شرکت در بودجه کل کشور مندرج است که از این تعداد نیز فقط ۲۴۰ شرکت به دولت مالیات می‌پردازند.

ناسیونالیستی را به درک دقیق از وطن دوستی تبدیل کنیم. اکنون این ضعف در ایران کاملاً احساس می‌شود. مردم با منافع ملی آشنا نیستند. انتقال درک ملی و منافع ملی به میان مردم وظیفه‌ایست که تا خودمان به درک دقیقی از آن نرسیم، ممکن نیست. اگر مردم وجه مشترک خود را نشناسند چگونه خواهند توانست به منافع مشترک بیاندیشند؟

بنظر من دشمنان ایران که با کمال تاسف اکنون مشاور عده‌ای از رجال ایران هم هستند، این مسئله را می‌دانند و از رشد ناسیونالیسم واقعی و وطن دوستی مردم جلوگیری می‌کنند. بخشی از جنجال اخیر پیرامون ملی گرائی و جلوگیری از آن، ریشه در همین تلاش مشاورین رجال جمهوری اسلامی دارد. مشاورینی که کهنه کارند و از همه مهم‌تر تجربه دوران مصدق را علیه مردم استفاده می‌کنند. خیلی موشکافانه باید تلاش‌ها و ابزار نظرهای رهبران موقوفه اسلامی و برخی آیت الله‌های سرشناس عضو روحانیت مبارز را دنبال کرد. نفوذ در میان رجال کنونی ایران بسیار گسترده‌است. کدام رجال و چه کسانی، مهم نیست، مهم سنت و سوری جریانات است که ما را به درک حوادث راهنمایی می‌کند.

به محض اینکه دیدند داریوش فروهر مورد توجه دانشجویان دفتر تحکیم وحدت قرار گرفته، که مهم‌ترین تشکل دانشجویی ایران است، او را از بین بردند و برای هو و جنجال راه انداختن زمینه سازی جهت مبارزه با ملی گرائی سالم و وطن دوستی مردم جریانات جدیدی بنام دانشجویان بوجود آوردند. خوشبختانه به دلیل تیزهوشی جوانان و وجود جو سیاسی در کشور، این جریانات خیلی زود از روی اعمال و شعارهایشان شناخته شدند و منزوی شدند و از این راه طرفداران مقابله با ملی گرائی نتوانستند طرفی ببینند. این جریان، که باز تکرار می‌کنم تا کنار رجال ایران نفوذ و حضور دارند، از رشد چهره‌های ملی در میان مردم می‌ترسند. بعد از فروهر نوبت دکتر پیمان بود. او هدف بعدی بود که با هوشیاری عده‌ای که خوب می‌دانند در ایران چه دارد می‌گذرد، وی را از دسترس دور کردند و جلوی کشته شدنش را در اوج آدم‌ربائی و قتل‌های سیاسی گرفتند.

بنظر من، باید روی رشد احساسات ملی، که خوشبختانه اکنون در ایران با خواست عدالت اجتماعی همراه شده، کار کنیم. بعضی نشریات مانند کیهان به کسانی که این گرایش را در میان مردم تقویت می‌کنند و در واقع از رفتن به ست جنگ داخلی می‌خواهند جلوگیری کنند، برچسب سلطنت طلب می‌زنند. اصلاً نباید تسلیم این شانتاژها قرار گرفت، سلطنت آفندر در ایران منفسور است، که مردم برای انتقاد از "ولایت مطلقه" آنرا تشبیه به سلطنت می‌کنند و یا از اینکه ولایت تبدیل به سلطنت شود، نگرانی خودشان را در انواع متلک‌ها و لطیفه‌ها بیان می‌کنند. حتی درمیان روحانیون آزادخواه هم همین مسئله مطرح است و دادگاه ویژه روحانیت از ترس همه گیر شدن این متلک‌ها و تشبیه‌ها، روحانیونی نظیر کدیور را محاکمه و محکوم کرد! البته این نوع شانتاژها فعلاً خطر زیادی را متوجه کسی نمی‌کند، چون فهم گردانندگان این تشریه حتی برای حکومت هم معتبر نیست.

در اینمورد، یعنی احساسات ملی و رشد آن "علی میرفطروس" نظرات قابل توجهی را اخیراً مطرح می‌کند. مطالبی که او می‌نویسد، علیرغم انتقاداتی که در برخی تفکرات و برداشت‌های او وجود دارد، در مجموع نشان دهنده خوش فهمی وی است و نشان می‌دهد که مسائل ملی ایران را بهتر از بسیاری از مدعیان قلم بست خارج از کشور می‌فهمد.

۴- روحانیت شیعه در ایران با مذهب نمی‌توان و صلاح نیست

که مقابله شود. دسته‌های عظیم مردم حتی به یک مسجد اعتقاد دارند و مثلاً معتقدند امام زمان از آنجا ظهور خواهد کرد! البته نسل بی اعتقادی هم پیدا شده که متأسفانه از نظر سیاسی بسیار عقب مانده و بی مطالعه هستند. از این نوع جوان‌ها، در میان بعضی تشکل‌های تازه تاسیس دانشجویی هم پیدا می‌شود. پیش از هر نوع سوء ظن به آنها، باید قبول کرد که اشتباهات پی در پی و فساد گسترده در میان قشری از روحانیون حاکم این جوانان را به این راه کشانده‌است. یعنی برای مقابله با روحانیت، ملی گرائی را سنگر کرده‌اند. همین قشر از روحانیون که دنبال سوژه برای مقابله با مردم می‌گردند، سر و وضع و شعارهای این جوانان را بزرگ کرده و در تلویزیون و یا مطبوعات خودش چنان منتشر می‌کند، که گوشتی ملی گرائی یعنی ضدیت با مذهب، حتی شایع‌ترین دست زدن و سوت کشیدن را در سخنرانی محمد خاتمی و یا برخی اجتماعات اینگونه تبلیغ می‌کنند که این جوانان بی دین هستند و در نهایت اینکه "ملی گراها دین ندارند". حتماً اطلاع دارید که مطبوعات وابسته به این روحانیت در اینجا، یک دوره‌ای این بحث را دامن زده بودند که مصدق هم کافر بود، دین نداشت و مرتد بود! با همین تبلیغات مغرضانه و ضد ملی عده‌ای را کشتند!

اینها را می‌توانیم تا با هوشیاری نسبت به رویدادهای اینجا برخورد کنیم. هرگز نباید قریب این نیرنگ‌های رایج در ایران را خورد. حتماً نباید این فریب را هم خورد که گویا در ایران رشد ملی گرائی به دلیل رویگردانی مردم از مذهب است. خیر، اینطور نیست و سالم‌ترین ملی گرائی امروز با مذهب پیوند خورده‌است.

طرفداران سوسیالیسم، برای حضور در جامعه امروز ایران، باید درک خود را از "دوران"، "ملی گرائی" و "رهبری تشیع" دقیق کنند!

"چپ"

و جنبش مردم!

محافل مطلع از داخل کشور می‌نویسند

رفقا و دوستان!

۱- دوران ... درک دورانی که ما در آن بسر می‌بریم بسیار با اهمیت است. درک نکردن دوران موجب اشتباهات بزرگ، تکرار عقب روی - چنانکه در ایران رخ داد- می‌شود. شما می‌دانید که خودالینسم که به ابزار سرمایه داری مجهز نبود چند قرن طول کشید و امروز سرمایه داری به ابزار تولید، وسائل پیچیده ارتباطی و اطلاع رسانی و اینتولوگ‌های رنگارنگ مسلط است. مذهب را هم که در اختیار دارد و یا می‌تواند با آن کنار بیاید. جریان‌های مصنوعی ایجاد کند، به نام "صلح" در جهان "جنگ" راه بیاندازد و به نام بهداشت اجتماعی، متفکران و آزادگان را به بیمارستان‌های زندان مانند بفرستد. نبرد با این غول، که البته آسان هم نیست، اجتناب ناپذیر است. این مبارزه، برای از پا در آوردن این غول، تنها به آگاهی عمومی مردم بستگی دارد.

سوسیالیستی که در اتحاد شوروی برپا شده بود، میوه نارس و زود رسی بود که نتوانست بر شاخه دوام آورد و همانطور که دیدیم به علت ناپختگی، اشتباهات و گرفتاری‌ها و مشکلات فراوانی که برایش بوجود آوردند و در درون خود نیز داشت، شکست خورد. شوروی با این شکست خود، دنیا را چند گام به عقب برد و این در حالی است که سرمایه داری به مراتب حریص‌تر و جهان‌خوارتر شده‌است.

ما در بطن سرمایه داری کار می‌کنیم، یعنی در خانه دشمن می‌خواهیم گور او را بکنیم! این تلاش یا از زیر چشمان او دور نیست و یا می‌کوشد آن را زیر چشمان خود بگیرد. اینست دورانی که ما در آن قرار گرفته‌ایم و چاره‌ای جز درک دقیق آن نداریم.

۲- مذهب ایران کشور عقب افتاده‌است. با وضع فعلی و علیرغم

همه اشتباهات و حتی تبهکاری‌هایی که به هر حال به پای روحانیت ایران نوشته شده و می‌شود، گرایش بخش وسیعی از مردم به مذهب در این سال‌ها بیشتر هم شده‌است و این نکته‌ایست که نباید آن را فراموش کنیم. این باز می‌گردد به رسوبات مذهبی در ذهن مردم ما. توده مردم ما در نهایت معتقد می‌شوند که مذهب خوب است، اما روحانیت منحرف است. اینست میدانی که در برابر ما قرار دارد و اینست ابزاری که برای مبارزه با غول سرمایه داری در اختیار داریم. برای بسیج توده مردم و آگاه ساختن آنها جهت مقابله با غول سرمایه داری، ابتدا باید این حقایق را بدانیم، تا دچار تخیلات نشویم.

۳- ملی گرائی در کنار واقعیت مربوط به درک توده مردم از

مذهب و رسوبات آن، این هم البته واقعیتی است که در سال‌های اخیر حس ناسیونالیستی و ملی گرائی در ایران رشد کرده‌است. پیش از آنکه از این احساس پاک مردم برای ایجاد بلوای ملی و جنگ داخلی در ایران استفاده بکنند، باید این احساس

"فرح" گذاشته بود تا با شاه در میان گذاشته و ترتیب اجرای آن را بدهد. جدا از آنکه این نوع طرح‌ها شیاهی کم نظیر با توطئه‌های کنونی علیه دولت محمد خاتمی، جنبش مردم و تحولات در ایران دارد، نکته بسیار برجسته و عبرت‌آموز، همانا تبلیغات علیه حزب توده ایران و زیر پوشش این تبلیغات حمله به جنبش مردم است. شگردی ضد ملی که در طول یکصد سال اخیر چه آن زمان که حزب کمونیست و سوسیال دموکراسی انقلابی ایران در تیررس بوده و چه بعدها که حزب توده ایران وارد صحنه سیاسی-مبارزاتی ایران شد، پیوسته به کار گرفته شده است. در جریان کودتای ۲۸ مرداد نیز همین شیوه به کار گرفته شد، در جریان انقلاب ۵۷ نیز از همین شیوه بهره گرفته شد، برای زمینه چینی جهت حمله به حزب توده ایران و به انحراف کشاندن انقلاب بهمن ۵۷ نیز ارتجاعی‌ترین بخش حاکمیت همین شیوه را بکار گرفت و اکنون نیز به اشکال مختلف همین شیوه برای مقابله با جنبش مردم به کار گرفته می‌شود!

نکته قابل توجه دیگر، در طرح رضا قطبی برای دربار شاهنشاهی جهت سرکوب جنبش انقلابی مردم در سال ۵۷، تشدید تبلیغات برای وابسته معرفی کردن حزب توده ایران، زیر پوشش "اجنبی پرستان" است. سقوط نظام شاهنشاهی و افشای انواع اسناد و مدارک - حتی خاطرات بلندپایگانی نظیر اعلی، فردوست و... آشکارا نشان داد، چه کس و کسانی اجنبی پرست و وابسته به قدرت‌های بین المللی بودند و چگونه با زندان و شکنجه و تیرباران توده‌ای‌ها قدرت کودتایی خود را پس از ۲۸ مرداد تثبیت کردند. همانگونه که در جمهوری اسلامی توده‌ای‌ها به جوخه اعدام سپرده شدند، تا جاده قدرت برای خائنین به آرمان‌های انقلاب ۵۷ هموار شود.

بخش‌هایی از این سند تاریخی را که بنا بر تصریح ارسال کننده آن، در ۱۴ بهمن ماه سال ۷۷ بصورت مشروح در روزنامه همشهری چاپ شده، در زیر می‌آوریم:

طرح رضا قطبی برای نجات رژیم شاه: مردم مذهبی و روحانیون را علیه توده ای‌ها تحریک کنید!

((... متأسفانه نفرت و دشمنی مشترک را طوری جهت داده‌اند که معطوف به شخص شاهنشاه و اطرافیان دولتی، لشکری و خانواده ایشان شده است. هیچ چاره‌ای جز این نیست که این نفرت و دشمنی بر روی دیگری منعکس گردد. یک دشمن خارجی که با ذکر دلیل و مدرک و سندهای تاریخی و بدون لحن حماسه‌های تبلیغاتی محکوم گردد؛ و یک دشمن داخلی که در ارتباط با خارجی و با منافع مادی گروه‌های داخلی محکوم شود... آنچه در تغییر شکل تصویر شاهنشاه در توده مردم مؤثر بوده است اعمال قدرت نبوده، بلکه وجود ظلم، فساد مالی و سیاسی و بستگی خارجی در مملکت بوده است و باید اینها به مقصران باز گردد تا چهره شاهنشاه پاک شود...))

چند کار باید انجام شود:

ترساندن مردم از اینکه قدرت دست آنها نیست، بلکه دست توده‌ای‌ها و اجنبی پرست‌های مسلح است. مثلاً آقای نخست وزیر پنجشنبه یک جلسه محرمانه مجلسین را تشکیل دهند و برنامه کمونیست‌ها را برای روزهای آینده اعلام کنند که آنها خیال دارند در این روزها تعدادی ترور سیاسی نه تنها از میان رجال دولتی، بلکه از میان مردمی که معتدل و لیبرال هستند و حتی علمای اعلام بکنند. حتی با لباس ارتش رفتاری کنند که توهین و حتی خرابکاری و آتش سوزی در اماکن مقدسه مشهد و قم و شیراز و غیره باشد. هر چه توطئه بزرگتر جلوه کند، بهتر است. این جلسه محرمانه خواهد بود، ولی خبر آن را می‌توان به برخی از علما داد و بقیه را خود وکلاً حتماً به دیگران خواهند گفت.

... در برخوردها، به خصوص شب‌ها که ا لاله اکبر می‌گویند، سربازان با بلندگو و کاست با شعارهای ملی و مذهبی - بطوریکه جاوید شاه در برابر ا لاله اکبر نباشد - و مرگ بر اجنبی گویان به مخالفان حمله کنند. شعارهایی مانند یا علی، مرگ بر خوارج، مرگ بر توده‌ای، یا حسین. ما ارتش ایرانیم - توده‌ای نمی‌خواهیم. ما همه مسلمانیم - توده‌ای نمی‌خواهیم. توده‌ای بی وطن - از کی مسلمان شدی؟ حسین حسین مظلوم - توده‌ای را می‌کشیم.

مقداری کاست تلاوت قرآن با سرود ای ایران و همه سر به سر تن به کشتن دهیم و شعارهایی که مردم را آگاه و نرم کند پخش شود. مثل: مردم مسلمان ایران فریب نخورید. توده‌ای و اجنبی پرستان در میان شما رخنه کرده‌اند... دستگیری‌های زیاد، لاقطل محله به محله به طوری که بشود در برخی محلات کم جمعیت اکثریت تظاهر کنندگان را دستگیر کرد.

بنابراین، هرگونه مبارزه با مذهب اشتباه است، حتی به نظر من باید از برخی از شعارهای اسلام مثل "حب وطن"، "مواست" (برابری) و مواضات (برادری) استفاده کرد و اندیشه و اعتقاد به سوسیالیسم را در میان مردم گسترش داد، تا لاقطل این شعارهای محوری سوسیالیسم از اذهان زدوده نشود. باید احساسات وطن پرستی را با حس برابری و عدالت اجتماعی توأم کرد تا زمینه برای کارهای بعلی فراهم شود.

۵- مجلس آینده نظام فعلی که در راس آن نوعی الیگارشی

مبتنی بر استبداد وجود دارد که می‌کوشد قدرت و موقعیت خود را تثبیت کند، عملاً زمینه شکست خود را فراهم می‌کند. همه امیدوارند مجلس آینده تغییر کیفی پیدا کند و جناح راست در منگنه قرار گیرد. البته این جناح مدام در حال ریزینی و مشاوره است. آیت ا لاله کئی لاقطل دو ماه یک بار و دیگرانی مثل لاریجانی، نساينده مجلس، معاون سیاسی رادیو تلویزیون که معاون علی لاریجانی است و دیگرانی که گمنام‌ترند به انگلستان می‌روند و بر می‌گردند. حتی خیلی‌ها فکر می‌کنند که سر نخ ترور فروهر و همسرش را هم باید در این مناسبات جستجو کرد.

بدیهی است که با تشکیل شوراهای محلی، دست جناح راست کم کم بسته خواهد شد، مگر این که به قسا و امثال آن متوسل شود. اکنون بین رهبر و روحانیون مسن‌تر که عنوان مرجع تقلید را دارند، اختلافات و رقابت‌های جدی وجود دارد. این دسته از روحانیون رهبر را فاقد صلاحیت و سواد کافی می‌دانند و مرجع نمی‌شناسند. این وضع ادامه خواهد یافت. این در حالی است که این دسته از روحانیون نیز کوچکترین صلاحیتی برای رهبری ندارند و در صورت دست یافتن به این مقام فجایع بزرگ‌تری را بوجود خواهند آورد. مثل اعلام وجود دو نوع شهروند از جانب یکی از آنها (آیت ا لاله مصباح یزدی) احتمال دارد که در سال‌های آینده حتی رهبری تشیع از هم بیفتد. این نکته است که در محافل بالای روحانیت بصورت یک نگرانی مهم مطرح است و در پی چاره جویی در باره آن هستند. دفاعی که امثال آیت ا لاله منتظری و موسوی اردبیلی از استقلال حوزه از حکومت می‌کنند، به این بحث‌ها باز می‌گردد. حتی اخیراً برخی روحانیون مورد وثوق جناح راست هم این زمزمه را شروع کرده‌اند. روحانیونی نظیر آیت ا لاله بهجت، آیت ا لاله مومن، آیت ا لاله مکارم شیرازی. احتمالاً همین بحث‌ها و ابراز نگرانی‌ها باعث باز شدن فضای مذهبی و سیاسی برای آیت ا لاله منتظری شده است، تا بلکه او بتواند مرجعیت شیعه را نجات دهد. محبوبیت او در میان نیروهای مذهبی، طلاب جوان و حتی روحانیون نسل انقلاب جمعی از روحانیون حکومتی را به این نتیجه رسانده است که همه درها را به روی خود نبندند و از محبوبیت آیت ا لاله منتظری و محبوبیت او برای حفظ رهبری تشیع استفاده کنند، مخصوصاً که او در میان شیعیان خارج از ایران هم نفوذ دارد. شاید تضعیف رهبری شیعه در ایران به سود موجودیت ایران و مردم تمام شود، اما بشرطی که نیروی متعادل کننده آن احساسات ملی و ناسیونالیستی باشد که با تشیع همراه است و به آن صدمه نمی‌زند. اینها همگی پدیده‌های جدیدی در تاریخ ۲۰ ساله اخیر ایران است و باید به آنها توجه کامل کرد.

بنابراین، لزوم توجه به مسئله "دوران"، "ناسیونالیسم" و "مذهب" کاملاً حیاتی است. گمان نمی‌کنم جز در این قالب بتوان حرکت کرد. در این باره فکر و مشورت کنید و هر گامی که بر می‌دارید با احتیاط و دوراندیشی باشد. ما با ایران جدیدی روبرو هستیم و ابزار نویسی برای مبارزه و فعالیت سیاسی در برابرمان قرار گرفته است. اگر نتوانیم این شرایط را درک کنیم و همچنان در چارچوب طرح‌های کلی و کم ارتباط با این شرایط باقی بمانیم، در جنبش کنونی جانی برای خود نخواهیم توانست باز کنیم. این درک جدید از اوضاع ایران را چنان صادقانه و هوشیارانه باید پیگیری کرد که بتوان اعتماد و همکاری نیروهای ملی و مذهبی را جلب کرد.

طرح‌های شاهنشاهی

برای مقابله با مردم

بدنبال انتشار مقاله تحلیلی "طرح‌های شاهنشاهی برای مقابله با جنبش مردم" در شماره ۸۳ راه توده، یکی از همکاران صمیمی راه توده، طرحی را که رضا قطبی در آستانه سقوط نظام سلطنتی تهیه کرده و در اختیار دربار گذاشته بود برای چاپ در اختیار ما گذاشت. رضا قطبی، رئیس تلویزیون شاهنشاهی و از وابستگان همسر محبده رضا، "فرح" است.

رضا قطبی، در جریان اوج گیری انقلاب سال ۵۷ و برای نجات رژیم شاهنشاهی از گردابی که در آن گرفتار آمده بود، طرحی را تهیه کرده و در اختیار

مصدقی های نوظهور به جنبش ملی و مردمی ایران کمک نمی کنند، بلکه جاده توطئه ها را هموار می کنند!

ماه های پر حادثه در برابر جنبش دانشجویی!

بدنبال دستگیری کوتاه "منوچهر محمدی"، که خود را رهبر دانشجویان ملی گرا معرفی می کند، و همراه تعدادی از دوستان خود گروهی را به همین نام طی یکسال اخیر اعلام داشته، "ژیلا بنی یعقوب"، روزنامه نگار و نویسنده مطبوعات داخل کشور، در یک مصاحبه تلفنی شرکت کرده و نکاتی را پیرامون تشکل وابسته به منوچهر محمدی مطرح کرد. ژیلای بنی یعقوب در روزنامه های خرداد، همشهری و "مناطق آزاد" فعالیت موثر و در حد مسئولیت های سیاسی-خبری دارد و از نسل روزنامه نگاران بعد از انقلاب است. این مصاحبه را گفتگو کننده ای بنام "شهناز" از پاریس با وی به عمل آورده و برای پخش در اختیار رادیو ایرانیان مقیم آمریکا گذاشته است.

پیش از خواندن مصاحبه خانم بنی یعقوب، اشاراتی به سابقه گسره منوچهر محمدی و فعالیت هائی که وی داشته، ضروری به نظر می رسد. این ضرورت از آنجا ناشی می شود، که برای درک شرایط بسیار دشواری که جنبش مردم ایران در آن قرار دارد، اجتناب از هر نوع چپ روی و راست روی، کشف انواع توطئه هائی که بر سر راه جنبش وجود دارد و سرانجام، قرار داشتن در کنار مردم ایران چاره ای جز صراحت در سیاست و بیان نیست! همچنان که گریزی از حرکت بر فراز امواجی که مخالفان تحولات ایجاد می کنند، نیست!

تشکل دانشجویان ملی گرا، تشکلی نوظهور است که مدت ها پس از انتخابات دوم خرداد و پس از آشکار شدن هرچه بیشتر نقش تعیین کننده دفتر تحکیم وحدت در بسیج دانشجویان و جوانان و نتایج انتخابات دوم خرداد پا به عرصه فعالیت گذاشت.

چند مصاحبه رادیونی با رادیو ایران (در لس آنجلس آمریکا) و پاسخ به سوالاتی که در ارتباط با رویدادهای جاری در کشور مطرح بود، نام آنها را در محافل بسیار محدودی در خارج از کشور مطرح کرد. این در حالی است که نه در گذشته و نه امروز، این تشکل نام و شهرتی نه در میان مردم و نه حتی در محافل دانشجویی کشور دارد.

منوچهر محمدی و چند نفر از دوستانش که افراد شناخته شده ای در میان دانشجویان فعال سیاسی در دانشگاه های ایران نیستند، بتدریج کوشیدند به نحوی خود را نزدیک، طرفدار و سپس مدافع مهندس امیرانتظام نشان دهند. در همین ارتباط نیز مصاحبه هائی با رادیو ایران (در آمریکا) کردند و شعارهائی در یک اتاق در بسته دادند که مستقیماً از این رادیو پخش شد. محمدی با آنکه در ابتدا خود را از جمله نیروهای مذهبی معرفی می کرد، بتدریج رنگ ملی گرائی را در سخنان و نامه های خود قوی تر کرد و در اغلب مصاحبه هایش در نقش منتقد دفتر تحکیم وحدت ظاهر شد و آنرا تشکلی حکومتی معرفی کرد که از درون حکومت یاری می گیرد و امکاناتی که در اختیار دارد، متعلق به حکومت است.

این مواضع وی، اتفاقاً همزمان شد با دو رویداد. اول- اخراج وی از دانشگاه، دوم- بحث های خیلی جدی در مجلس اسلامی برای تهیه طرحی جهت تعطیل دفتر تحکیم وحدت!

اخراج محمدی از دانشگاه (سال دوم و یا سوم اقتصاد) بر شدت پرخاش های وی در مصاحبه ها و بیانیه هایش افزود و در خوابگاه دانشگاه نیز با

جنبش هائی از سوی وی همراه شد. طرح انحلال دفتر تحکیم وحدت نیز بر اثر بیم از واکنش های شدید دانشجویان در مجلس متوقف ماند و راه های دیگری برای جلوگیری از فعالیت های آنها اندیشیده شد. از جمله تشدید حملات انصار حزب الله به تجمع آنها و سرآوردن برخی شعارهای تند و چپ نمایانه توسط عده ای اندک در اجتماعات مربوط به دفتر تحکیم وحدت. به این شعارها، بعدها زنده باد مصدق و درود بر فروهر نیز (به اقتضای روز و قتل های سیاسی-حکومتی) افزوده شد. تشکلی که منوچهر محمدی مدعی رهبری آن بود، بتدریج و در حالیکه در اجتماعات دفتر تحکیم وحدت حضور می یافتند، انتقادهایشان به این تشکل را به اتهام احتیاط کاری های دفتر تحکیم وحدت افزایش دادند. در تمام این مدت، دو تشکل وابسته به مهندس طبرزدی (انجمن اسلامی دانشجویان و دانش آموختگان) و تشکل (دانشجویان ملی گرا و روشنفکر) پیپای در مصاحبه های رادیونی شرکت کرده و چنان مطرح می شدند که گویی رهبری دانشجویان و جوانان کشور با آنهاست!

پس از مدتی، منوچهر محمدی و یکی از دوستانش بنام "مهاجر نژاد" به اروپا و سپس به آمریکا سفر کردند. "حسن ماسالی"، یکی از فعالان سابق کنفدراسیون دانشجویی که فعالیت هائی نیز در سال های اخیر داشته است، اخیراً در نامه افشاگرانه ای خود فاش ساخته که در گرفتن ویزا و ترتیب دادن سفر منوچهر محمدی و مهاجر نژاد به اروپا و سپس آمریکا نقش داشته و حتی کمک مالی نیز برای آنها تهیه کرده و جمع آوری کرده است. در آمریکا، با منوچهر محمدی برخوردی در حد یکی از رهبران دانشجویی ایران شد. در مصاحبه های رادیو تلویزیونی شرکت کرد و در مجالس پرسش و پاسخ حاضر شد. در همین جلسات پرسش و پاسخ کسانی که برای شنیدن سخنان محمدی جمع می شدند، خیلی زود متوجه دانش سیاسی-تاریخی بسیار نازل وی شدند، که این ضعف پشت چنپ نمائی ها پنهان می شد! بحث های بسیاری اکنون، درباره کمک های مالی که در اختیار وی در آمریکا گذاشته شد وجود دارد. رادیو ایران (در آمریکا) یک حساب مالی برای آنها اعلام داشت تا پول به حسابشان ریخته شود.

محمدی و مهاجر نژاد، که یکبار نیز عکس و بخش هائی از یک مصاحبه شان در کیهان لندن نیز منتشر شد، در شهر فرانکفورت آلمان مدتی اقامت گزیدند. شرح این اقامت را اخیراً "حسن ماسالی" در یک بیانیه افشا کرده و از خود بدلیل این کمک و یاری رسانی چه در عرصه مالی و چه امور مربوط به اقامت آنها در آلمان- انتقاد کرده است.

منوچهر محمدی که از آلمان نیز در مصاحبه های مکرر تلفنی با رادیو ایران (آمریکا) شرکت می کرد، مدتی با این استدلال که جانش در ایران در خطر است، از بازگشت به ایران خود داری کرد و مدعی شد که خانواده او را به دلیل سفر وی به خارج از کشور و مصاحبه هائی که کرده در ایران گرفته اند. هم در زمانی که منوچهر محمدی در آمریکا بود و هم زمانی که در فرانکفورت آلمان بسر می برد، برخی همکاران "راه توده" که وی را دیده بودند، برای راه توده نوشتند، که وی بسیار کم سواد و غیر مطلع از تاریخ ۵۰ سال اخیر ایران و جنبش دانشجویی است. او در نیویورک و در برابر این سوال که چه مقدار در باره کودتای ۲۸ مرداد و ۱۶ آذر و تاریخ جنبش دانشجویی دهه ۳۰ می داند؟ گفته بود: «ما قصد داریم به ایران که بازگشتیم در این باره کتاب بخوانیم و اطلاعات کسب کنیم!»

در فرانکفورت آلمان و در پاسخ به این پرسش که با این مصاحبه های تند و تیزی که شما در خارج کشور کرده اید و علیه رهبر و غیر رهبر به تندی ترین شکل مسائلی را مطرح کرده اید، از اینکه در ایران دستگیر شوید، نمی ترسید؟ او گفته بود: «تا وقتی که ما علیه دفتر تحکیم وحدت عمل می کنیم و موضع می گیریم، رژیم با ما کاری ندارد و حتی امکاناتمان را هم نمی گیرد!»

او سرانجام به ایران بازگشت و بنا به مطالبی که حسن ماسالی در نامه افشاگرانه خود نوشته، که ارزشهای خارجی، عکس ها، آدرس ها و شماره تلفن هائی که در آمریکا و اروپا گرفته و تهیه کرده بود، همراه برد.

اخباری در باره ملاقات های او در آمریکا وجود دارد که انتشار آنها و تلاش برای درک صحت و سقم آنها تأثیری در تحلیل این پدیده ندارد و تغییری در اصل ماجرا و نتیجه گیری نمی دهد.

در ایران فعالیت های وی تشدید شد و در نخستین حرکت جنبش هائی، دهکده احمدآباد و در جریان مراسم سالگرد درگذشت دکتر محمد مصدق آنها با عکس ها و شعارهائی در ارتباط با مصدق شرکت کردند. این اجتماع که معمولاً در سال های اخیر با مقداری تشنج محدودی برگزار می شد و حتی یکبار مهندس امیر انتظام در آن شرکت کرده و سخنرانی نموده بود، این بار به صحنه یکی از خشونت بارترین اجتماعات تبدیل شد. گروه های فشار که از قبل و بصورت سازمان یافته در اطراف دهکده جا گرفته بودند، با چوب و چماق و پنجه بکس به این اجتماع حمله ور شدند و شعار زنده باد مصدق به یک شعار تحریک آمیز برای مقابله با انصار حزب الله که با شعار "مرگ بر ضد ولایت فقیه" در صحنه حاضر شده بودند، تبدیل شد. عده ای بشدت مجروح شدند و خسارات زیادی به اتومبیل ها وارد شد.

شرح ماجرای این یورش نیز پیش از آنکه از زبان و دهان مهندس عزت الله سبحانی (سخنران اصلی این مراسم) شنیده شود، از زبان و دهان منوچهر محمدی از رادیو ایران (امریکا) شنیده شد.

دومین برخورد و جنجال بزرگ در جریان اجتماع دانشجویان در پارک لاله به وقوع پیوست. این مراسم نیز به دعوت دفتر تحکیم وحدت برپا شده بود و شعارها و پلاکات‌ها همگی به نوعی تهیه شده بود، که حساسیتی را برنشانید. این امر ضرورت داشت، زیرا سخنران اصلی این مراسم مهندس اصغرزاده (سخنگوی دانشجویان خط امام در زمان اشغال سفارت امریکا) و عضو کنونی شورای شهر تهران بود، که سران جبهه اترجاع بازار نسبت به وی حساسیت بسیار دارند و برای انتخابات میان دوره‌ای مجلس پنجم نیز صلاحیت او را به بهانه عدم اعتقاد به ولایت فقیه، رد کرده بودند.

منوچهر محمدی و دوستانش با شعارها و چند پلاکاتی که تهیه کرده و هیچ نوعی همخوانی با شعارها و پلاکات‌های دفتر تحکیم وحدت نداشت، در این اجتماع شرکت کردند. از همان ابتدای سخنرانی مهندس اصغرزاده گروه‌های فشار که در اطراف پارک موضع گرفته بودند، شعارهای تحریک آمیز را شروع کردند: "مرگ بر ضد ولایت فقیه"، "مرگ بر ملی گرا"! اگر شعار اول خطابش به دانشجویان مذهبی عضو دفتر تحکیم وحدت و اصغرزاده بود، شعار دوم ویژه چند پلاکاتی بود که منوچهر محمدی همراه آورده و در حاشیه بسیار دور جمعیت ایستاده بود. نخستین کسانی که شروع به شعارهایی به پاسخ به انصار حزب الله و گروه‌های فشار کردند، محمدی و دوستانش بودند. شعارهایی به دفاع از مصدق، فروهر و... جنگ مغلوبه شد. گروه‌های فشار که کاملاً تدارک شده به محل اعزام شده بودند و حتی گفته می‌شود رئیس دانشگاه آزاد اسلامی (دکتر جاسبی، عضو رهبری جمعیت متولفه اسلامی) در رهبریشان نقش داشت، به بهانه مقابله با ملی گرایی و سرکوب طرفداران مصدق به جمعیت حمله‌ور شدند. منوچهر محمدی و دوستانش که چند مشت و لگدی نیز خورده بودند، سرعت از محل دور شدند. تجمع قانونی دفتر تحکیم وحدت در پارک لاله به خشونت کم نظیر انجامید و تعداد زیادی مجروح باقی گذاشت. اخبار مربوط به این حادثه در مطبوعات داخل کشور نیز منتشر شد. بدین ترتیب، اصغرزاده امکان نیافت سخنرانی کند و نظرات دانشجویان دفتر تحکیم وحدت را پیرامون مسائل روز جامعه مطرح کند. چنانچه این مراسم بدون حادثه مهمی به پایان رسیده بود، مطبوعات داخل کشور مجاز و بسیار شایع بودند سخنان اصغرزاده را بعنوان دیدگاه‌های دانشجویان دفتر تحکیم وحدت، منتشر کنند. با یورش گروه‌های فشار و تبدیل شدن این اجتماع به صحنه یکی از خشن‌ترین برخوردهای سال‌های اخیر، نه اصغرزاده توانست سخنرانی‌اش را به پایان ببرد و نه مطبوعات توانستند این دیدگاه‌ها را منتشر کنند. همه چیز تحت تاثیر این خشونت قرار گرفت و مطبوعات از بیم انتشار خبر برخوردها و متهم شدن به تشنج آفرینی، به خود سانسوری تن داده و در روزهای بعد نیز تنها اخبار کوتاهی در باره برخوردها در این اجتماع قناعت کردند! بدین ترتیب اصل مسئله، یعنی دیدگاه‌های سیاسی-اجتماعی دانشجویان دفتر تحکیم وحدت که می‌توانست در مطبوعاتی با نزدیک به ۱۰ تا ۲۰ میلیون نسخه منتشر شده و بر آگاهی عمومی بیافزاید، در حاشیه برخوردها قرار گرفت و اساساً مطرح نشد! این در حالی است که حمایت مردم از دانشگاه و دانشجویان در برابر توطئه‌های مخالفان تحولات بسیار با اهمیت است و این حمایت، بی شک با آگاهی دقیق مردم از نظرات این دانشجویان از یک پشتوانه جدی برخوردار می‌شود. اهمیت این امر، باز هم بیشتر می‌شود اگر توجه کنیم که امسال و تا پیش از انتخابات مجلس ششم، تمام کوشش مخالفان تحولات، به حاشیه راندن جنبش سراسری دانشجویان به رهبری دفتر تحکیم وحدت است که یگانه تشکل جدی حامی برنامه‌های محمد خاتمی و ضرورت تحولات در ایران است. حتی گفته می‌شود، امکان دارد پس از پایان تعطیلات تابستان سال جاری، برای ۶ ماه دانشگاه‌ها را به بهانه تغییرات در برنامه‌های درسی و بهانه‌های مشابه تعطیل کنند. یعنی برای انتخابات مجلس ششم، جنبش عمومی مردم را از یگانه سازمان دانشجویی و متشکل آن در سراسر ایران محروم سازند.

پس از رویداد خشونت بار پارک لاله، منوچهر محمدی یک راهپیمایی دیگر را در دفاع از زندانیان سیاسی اعلام داشت، اما در جریان تدارک و اجرای این راهپیمایی دستگیر شد. او پس از چند روز در یک مصاحبه دیگر با رادیو ایران (امریکا) مصاحبه کرد و گفت که پس از چند روز بازداشت و شکنجه آزاد شده است. اخیراً نامه‌ای به امضای برخی از همکاران و دوستان محمدی در تهران منتشر شده که مطابق آن، وی تنها یک نیمه روز با تمام ترتیب دادن تظاهرات غیر مجاز در بازداشت وزارت کشور بوده است و در روزهای بعد در خانه یکی از دوستانش پنهان بوده تا مدت بازداشت و زندانی بودن خود را طولانی و چند روز اعلام کند.

در تمام جریان پیش و پس از سفر به اروپا و امریکا و پس از بازگشت محمدی به ایران و در حالیکه بزرگترین و جدی‌ترین تشکیلات دانشجویی کشور دفتر تحکیم وحدت است، محافل راست اپوزیسیون خارج کشور، از طریق رادیوهایی که در اختیار دارند، تلاش کردند تا از محمدی یک قهرمان ملی بسازند. در تدارک همین تلاش، ملاقات‌هایی با او در امریکا شده بود.

این گزارش بسیار فشرده، برای آشنائی بیشتر خوانندگان راه توده با تحركات، توطئه‌ها، چپ‌نمائی‌ها، ترفندها و حتی ساده انگاری برخی افراد مستقر در داخل کشور صورت گرفت. ما هرگز مدعی هیچ نوع ماموریتی چه در داخل و چه در خارج کشور برای امثال منوچهر محمدی نیستیم، اما تجربه نشان داده است که حتی از حسن نیت توأم با ساده لوحی هم می‌توان علیه یک جنبش استفاده کرد. مطلبی که در شماره ۸۴ راه توده با عنوان "مصدقی تقلبی" منتشر شده، متکی به همه این اخبار، اطلاعات و فعل و انفعالات در داخل کشور بود. این که امثال منوچهر محمدی هدایت می‌شوند و یا نمی‌شوند، نه برای ما قابل اثبات است و نه در نتیجه گیری پیرامون فعالیت آنها تاثیر دارد. این فعالیت‌ها و این نوع افراد عملاً آب به آسیاب مخالفان تحولات می‌ریزند و ما با این نوع حرکات و چنین روندی مخالفیم. آنچه را که از قول رئیس دفتر محمد خاتمی، حجت الاسلام ابطی، بهزاد نبوی، ژیلانی یعقوب در این شماره راه توده می‌خوانید همگی گوشه‌هایی از همین نگرانی است که ما نیز، پیرامون چپ‌نمائی‌ها، ملی گرایی‌های نوظهور، فراهم سازی زمینه یورش به جنبش دانشجویی و... داریم. افراد می‌توانند بدلیل جاه طلبی، خود بزرگ بینی، تحریک و تشویق از خارج و یا داخل، رقابت، سیاست بازی و حتی موقعیت سنجی و جقه بازی رفتار و عملکردی داشته باشند، که عملاً در خدمت مخالفان تحولات باشد. در این صورت هیچ نیازی به استخدام و یا ارتباط مخالفان تحولات با آنها نیست. کافی است جاده را برایشان هموار کنند، با دستگیر و آزادی به قهرمان تبدیلشان کنند و... اینها نکاتی است که باید با صراحت و در کنار و همگام با جنبش عمومی مردم گفت و بر اساس آنها در مبارزه سهم خود را پذیرفت.

واقع بینی

با توجه به همین احساس مسئولیت نسبت به سرنوشت جنبش مردم و پرهیز از چپ‌روی بود، که در همان ابتدای پیروزی محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری و در اولین نشست مشترکی که وزارت ارشاد اسلامی با هنرمندان مجاز و غیر مجاز و مغضوب رژیم ترتیب داد و از خانم سیمین بهبهانی برای شعر خوانی دعوت کرد، راه توده سخنرانی خانم بهبهانی در این نشست را چپ‌روی و بی‌توجهی و عدم آشنائی کافی به شرایط واقعا موجود اعلام داشت. همین موضع گیری را "راه توده" در ارتباط با اولین تظاهرات دانشجویان عضو انجمن اسلامی دانشجویان و دانش آموزان به رهبری مهندس حشمت الله طبرزدی داشت. این نخستین تظاهرات در مقابل در ورودی دانشگاه تهران، پس از انتخابات دوم خرداد بود که با حضور دوباره انصار حزب الله در صحنه همراه شد. آن تظاهرات برای مخالفت با ولایت فقیه برپا شد و انصار حزب الله به بهانه دفاع از ولایت فقیه وارد میدان شدند. از آن دو حادثه تاکنون، نزدیک به دو سال می‌گذرد. رویدادهای بسیاری در ایران رخ داده است، که جنایتکارانه‌ترین بخش آن قتل‌های سیاسی-حکومتی و شادکامانه‌ترین آن تجدید حیات کانون نویسندگان ایران در داخل کشور بود. کانونی که نخستین بیانیه آن، با در نظر داشتن شرایط حاکم بر کشور بعنوان یک واقعیت، با نام خداوند شروع شد و در مهاجرت و از سوی برخی اعضای کانون نویسندگان خارج کشور با اعتراض‌هایی همراه شده است. مخالفتی که شرایط داخل کشور را در نظر ندارد.

گذشت زمان نشان داد، که درک ما از چپ‌روی و استفاده مخالفان تحولات از هر نوع چپ‌روی درکی منطبق با واقعیات داخل کشور بوده است. هر حرف، سخن، شعار و حرکت سیاسی که به جنبش عمومی مردم ایران برای عبور مسالمت آمیز از این مرحله کمک کند، حزب توده ایران پشتیبان آنست و هر نوع چپ‌روی و چپ‌نمائی با مخالفت حزب توده ایران روبروست. اینکه مخالفان تحولات با اعمال جنون آمیز و جنبش را خود ممکن است جنبش را وارد مرحله دیگری کند، بحثی است جدا از آنچه که اکنون در برابر ماست. برای چنان شرایطی باید اذهان عمومی را آماده نگهداشت، درعین حال که از تمام ظرفیت عبور مسالمت آمیز برای تحولات باید استفاده کرد. این خواست مردم ایران است. مصاحبه‌های اخیر خانم بهبهانی و نقشی که در فعالیت قانونی کانون نویسندگان ایفاء کرد، بسیار متفاوت تر از سخنانی است که وی در ابتدای پیروزی محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری و در اجتماع ترتیب داده شده توسط وزارت ارشاد اسلامی بیان داشت.

با تکاپوهائی از نوع فعالیت‌های امثال منوچهر محمدی و تشکلی که بنام "دانشجویان روشنفکر و ملی گرا" برپا داشته، در چارچوب این درک باید روبرو شد.

با توجه به این درک و سیاست است، که باید نامه اخیر مهندس امیر انتظام از زندان اوین را که خواهان عبور مسالمت آمیز جنبش از این مرحله از روند تحولات شده، درک نوین و درستی از شرایط موجود در ایران ارزیابی کرد. وی در این نامه که بنسبت سالگرد دوم خرداد نوشته، ضمن حمایت از برنامه‌های محمد خاتمی بر ضرورت جلوگیری از تشنج و خشونت و هدایت جنبش در مسیر مسالمت آمیز تاکید کرده است.

بازداشت حشمت الله طبرزدی

و باز، در ادامه همین درک و سیاست حزب توده ایران در برابر جنبش کنونی و برنامه های محمد خاتمی است، که نمی توان مشی نشریه تازه تاسیس و تازه توقیف شده تشکیل وابسته به مهندس حشمت الله طبرزدی را تأیید کرد. نشریه "هویت خویش" که ارگان تشکیل وابسته به مهندس طبرزدی است، طی چند شماره ای که بدست ما نیز رسیده است، در سرازیری چپ نئانی چنان با سر دویده که از همان اولین شماره ها مشخص بود زمینه های توقیف خود را فراهم می سازد. سرانجام نیز هم این نشریه توقیف شد و هم حشمت الله طبرزدی و برخی همفکران و دوستانش بازداشت شدند. شواهد نشان می دهد تشکیل وابسته به مهندس طبرزدی، در رقابت با دفتر تحکیم وحدت می کوشد چند گام جلوتر از خواست های کنونی جنبش مردم حرکت کند. هم در انتخابات شوراهای و هم در انتخابات ریاست جمهوری، تشکیل وابسته به طبرزدی صفتی جدا از صفت جنبش سراسری دانشجویی وابسته به دفتر تحکیم وحدت تشکیل داد و حتی موضع حمایت از محمد خاتمی را هم در انتخابات ریاست جمهوری بصورت صریح و شفاف اتخاذ نکرد. گرچه بعد از پیروزی محمد خاتمی، تشکیل وابسته به وی نیز مانند بسیاری از احزاب و سازمان های اپوزیسیون خارج از کشور که این انتخابات را تحریم انقلابی کرده بودند، بیش از همه مطالبات عقب مانده را در برابر دولت خاتمی قرار داد!

بدون لحظه ای تردید، هر نوع بازداشت و دستگیری غیر قانونی و هر نوع پایمال شدن حقوق افراد و فعالان سیاسی-دانشجویی از نظر ما محکوم است و به هر اتهامی باید دادگاه رسیدگی کند و مراحل قانونی خود را بگذراند. اما این مخالفت با دستگیری، بازداشت و محاکمه غیر قانونی افراد و شخصیت ها، مانع از بررسی عملکرد سیاسی تشکیل های وابسته به آنها و حتی خود آنها نیست. ما می توانیم با مشی و سیاستی مخالف باشیم و نظراتمان را پیرامون آن صریحا بگوئیم و صادقانه هوشدار هم بدهیم؛ اما درعین حال با یورش، دستگیری و یا هر عمل غیر قانونی حکومت نیز مخالف باشیم. این مرزها را باید بدقت از هم جدا کرد تا بتوان سیاست و دیدگاه خود را با صراحت و بدون هراس اعلام داشت. این آن مشی و سیاستی است که بنام حزب توده ایران، اکنون "راه توده" پی می گیرد!

دو تاکتیک:

سؤال از "رهبر" و یا از "ریاست جمهوری"

اکنون شکل های دانشجویی و حتی شکل های ملی و ملی-مذهبی در رابطه با اختیارات ریاست جمهوری و اختیارات "رهبر" دو روش و تاکتیک را پیگیری می کنند. یک مشی و سیاست بتدریج متمرکز می شود روی سؤال از رهبر پیرامون رویدادها و حوادث و اختیارات وی؛ مشی دیگر همچنان روی سؤال از محمد خاتمی متمرکز است. در مشی اول تلاش می شود تا رهبر ناچار به پاسخگویی به مردم شود و در مشی دوم -در خوشبینانه ترین صورت آن- تلاش می شود با نادیده گرفتن و عدم پذیرش رهبر و ولایت فقیه، رئیس جمهور مقام اجرایی و تصمیم گیرنده معرفی شود.

راه توده با توجه به اختیارات محدودی که ریاست جمهوری دارد و اختیارات گسترده ای که مطابق قانون در اختیار رهبر است، بر سیاست و روش اول پای می فشارد و بارها در عناوین و مطالب مختلف و با استدلال های گوناگون توصیه کرده است: بجای سؤال از رئیس جمهور و عملا مقصر اعلام داشتن او در افکار عمومی بدلیل کمبودها و مشکلات، از "رهبر" سؤال کنید که بیشترین اختیارات و مسئولیت ها را دارد. اینکه ما طرفدار ولایت فقیه نیستیم، اینکه باید ولایت فقیه از قانون اساسی حذف شود، اینکه ولایت فقیه دیکتاتوری است و ده ها دلیل دیگر در همین چارچوب، هیچ ارتباطی به واقعیت کنونی و ضرورت آگاه ساختن مردم نسبت به اختیارات و حوزه عمل گسترده رهبر ندارد. جنبش مردم باید "رهبر" را به پاسخگویی در برابر همه مشکلات ریز و درشت کشور وادارد. همچنان که او در تصمیمات ریز و درشت کشور دخالت دارد. حتی باید رهبر را بجای حضور در مجامع برای سخنرانی، به شرکت

در مصاحبه های مستقیم مطبوعاتی و پرسش و پاسخ مستقیم با مردم نرا خواند.

در جنبش دانشجویی نیز این دو روش و دو مشی اکنون جریان دارد. یعنی سؤال از ریاست جمهوری در هر مورد و هر حادثه ای، و سؤال از رهبر پیرامون همین حوادث و رویدادها. البته به این بدان معنی نیست که از ریاست جمهوری نباید سؤال شود، بلکه بدان معنی است که هر کس باید در چارچوب اختیارات خود به مردم پاسخگو باشد.

در ماه های اخیر، خوشبختانه با نامه هایی که مجمع روحانیون مبارز، مجمع مدرسین حوزه علمیه قم و دانشجویان دفتر تحکیم وحدت خطاب به رهبر نوشته اند، سؤالاتی را با او مطرح کرده اند. این شیوه تفاوت دارد با نامه ای که نمایندگان مجلس برای آزادی کرباسچی، شهردار سابق تهران به رهبر نوشتند و عملا او را مانوق هر قانونی قرار دادند! این شیوه عمل و درخواست های مشابه برای عفو و یا بخشودگی و امثال آن، هیچ ارتباطی با آن گونه پرسش از رهبر که مورد نظر ماست ندارد که در ماهیت و کیفیت کاملاً تفاوت می کند. "درخواست از رهبر" با "سؤال از رهبر" دو کیفیت کاملاً متفاوت است. با شیوه اول قطعاً باید مخالف بود، زیرا عملا و با فراقانون قرار دادن رهبر، این امکان و زمینه در افکار عمومی فراهم می شود که در یک نوبت دیگر، مخالفان تحولات از وی بخواهند که فلان تصمیم را بگیرد! مثلاً دانشگاه را ببندد! ریاست جمهوری را برکنار کند! مجلس را منحل کند! و... در حالی که در شیوه دوم، برعکس، اختیارات رهبر با پاسخگو بودن به مردم عملاً محدود می شود، نه تنها فراقانون قلمداد نمی شود، بلکه اختیارات قانونی کنونی او نیز با واکنش مردم رویرو می شود.

در جنبش دانشجویی، تشکیل وابسته به مهندس طبرزدی، سیاست و مشی دوم را در برابر مشکلات دارد. یعنی بی وقفه و بر سر هر حادثه و رویدادی نامه به ریاست جمهور نوشته و ضمن شکوه و شکایت و گله از عدم قاطعیت وی در برخورد به جناح مخالف تحولات، عملا او را زیر ضربه می گیرد.

اکنون و با بازداشت طبرزدی و برخی از همکارانش، این بیم در محافل سیاسی دانشجویی بوجود آمده است، که مخالفان تحولات یورش به جنبش دانشجویی را با دستگیری و آزاد سازی منوچهر محمدی و با بازداشت طبرزدی و همفکرانش تمرین کرده و افکار عمومی را آماده شنیدن خبر دستگیری رهبران اصلی جنبش دانشجویی در دفتر تحکیم وحدت می کنند. متأسفانه این افراد و تشکیل های وابسته به آنها عملاً لجاده را برای این توطئه مخالفان تحولات هموار می کنند، گرچه خود نیز حتی صادق باشند و فریب خورده و قربانی شوند!

این ترفند را بی واهمه از هر نوع واکنش منفی و تبلیغاتی باید با صراحت گفت، رسوا و خنثی کرد. این کارزار حتی به سود امثال مهندس طبرزدی نیز می باشد که ای بسا نادانسته و ناخواسته عامل اجرای این توطئه جدید مخالفان تحولات شده و خود نیز ممکن است قربانی آن شود.

در ادامه گزارش و اعلام دیدگاه هایی که در بالا خواندید، مصاحبه ژیلای بنی یعقوب، مصاحبه حجت اسلام ابطیعی و خلاصه سخنرانی بهزاد نبوی را در این شماره راه توده می خوانید.

ژیلای بنی یعقوب:

سناریوی یورش به دانشگاه ها

را تدارک می بینند!

(این مصاحبه، در ارتباط با حوادث خونت بار پارک لاله در سالروز دوم خرداد صورت گرفته است. سؤالات خلاصه شده و قسمت هایی از مصاحبه که مربوط به حوادث پارک لاله و جنبش دانشجویی نبوده، از متن مصاحبه حذف شده است)

بنی یعقوب: دانشجویان، بنا به دعوت "دفتر تحکیم وحدت" قرار بود روز دوم خرداد یک راهپیمایی کنند و هر کدام شاخه ای گل، بعنوان سمبل مبارزه با خونت در دست داشته باشند. کمیسیون ماده ۱۰ احزاب اجازه این راهپیمایی را نداد. این کمیسیون دلیل خودش را برای ندادن مجوز راهپیمایی یک بند

بنام تشکل های دانشجویی زمینه سرکوب جنبش واقعی دانشجویی را فراهم می کنند.

س: شک شما چیست؟

بنی یعقوب: ببینید، باز هم می گویم که الان شرایطی نیست که ما شعارهای غیر منطقی را مطرح کنیم. ممکن است این گروه ها شعارهایی هم بدهند که مثلا مورد علاقه من هم باشد، اما مطرح کردن آنها در زمان فعلی که آقای خاتمی با مشکلات خاصی دست به گریبان است، صحیح نیست. ما نمی خواهیم به خشونت کشیده شود، در حالیکه کسانی مایلند دولت آقای خاتمی را درگیر کنند که جزو مخالفان ایشان هستند. هر کجا که میتینگ می شود، هر کجا که طرفداران آقای خاتمی برنامه و میتینگ دارند، یک گروه ۱۰-۲۰ نفره هستند که سعی می کنند دانشجویان را تحریک کنند و به خشونت بکشانند و از آن طرف روزنامه هایشان داد سخن می دهند که مملکت آشوب شده و شرایط مثل سال ۶۰ شده و باید سرکوب بکنیم. در چنین شرایطی است که طرفداران دوم خرداد بارها به دانشجویان هشدار داده اند که هوشارانه عمل نکنند. الان شرایطی نیست که میتینگ های هیجانی برگزار شود. جنبش مدنی ایران، مسلما با خشونت و این هیجانات به نتیجه نمی رسد. به این ترتیب است که حتی نیروهای ملی و ملی-مذهبی نسبت به این گروه های ناشناخته مشکوک هستند و نزدیک نمی شوند. البته همانطور که گفتیم من حاضر نیستم اسم خاصی را ببرم، چون من اصلا آقای منوچهر محمدی را نمی شناسم. ولی این تحلیلی است که اینجا وجود دارد. این ممکن است یک سناریو باشد.

س: نقش آقای طبرزدی چیست؟ ایشان فعلا در کنارند؟

بنی یعقوب: راستش ایشان مدتهاست که در کنار هستند. من نسبت به ایشان هم ترجیح می دهم اظهار نظر خاصی نکنم. به هر حال بعضی گروه ها و شخصیت ها هستند که نه سابقه شان خیلی مشخص است و نه دقیقا جهت فکری مشخص دارند و نه معلوم است که چه چیز را دنبال می کنند.

س: رهبران دفتر تحکیم وحدت کیستند؟

بنی یعقوب: دفتر تحکیم وحدت، مجموعه تشکل های اسلامی دانشجویان سراسر کشور است. اینها شورای مرکزی دارند، بیانیه می دهند. از جمله امروز یک بیانیه صادر کرده بودند که در واقع بیانیه نبود، بلکه یک نامه خطاب به رهبر بود. این بیانیه و نامه بسیار غیرمنتظره برای ما مطبوعاتی ها بود. آنها در مقدمه نامه خودشان نوشته بودند که ما وظیفه خودمان می دانیم همچنان که امام علی امت خود را فرامی خواند که انتقاد به او بکنند و امر به معروف و نهی از منکر بکنند، ما هم می خواهیم وظیفه امر به معروف و نهی از منکرمان را انجام بدهیم. نامه نسبتا غیر منتظره ای بود.

س: این دانشجویان رهبر و یا شخصیت مشخصی دارند؟

بنی یعقوب: اینها چهره های شاخصان یکی آقای اصفرزاده هست که الان عضو شورای شهر تهران است. ایشان از موقع تصرف سفارت امریکا جزو دانشجویان دفتر تحکیم وحدت بودند که حالا هم فارغ التحصیل شده اند، اما هنوز یکی از شخصیت های مورد علاقه دانشجویان طرفدار آقای خاتمی هستند.

س: شما طرفدار حرکت های لای پستی هستید؟

بنی یعقوب: خیر! ما طرفدار حرکت های لای پستی نیستیم، اما از خشونت و حرکات فکر نشده و نسبیجده هم خسته شده ایم. فکر نمی کنم با خشونت در کشورمان قیلا به نتیجه مثبتی رسیده باشیم که دوبار بخواهیم این تجربه را داشته باشیم. ما می خواهیم این بار حرکت های قانونمند را تجربه بکنیم و همان شعارهایی که رئیس جمهور اعلام کردند.

ما می توانیم از کلمه "مشکوک" هم استفاده نکنیم، اما بهر حال با حرکاتی که زمینه سرکوب جنبش دانشجویی را توسط مخالفان رئیس جمهور خاتمی و جناح انحصار فراهم می کند، مخالفیم. این حرکات فایده ای برای جنبش ندارد.

ببینید! در این باره حتی پس از دستگیری اینها هم نه دفتر ریاست جمهوری و نه دفتر تحکیم وحدت که معمولا در اینطور مواقع بیانیه می دهند و عکس العمل نشان می دهند، در این مورد عکس العملی نشان ندادند.

قطعنامه این راهپیمایی ذکر کرده بود که بموجب آن آزادی مخالفان مورد تاکید قرار گرفته بود.

پس از این مخالفت، قرار شد تجمع دانشجویان در پارک لاله تشکیل بشود. تجمع پارک لاله با هجوم گروه اندکی مواجه شد. همان کسانی که در ایران به عنوان انحصار طلبان و یا انصار حزب الله مشهور هستند. نیروی انتظامی هم متاسفانه خیلی مایل نبودند جلوی این یورش را بگیرند. به این ترتیب تجمع پارک لاله به درگیری شدید کشیده شد.

من می خواهم اشاره به مسئله ای از درگیری های بوجود آمده بکنم. برنامه و سناریویی که برای دانشگاه ها ریخته شده، شباهت زیادی به برنامه ای دارد که سال گذشته برای مطبوعات اجرا شد. سال پیش مطبوعات را متهم کردند به اینکه وابسته به عوامل بیگانه هستند و تربیبون نهضت آزادی شده اند و از کشورهای خارجی پول می گیرند و مقالاتی می نویسند که نهادهای انقلابی مثل بسیج و سپاه را زیر سوال می برند و بالاخره هم به چند روزنامه حمله کردند. امسال هم دقیقا چنین سناریویی را برای دانشگاه ها دارند. الان یکی دو هفته ای هست که روزنامه های جناح راست حمله شدیدی به دانشگاه ها و تشکل های دانشجویی می کنند. حتی در همین چند روز اخیر در مطبوعات جناح راست، نیروهای اصل و انقلابی نظام متهم به بی تحرکی در برابر دولت و دانشگاه ها کرده و هشدار دادند و حتی از دستگاه های نظامی و اطلاعاتی خواسته اند که برای انجام عکس العمل احتمالی در برابر دانشگاه ها آمادگی داشته باشند. همین مطبوعات می نویسند که با دانشجویانی که در صدد تضعیف نظام هستند و نفوذی هستند، باید شدیداً برخورد شود. همه این تدارکات نشان می دهد که باید منتظر یک حرکت سرکوبگرانه علیه جنبش دانشجویی بود.

س: آیا مردم در حمایت از جنبش دانشجویی وارد صحنه می شوند؟

بنی یعقوب: اهمیت تشکل های دانشجویی و دانشگاه ها در حال حاضر اینست که احزاب در صحنه نیستند. این درست است که آقای خاتمی رای مردم را دنبال خودشان دارند، اما حزبی نیست که این آراء را سازمان بدهد و حتی آنها را فرا بخواند. فعلا همین تشکل های دانشجویی وظیفه احزاب را انجام می دهند. تشکل هایی مثل دفتر تحکیم وحدت.

س: بازداشت و ناپدید شدن منوچهر محمدی چه واکنشی داشته؟

بنی یعقوب: ببینید من گرچه که آقای منوچهر محمدی را از نزدیک نمی شناسم و به همین دلیل مایل هستم که خیلی احتیاط کنم در مورد اظهار نظر در باره شخص ایشان. اما بطور خیلی کلی تر نسبت به این قضیه اظهار نظر می کنم. ببینید حتی گروه های ملی و مذهبی هم از نزدیک شدن به برخی از گروه ها که شناختی نسبت به آنها وجود ندارد، پرهیز دارند. بخصوص اینکه یک گروه مشکوک دانشجویی اخیرا بر بفرنج تر شدن اوضاع افزوده. ببینید! شرایطی بوجود آوردند که حتی طرفداران آقای خاتمی و جبهه دوم خرداد را هم نگران کرده اند.

این گروه دانشجویی، مشکوک و با بیان دیدگاه هایی که فرسنگ ها با خواست ها، امکانات و توانائی های رئیس جمهور و اطرافیانش فاصله دارد، زمینه های وارد عمل شدن جناح راست را در دانشگاه ها فراهم می کند. تحلیلی که اینجا وجود دارد، اینست. مثلا آقای بهزاد نبوی که از چهره های شاخص طرفدار آقای خاتمی هستند، چند روز پیش صحبتی داشتند و در این مورد دانشجویان را هشدار دادند که بنظر ما این هشدار چندان هم بی جا نبود. [این اظهارات بهزاد نبوی را در این شماره راه توده بصورت مستقل می خوانید]

ما اعتقاد داریم که اهداف دوم خرداد و برنامه های رئیس جمهور در یک محیط آرام و بنور از تشنج قابل وصول است. جناح مخالف آقای خاتمی، یعنی جناح محافظه کاران و انحصار طلبان الان خواهان بهانه هائی هستند تا علیه جنبش واقعی دانشجویی و جنبش مدنی ایران وارد عمل شده و سرکوب کنند. در چنین شرایطی رهبران جبهه دوم خرداد به طرفداران خودشان و از جمله دانشجویان هشدار داده اند که شرایطی را فراهم نکنند تا به جناح محافظه کار اجازه سرکوب را بدهد. آنها مایلند که دانشجویان شرایطی بوجود آورند، خشونت بوجود بیاید و تشنج بوجود بیاید، تا جناح راست فرصت سرکوب داشته باشد.

در چنین شرایطی، نیروهائی که برای همگان ناشناخته اند به یکباره ظاهر شدند. در خارج از کشور مصاحبه های آنچنانی انجام دادند و می گفتند که جان شان در خطر است. حالا وارد ایران شده اند و با ایجاد تشنج و خشونت،

که در جریان جنگ تحمیلی انجام شد، بازسازی خرابی‌های جنگ خودش یک حساسه بود. دوم خرداد نیز به عنوان یک حساسه سیاسی تکمیل کننده و ادامه رشد یافته انقلاب بود. دوم خرداد نشان داد که مردم از اصل انقلاب و نظام دلگیر نیستند، بلکه از بعضی روش‌ها دلگیرند به دلیل اینکه در دوم خرداد تقریباً تمام جبهه مخالفین رسمی جمهوری اسلامی آن را تحریم کردند، ولی مردم تقریباً به اتفاق آراء در آن شرکت کردند و به همین دلیل از آن بعنوان حساسه یاد می‌شود.

نسل جوان- در طول این دو سال وضعیت سیاسی کشور مطلوب شده است و فضای نشاط و شادابی نسل جوان که اصلی‌ترین بدنه تشکیل دهنده کشور است بسیار مطلوب است. این شادابی طبیعی است که ممکن است یک سری مشکلاتی هم برای بخشی از نظام و تفکرات سنتی ایجاد کند. ما باید خودمان را آماده کنیم که این مشکلات را تحمل کنیم تا این نشاط گسترش یابد. ما همه باید دل‌نگران اینها باشیم که نکنند بنحوی این نشاط صدمه ببیند و یا سوء استفاده‌ای صورت گیرد. آنت‌هایی که در این راه وجود دارد می‌تواند از همه جوانب باشد. در یک نگاه کلی اصرار بر دیدگاه‌های متحجرانه که مردم آن را در دو خرداد نفی کردند روش‌های غیر مردم سالارانه‌ای که احیاناً بعضی‌ها از آن یاد می‌کنند، خشونت‌هایی که با ماهیت و روح لطیف ایرانی در طول تاریخ مغایرت دارد از یک سو، و از سوء استفاده جریانانی که دلشان برای اصل انقلاب و نظام نمی‌سوزد و می‌خواهند از این احساس عمومی به نفع خود سود ببرند از سوی دیگر، باعث می‌شود که روند این حرکت کند شود. نگاه مثبت من به این خاطر است که یک اراده همه جانبه ملی پشت سر این نوع نگاه که از دوم خرداد رشد یافته وجود دارد و این بزرگترین دستاورد و پشتوانه است.

یکی از شرایط موفقیت در جامعه و تحقق آرمان و اهداف دوم خرداد اینست که انسان نیازهای واقعی زمان خودش را درک کند و از طرف دیگر، عکس‌العملی در برابر اتفاقاتی که رقبای ما ایجاد می‌کنند تصمیم نگیرد.

ملی گرائی و شعارهای مصدقی- بسیاری از حوادثی که در کشور رخ می‌دهد را نمی‌توان فقط در ظرف امروز دید. یک شخصیتی در جامعه مورد بی‌مهری قرار می‌گیرد اینها یک سابقه تاریخی لااقل بعد از انقلاب دارد. من فکر می‌کنم اگر ما در طول تاریخ انقلاب سهم واقعی بزرگان تاریخ کشور را به آنها داده بودیم امروز بسیاری از مشکلات سیاسی و فرهنگی را نداشتیم. مرحوم مصدق یک بخشی از واقعیت تاریخ ماست. مرحوم شریعتی بخشی از تاریخ انقلاب ماست. مرحوم مطهری یک بخشی از تاریخ فرهنگی انقلاب ماست. مرحوم طالقانی و مرحوم بهشتی نیز یک بخشی از تاریخ فرهنگی انقلاب ماست. مرحوم کاشانی نیز بخشی از تاریخ سیاسی ماست. مرحوم بازرگان بخشی از تاریخ سیاسی و فرهنگی انقلاب ماست. امیرکبیر نیز بخش دیگری از تاریخ است. تاریخ بزرگان زیادی داشته است. اقتضاء می‌کند که جامعه در حقیقت سنگینی لازم هر کدام از بخش‌های تاریخی را صادقانه و منصفانه به آنها بدهد، ولی متأسفانه وقتی این اتفاق در طول تاریخ بعد از انقلاب نیفتاده است، ما دچار یک بحران می‌شویم که جامعه را از حالت تعادل خارج می‌کند و این عدم تعادل نیز یک ضربه مجددی است بر جامعه. مثل فضائی که امروز یک مرتبه در مورد مرحوم مصدق پیش می‌آید که خودش هم می‌تواند یک آفت دیگری باشد. بنده احساس می‌کنم واقعا مصدق نیاز امروز جامعه ما نیست. مصدق شخصیتی در تاریخ ماست، اما جامعه امروز ما نه به عنوان یک رهبر فعلی، بلکه به عنوان یک ماجرای تاریخی به مصدق نگاه می‌کند. ما اگر واقعا این نوع تعادل‌ها را که نیاز جامعه ما مصدق نیست در عین اینکه احترام همه شخصیت‌های تاریخ ساز لازم و ضروری است رعایت کنیم، می‌توانیم به یک جامعه متعادل برسیم. اما آن پیشینه تاریخی و این عدم تعادل شرایط فعلی هر دو به ضرر مجموعه انقلاب تمام می‌شود. لذا دوستان ما نباید عکس‌العملی باشند و اگر واقعا انسان‌هایی، بزرگانی و یا مباحثی نیازهای فعلی ما و انقلاب ما نیست با طرح آنها جامعه را از حالت تعادل خارج نکنند.

حفظ وحدت- حفظ آن وحدتی که در اکثریت جامعه و هر جناحی که پیدا به نام جبهه دوم خرداد نام گرفتند بوجود آمده یکی از مسائل ضروری شرایط فعلی است. شیرینی این تجربه موفق که موجب سازماندهی جناح‌های مختلف در دوم خرداد شد واقعیت شیرینی است که نباید براحتهی در کام خود و یا مردم تلخ کنیم. برای حفظ وحدت جبهه دوم خرداد معتقدم همچنانکه در آفرینش جبهه دوم خرداد تلاش همه جانبه و یک دلاورانه‌ای صورت گرفت، علیرغم اینکه برخی از اختلافات که الان مطرح است در آن

نباید اجازه داد جنجال تازه‌ای به پا کنند

رئیس دفتر ریاست جمهوری:

مصدق خیلی هم محترم، اما مسئله امروز ما نیست!

* فضائی که امروز، یک مرتبه در مورد مرحوم مصدق پیش آورده اند، می‌تواند یک آفت دیگری باشد!

حجت الاسلام محمد علی ابطی، رئیس دفتر "محمد خاتمی" ریاست جمهوری روز ۲۰ خرداد به سؤالات خوانندگان روزنامه "صبح امروز" پاسخ داد. این گفتگوی مشروح در روزنامه "صبح امروز" منتشر شد. در این مصاحبه و گفتگو نکات مهمی در اشاره به برخی شایعات پیرامون اختلاف نظر در جبهه طرفداران برنامه‌های سیاسی-اقتصادی محمد خاتمی، چپ روی هائی که به سود مخالفان تحولات در ایران تمام می‌شود، مسئله طرفداری و مخالفت با مصدق که به یک جنجال جدید تبدیل شده، ایرانیان خارج از کشور، دوری گزیدن از قهرمان پروری در ایران و نقش جوانان در تحولات جاری وجود دارد. این نقطه نظرات را با حذف سؤالات مطرح شده در این گفتگو، در زیر می‌خوانید:

پایداری بر سرمواضع و خطر تندروی‌ها-

برخلاف تصویری که مطرح می‌شود، آقای خاتمی از مواضعشان عقب نشینی نکرده‌اند. ایشان طرح‌هایی را قبل از انتخابات دادند و برای اولین بار در یک انتخابات مردم به برنامه رای دادند. آقای خاتمی هم همچنان پیگیرانه در حال اجرای این برنامه‌اند. البته این برنامه از همان ابتدا مخالفتی داشته است، با آنکه مردم به آن رای داده و مقام رهبری نیز آن را تنفیذ کرده‌اند. توجه باید داشت که اگر در مواردی آقای خاتمی سکوت می‌کند، این سکوت به معنای عقب نشینی نیست. طبیعی است که انسان حرف‌هایش را به تناسب جامعه باید مطرح کند. من فکر می‌کنم به همان میزان که کندروی و عقب نشینی از مواضع اشکال دارد، تندروی‌هایی که باعث شود که ظرفیت جامعه به یک ظرفیتی تبدیل شود که نتواند این برنامه‌ها را سازماندهی و اجرا کند برای جامعه ضرر دارد. ما باید در یک شرایط معتدلی روی محتوای برنامه‌ها تأکید کنیم و بجای نگاه‌های احساسی به قضایا و یا نشناختن مشکلات و شرایط اجتماعی باید برای اجرای یک روش صحیح و سالم و مبتنی بر قواعد یک جامعه مدنی برای تحقق اهداف و آرمان‌هایی که رئیس جمهور مطرح کردند و مورد پذیرش ملی نیز قرار گرفته، تلاش کنیم.

مردم قهرمان ملی نمی‌خواهند- آقای خاتمی

دیدگاهشان این است که از تبدیل شدن به یک قهرمان ملی باید پرهیز کرد. مردم نیز باید پرهیز کنند از اینکه ایشان را فقط یک قهرمان محبوب و ملی ببینند. آقای خاتمی همیشه اعتقاد دارد که مردم قهرمانند و نه کس دیگری. لذا این انتظار از جامعه نیز باید گرفته شود که منتظر باشند تا یک قهرمان مشکلشان را حل کند. خود مردم هستند که باید قهرمان اصلی صحنه باشند. شاید این مردم قهرمان حضورشان در کسی به نام خاتمی تبلور پیدا کند، اما این به معنای آن نیست که ما گرایش‌ها و علاقت شخصی با رئیس جمهور را تشدید کنیم. اگر علاقه و ارادتی را دوستان خاتمی به ایشان دارند به خاطر برنامه‌ها و افکاری است که دارد. این برنامه‌ها باید بیشتر مطرح شود تا شخص آقای خاتمی.

تحولات سیاسی- درباره تحولات سیاسی کشور بنده بسیار

خوشبینم. راهی که انقلاب دارد همان راهی است که مردم پذیرفته‌اند و خصوصیت انقلاب بگونه‌ای بوده است که همواره بر شانه‌های مردم مسیری رو به جلو را طی کرده است. این حرکت با حساسه‌های مختلفی همراه بوده است. حساسه انقلاب و سرنوشتی رؤیایی که حافظ منافع آمریکا در منطقه بود، حساسه بزرگی

ما استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی بوده است، نه این که بنده دگمه یقه‌ام را تا آخر بسته‌ام یا نه؟ برخی دارند ارزش‌های انقلاب را به یک سری مسائل پیش پا افتاده تنزل می‌دهند تا ارزش‌های اصلی لوٹ شود. شعار آزادی انقلاب ما، آزادی در مقابل استبداد و دیکتاتوری بود، اما عده‌ای می‌خواهند القا کنند که آزادی از زندان نفس‌مد نظر بوده است و می‌گویند بحث آزادی سیاسی و اجتماعی نبوده است. عده‌ای می‌خواهند به ما بگویند که ما انقلاب کردیم تا یقه‌مان بسته باشد و یا کف و سوت را از بین ببریم، خیلی از کسانی که الان به کف زدن اعتراض می‌کنند در بهشت زهرا وقتی امام سخنرانی می‌کرد، خودشان کف می‌زدند. تفکری وجود دارد که خود را جمهوری اسلامی ناب تلقی می‌کنند و معتقد است بقیه رپ و ضد انقلاب و نامسلمان هستند. حتی برخی حکومت اسلامی را مطرح کردند و گفتند که جمهوری اسلامی یک دوره گذار است و مردم عوام الناس هستند و توان تصمیم‌گیری ندارند و باید از ما بهتران برای آنان تصمیم بگیرند. عده‌ای مساله ولایت فقیه از بالا را مطرح می‌کنند می‌خواهند رای مردم را نادیده بگیرند و در صدد خارج کردن مردم از صحنه هستند.»

بهزاد نبوی در اشاره به فضای سیاسی دوران دکتر مصدق و تظاهرات به خشونت کشیده شده دانشجویان دفتر تحکیم وحدت در سالروز دوم خرداد که معدودی در مقابله با هجوم گروه‌های فشار شعارهایی به طرفداری از مصدق دادند، گفت:

«شعارهای انحرافی - شما باید بیش از همه ملتزم به قانون و آرامش باشید. شعارهای دوم خرداد فقط در سایه آرامش تحقق می‌یابد. ببینید آقای خاتمی چگونه عمل می‌کند. او سلاخی ندارد جز آگاه کردن مردم و جز به رای مردم. هوشیار باشید! هر راهپیمایی که شما کرده‌اید، بهره‌اش را خودتان نبردید. یک دسته که می‌خواستند هو کنند که آزادی بهره‌اش این است و یک عده از پوشش شما استفاده می‌کنند تا دو تا شعار خودشان را از طریق شما بدهند. مواظب باشید جامعه مدنی، جامعه زدن نشود. تمام تلاش خود را روی آگاه شدن‌تان و رای‌تان بگذارید. راهپیمایی شما، یک حرکت ضد اهدافی که شما دنبال می‌کنید، به همراه دارد. عده‌ای شما را عصبانی می‌کنند و راهپیمایی را بهم می‌زنند و خشونت به وجود می‌آورند. خوشبختانه شعور سیاسی مان بالا رفته که کشتار به وجود نمی‌آید.»

«پورش فرهنگی - با ارتش نظامی و چوب و چماق و سرکوب نمی‌توان با تهاجم فرهنگی مقابله کرد. بلکه باید با ارتش فرهنگی به جنگ فرهنگی رفت. بحث تهاجم فرهنگی که می‌شود نشانه این است که ما خودمان هنوز آسیب پذیر هستیم.»

سرمقاله مهم "صبح امروز"

روزنامه "صبح امروز" در شماره ۲۶ خرداد خود در باره فعالیت‌های چپ روانه مهندس حشمت الله طبرزدی نوشت:

«... امروز جامعه ما از آسیب خطر راست روی و چپ روی درامان نیست... مطالعه نشریه شماره ۳ "هویت خویش" چیزی جز عدم تعادل، تندروی‌های کردگانه، خواسته‌های نامعقول نمود نمی‌دهد. این نشریه از مصادیق روشن "چپ‌روی" و "چپ‌نمائی" در شرایط کنونی جامعه ماست و اگر به این نکته توجه کنیم که "پایگاه اولیه" بروز و ظهور این نشریه نیز جریان راست افراطی بوده است، شک و شبهه در اصالت و صداقت این نیروها تشدید می‌شود... گروه‌ها و نیروهای که می‌توانند "زمینه" را برای برخی اقدامات ویژه فراهم نمایند و یا بهانه را برای انجام "تصمیمات خاص" بدست دهند، می‌تواند اشخاص یا گروه‌هایی باشند که "هدایت شده" و "برنامه‌ریزی شده" عمل و رفتار می‌کنند. حتی اگر شواهد ظن فوق را کنار نهم، با یاری گرفتن از "عقل جمعی" می‌توان تشخیص داد که در شرایط کنونی، چه کسانی "آب به آسیاب" خشونت آفرینی می‌ریزند و هیزم بیار معرکه‌ای می‌شوند که در آن اندیشمندانی نظیر حجت الاسلام کدیور باید تاوان آن را بدهند...»

موقع هم مطرح بود و علیرغم اینکه برخی از این اختلافات هم وجود دارد و باید در یک محیط آرام نشست و صحبت کرد، اما من پرخاش اعضای جبهه دوم خرداد به یکدیگر را یکی از مضرات و تهدیدات و آنت بزرگ جبهه دوم خرداد می‌دانم و معتقدم که این پرخاش‌ها باید از اطراف جبهه دوم خرداد کاهش پیدا کنند. هر گروهی بخواهد از این پرخاش‌ها استفاده ببرد قطعاً فایده آن کمتر از حفظ وحدتی است که در جبهه دوم خرداد باید وجود داشته باشد. چرا که این جبهه یک سرمایه شخصی نیست که یک سرمایه ملی است، زیرا توانسته است یک جامعه‌ای را با خود همنا کند و هر روز محبوبیت بیشتری در جامعه پیدا کند. احساس می‌کنم که دلسوزان و بزرگان جبهه دوم خرداد نیز از این فضا راضی نیستند و بیشتر دوست دارند که در یک فضای آرام و صمیمی این جبهه مسائل خودش را حل کند و با حفظ اختلافات در عین حال آن را به فضای عمومی جامعه منتقل نکند. من در موقعیتی نیستم که بگویم در جبهه دوم خرداد پرخاش‌ها از طرف چه کسانی صورت می‌گیرد، زیرا طرح اینکه ما کسانی یا جناح‌هایی را متهم کنیم نیز موجب تشدید این اختلافات است.

ایرانیان مهاجر - ایرانیان خارج از کشور سرمایه‌های جامعه ایرانی هستند. به خصوص اینکه مهاجرین ایرانی و ایرانیان خارج کشور هم باسوادترین و پولدارترین مهاجرین هستند. ما این سرمایه را یک سرمایه بزرگ ارزیابی می‌کنیم. در میان این ایرانیان کسانی هستند که به دلائل سیاسی از کشور رفته‌اند و طبیعی است که مشکلاتی در جریان فعلی شاید داشته باشند. اینها طیف گسترده‌ای هستند. کسانی که در حق این ملت جنایتی را مرتکب نشده باشند مشکلی در ورود و خروجشان وجود ندارد. کسانی که تخلفات حقوقی و قانونی و قضائی نداشته باشند و یا با گرفتن وکیل مشکلمان را حل کنند با توجه به زمینه‌ای که در حل مشکل فعلاً در کشور وجود دارد آنها نیز می‌توانند رفت و آمد کنند. اینها مشکلی ندارند، مگر آنکه مشکل گذرنامه و سربازی داشته باشند.

بهزاد نبوی:

شعور سیاسی مردم

اجازه خونریزی

به مخالفان تحولات نداده!

در تهران یک سینار چند روزه در تالار ابن سینای دانشگاه علوم پزشکی تهران تشکیل شد. در این سینار گذشته، حال و آینده جمهوری اسلامی به بحث گذاشته شد. از جمله شرکت کنندگان این سینار بهزاد نبوی عضو شورای مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بود. این سینار پس از برگزاری مراسم مربوط به انتخابات دوم خرداد و اجتماعی که بدعوت دانشجویان دفتر تحکیم وحدت تشکیل و توسط انصار حزب الله به خشونت کشیده شد، برپا شد. فضای حاکم بر این سینار شدت متاثر از حمله گروه‌های فشار به اجتماع دانشجویان در دوم خرداد بود. در این اجتماع عده‌ای پس از حمله گروه‌های فشار با شعارهایی به سود دکتر مصدق به مقابله شعاری با این گروه‌ها برخاستند و روز بعد روزنامه‌های وابسته به جبهه ارتجاع بازار این شعارها را بزرگ کرده و اینگونه وانمود کردند که برخورد بین ملی‌گرایان و حزب الله روی داده است! این مسئله ایست که هم در گفتگوی رئیس دفتر خاتمی، سید محمد علی ابیطی در پاسخ به خوانندگان روزنامه "صبح امروز" مطرح است، که در بالا خواندید و هم در سخنرانی بهزاد نبوی که در زیر می‌خوانید. (مقاله تحلیلی راه توده شماره ۸۳ با عنوان "توده‌ای تلاقی - مصدقی تقلبی" و همچنین مقاله تحلیلی "پدیده‌ای بنام رهبر" در شماره ۸۳ را در تکمیل و تذقیق رویدادهایی که ابیطی و نبوی مطرح کرده و در بالا آورده شده است، بخوانید.)

«ولایت فقیه و آرمان‌های انقلاب - اگر بخواهیم انقلاب را بشناسیم باید اهداف و شعارهای اصلی و اصیل انقلاب را بدانیم و ارزیابی گذشته را براین اساس انجام دهیم. عده‌ای می‌گویند ارزش‌های اصلی انقلاب پس از دوم خرداد از بین رفت. به اینان باید گفت که ارزش‌های اصلی و واقعی

"خودی و غیر خودی"

در یک جبهه طبقاتی مبارزاتی هویت پیدا می کند!

درک از نیروی "خودی" و نیروی "غیرخودی" بین نیروهای مذهبی، که از ابتدای پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ دشواری‌های بسیاری برای اتحاد نیروهای طرفدار آرمان‌های انقلاب در برابر نیروهای مخالف این آرمان بوجود آورد، طی دو سال اخیر از زوایای جدید در این محافل مطرح شده است. در بسیاری از هفته‌های جدید و حتی در نشریاتی نظیر "سلام" و "عصرما" که مواضع قابل انتقادی را تا همین اواخر در این عرصه دنبال می کردند، اکنون این بحث با تجدید نظرهای مهمی مطرح می شود. از سوی دیگر، ارتجاع مذهبی که طی تمام این سال‌ها خود را خودی ترین نیروی مذهبی می دانست، اکنون و با آغاز تجدید نظر در مضمون این اصطلاح از سوی نیروهای موسوم به طیف چپ و نواندیشان مذهبی، شعار نیروهای "ولایت پذیر" در برابر نیروهای "غیرولایتی" را پیش کشیده است.

بحث اساسی اکنون اینست که مشخصات عینی و نه ذهنی نیروی خودی برای شناخت آن و جلب اتحاد، «پذیرش آرمان‌ها و خواست انقلاب و جنبش کنونی مردم است» و نیروی غیر خودی نیز بطور عینی «نیروهای مخالف جنبش و آرمان‌های مردم» هستند. ارتجاع مذهبی برای مخدوش کردن این بحث اساسی، با شعار نیروهای "ولایت پذیر" در برابر نیروهای "ضد ولایت فقیه" عملاً می خواهد مرز نیروها و اتحادها را باز هم مخدوش نگاهداشته و این بحث را در چارچوب یک بحث مذهبی پیرامون ولایت فقیه نگاهدارد!

بحث پیرامون نیروهای خودی و غیر خودی، در سال‌های اخیر در میان نیروهای اپوزیسیون نیز با واکنش‌های متفاوت و انتقاداتی روبرو بوده است. به دلیل اهمیت این مسئله، طرح دوباره و تجدید نظر شده شناخت نیروهای خودی و غیر خودی، در نشریه "عصر ما"، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، از چنان اهمیتی برخوردار است که بدان توجه شود.

در شماره ۱۲۰ نشریه عصرما، پرسش و پاسخ برخی رهبران این سازمان چاپ شده است. «هاشم آغاچری» در این جلسه ضمن اشاره به «سوالات زیادی» که درباره «بحث خودی و غیرخودی» مطرح است، می گوید، که باید در این بحث بین «چارچوب ملت و دولت و مبنای حقوقی [بحث] و چارچوب سازمان‌های ایدئولوژیکی یا سیاسی... تفاوت قائل شد و اضافه می کند: «... در روابط میان دولت و ملت، ما خودی و غیرخودی نداریم. تمام ملت در برابر دولت همه ایرانیان، شهروند کشورند و هیچ یک را بر دیگری ترجیح نیست و شهروندان در برابر قانون یکسان و برابرند. دولت نباید با شهروندان بر اساس سلیقه و گرایش‌های سیاسی و فکری آنها برخورد دوگانه بکند، دولت نباید ملت را خودی و غیرخودی بکند. تمام اعضای ملت خودی محسوب می شوند. غیرخودی‌ها، غیر ایرانیان و یا نیروهایی هستند که اساس نظام را به رسمیت نمی شناسند و در براندازی آن می کوشند. اما تمام اتباع جمهوری اسلامی ایران از نظر دولت ایران خودی محسوب می شوند و ما حق نداریم در این چارچوب حقوق شهروندان را تقسیم کنیم، به شهروندان درجه یک و درجه دو. [چنین نظامی] در واقع یک نظام آپارتید و تبعیض آمیز و طبعاً از نظر سازمان محکوم است... از این جهت ما با جناح‌های راست و افراطیون محافظه کاری که در جامعه هستند، مرزبندی داریم.»

در مورد مبنای سیاسی موضوع بحث، آغاچری می گوید: «همه سازمان‌ها و گروه‌ها از نظر ایدئولوژیکی یا سیاسی برای خود یک هویتی دارند، یک معیارهایی دارند که بر اساس این معیارها، خودیت سیاسی یا ایدئولوژیک خود را تعیین می کنند و بر اساس آن، حق دارند که نیروهای سیاسی موجود در جامعه را طبقه بندی بکنند... به عبارت دیگر سازمان ما، مثل هر سازمان دیگری، یک چارچوب سیاسی و فکری دارد و براساس آن نیروهای سیاسی موجود در جامعه را تقسیم می کند... به عنوان مثال، اگر ما در جامعه در کنار گروه‌ها و سازمان‌های اسلامی، گروه‌ها و سازمان‌های غیراسلامی هم داشته باشیم، یک سازمان اسلامی وقتی بر مبنای ایدئولوژیکی، هویت خویش را تعریف می کند و بعد می خواهد آرایش

نیروهای موجود در جامعه را طبقه بندی بکند، طبعاً گروه‌های غیراسلامی را نمی تواند از نظر ایدئولوژیک جزء خود و هم هویت با خویش تعریف کند. در این فرض خود به خود گروه‌هایی که مسلمان هستند، خودی و گروه‌هایی که ایدئولوژیکی اسلامی ندارند، غیرخودی می شوند. این کاری است که ما قبل از انقلاب هم عملاً می کردیم، یعنی عملاً سازمان‌ها و گروه‌های اسلامی از نظر ایدئولوژیکی برای خود یک هویت و خودیت مستقل از سازمان‌های مارکسیستی قایل بودند... ضمن اینکه ممکن بود در یک سطح بالاتر که مبارزه با رژیم شاه بود، نقطه مشترکی پیدا بکنند...»

آغاچری چنین شیوه‌ای را نزد گروه‌های دیگر نیز برمی شمرد و با اشاره به «تقسیم بندی نیروهای سیاسی جامعه به نیروهای درون حاکمیت و نیروهای بیرون حاکمیت [توسط برخی از جریان‌های سیاسی و ارزیابی] مثبت [آنها] از نیروهای بیرون حاکمیت، در حالی که نیروهای درون حاکمیت را مورد ارزیابی نسبتاً منفی قرار می دهند...»، اضافه می کند، «این گروه [ها] از آنجا که خود را نیروی خارج از حاکمیت می داند، با تمام گروه‌های خارج از حاکمیت احساس هم هویتی می کند و با تمام گروه‌هایی که درون حاکمیت هستند، احساس غیریت و به اصطلاح ناخودی می کند، اشکالی هم ندارد، این حق هر گروهی است که نیروها را با توجه به معیارهای خودش تقسیم بکند.»

پایگاه عینی و ذهنی اتحادها

۱- در بررسی دیدگاه‌های سازمان‌ها و احزاب سیاسی در سال‌های پیش و پس از انقلاب، دو برداشت و دو معیار در تعیین متحدان تاریخی، و یا تعیین "خودی" و "غیرخودی" آشکار است: برداشتی ذهنی و معیاری عینی!

انتشار و طبقات برپایه منافع لحظه، متوسط و دراز مدت خود در هر دوره با یکدیگر به اتحاد عمل برای دسترسی به این یا آن هدف کوتاه مدت می رسند و یا برای خواست‌های دورنمایی متحد می شوند. با مرور حوادث در ده سال اخیر در جمهوری اسلامی می توان این واقعیت را مشاهده کرد.

اتحاد جریان سیاسی ای که اکنون تحت عنوان "حزب کارگزاران" سازمان یافته است، پیش از برگزاری انتخابات دوره چهارم مجلس اسلامی با "روحانیت مبارز" و جمعیت "موتلفه اسلامی" برای اجرای برنامه تعدیل اقتصادی با پیامدهای شناخته شده مثبت برای سرمایه داری بازاری-تجاری و سپس جدایی آنان در مرحله تشدید بحران اقتصادی-سیاسی در ایران، نمونه‌ای بارز برای تعیین "متحدان لحظه" برپایه واقعیت عینی انطباق منافع طبقاتی است.

کوشش "حزب کارگزاران" در حالیکه متحد دولت کنونی است- برای یافتن نقاط مشترک (مثلاً در لیست کاندیدای مجلس پنجم و یا انتخابات مجلس خبرگان) با متحدان دیروز خود در کابینه هاشمی رفسنجان، حکایت از منافعی می کند، که لااقل در بین اقشاری از آنان همچنان مشترک است. کوشش برای جلب نیروهای واقع بین راست بسوی پایبندی به قانون و جدا شدن از نیروهای ماجراجو و فاقد هر نوع آینده جدی در ایران [۱]، جنبه دیگری از کوشش در راه اشتراک منافع است.

مبنا قرار گرفتن منافع در اتحادها، پیوسته متأثر از مرحله رشد مناسبات تولیدی جامعه است. در انقلاب ۵۷ مبارزه ضدامپریالیستی برای حفظ منافع ملی و مبارزه ضد دیکتاتوری برای دستیابی به آزادی و قانونمندی به منافع مشترک وسیع ترین اقشار و طبقات تبدیل شد. این واقعیت پایگاه عینی «مبارزه با رژیم شاه» بود. واقعیتی که در بالا «هاشم آغاچری» نیز به تعبیر خود از آن به عنوان «نقطه مشترک [بین] سازمان‌ها و گروه‌های اسلامی و سازمان‌های مارکسیستی» در این مبارزه یاد می کند.

بر اساس همین پایگاه عینی «مبارزه با رژیم شاه»، که مظهر تضاد خلق با امپریالیسم و با دیکتاتوری بود، حزب توده ایران نوار سخنرانی آیت اله خمینی در جریان تظاهرات خرداد ۱۳۴۲ در شهر قم علیه کاپیتولاسیون و دیکتاتوری شاه را از رادیوی "پیک ایران" پخش کرد و در مطبوعات خود منتشر ساخت. این وظیفه برخاسته از واقعیت «مرحله انقلاب ملی-دمکراتیک» در برابر حزب ما بود، که هرگز به دلیل تفاوت ایدئولوژیک با آیت الله خمینی و همفکران او نمی شد از این انجام وظیفه در این اتحاد نانوشته، طفره رفت.

پایبندی به این وظیفه انقلابی در مرحله معین مبارزه اجتماعی و اتحادهای عینی، تنها به این نمونه محدود نمی گردد. به عنوان نمونه ای در آنسوی مرز ایدئولوژیکی که آیت الله خمینی را از حزب توده ایران جدا می کند، چریک‌های فدائی خلق قرار داشتند. حزب ما صادقانه ترین گفتمان سیاسی-ایدئولوژیک را با انقلابیون سازمان یافته و یا علاقمند به سرنوشت این سازمان پیش برد. این در حالی بود که از سوی این سازمان گاه خصمانه ترین تبلیغات متوجه حزب توده ایران و گذشته آن می شد. [۲]

سیاست اتحاد و مبارزه حزب توده ایران پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ نیز از بازتاب شرایط عینی از مرحله رشد انقلابی جامعه بود. همچنان که دفاع همه

که برخی داوری های نادرست آنها در باره تاریخ مبارزات حزب توده ایران و بویژه دوران حکومت محمد مصدق نیز همانگونه که اکنون برداشت های آنها از "خودی" و "غیرخودی" رو به اصلاح و تجدید نظر گذاشته است، این نظرات و داوری ها نیز اصلاح و تدقیق شود. متأسفانه این نظرات هنوز گهگاه - گرچه بسیار متفاوت تر و تعدیل شده تر از سالهای اول پیروزی انقلاب - در مطبوعات این طیف منتشر می شود. از جمله در اظهار نظرات اخیر "هاشم آغاچری" در همین پرسش و پاسخ.

۳- امید است که در آینده مقالاتی در این ارتباط در راه توده منتشر شود.
۴- فرخ نگهدار در "کار" شماره ۲۰۷ (۲۲ اردیبهشت ۱۳۷۸) با اشاره به مطالب منتشره در "نامه مردم" می نویسد که آنها به تکرار دعوت خود «از سایر نیروهای دمکراتیک کشور برای اتحاد یک جبهه فراگیر با هدف "طرد رژیم ولایت فقیه" پرداخته اند» و کوشش در این راستا را در دستور کار خود قرار داده اند. او با تردید به امکان برداشتن «گام های عملی معین در این راستا» توسط منادیان این خواست، می نگرد، زیرا «درکی که ... مطابق آن اتحاد یعنی توافق رهبران برای یکی کردن فیزیکی نیروی خود و قراردادن آن تحت رهبری مشترک برای سازماندهی اقدامات مشترک... حتی اگر این توافق انجام و نیروها یکی شدند، باز تغییر جدی در وضعیت آن ها ... بدید نخواهد آمد. برای این که عرصه برای سازماندهی عمل مشترک برای سازمان های امضاء کننده به صدور اعلامیه مشترک محدود است... تجربه امضای منشور همکاری میان سازمان ما، حزب دمکراتیک و سازمان جمهوریخواهان بهترین شاهد است...». بدیهی است، که ناموفق ماندن امضای چنین منشورهایی را باید در پایه ذهنی و خواست رهبران جدا از جنبش واقعی مردم دانست.

۵- در دوران اخیر حتی برخی از نویسندگان نشریات اپوزیسیون راست، از جمله در "کیهان لندن" نیز حکم «آخوند، آخوند است» را مورد تردید و تجدید نظر قرار داده اند.

(بقیه سکوت خیانت است! از ص ۱۵)

آیا برای شستشو و حمام گرفتن و وضو گرفتن و ظرف و لباس شستن در ۲۴ ساعت سه بار آنها فقط ۱۰ دقیقه به زندانی فرصت دادن، شکنجه نیست؟
آیا متهم را سال ها زیر اعدام و بلا تکلیف نگهداشتن، شکنجه نیست؟
آیا با مشت و لگد به جان متهم افتادن، شکنجه نیست؟
آیا سر متهم را به دیوار کوبیدن، شکنجه نیست؟
آیا فحش های رکی را نثار متهم کردن، شکنجه نیست؟
آیا مانع خواب زندانی شدن، شکنجه نیست؟
آیا ماه ها به متهم اجازه ملاقات با همسر و فرزندان ندادن، شکنجه نیست؟
آیا ۸۰ زندانی را در یک سلول ۶x۵ روی هم انداختن، شکنجه نیست؟
آیا یک استاد دانشگاه را ماه ها در سلول سارقین و اوباش انداختن، شکنجه نیست؟
آیا و صدها آبی دیگر

آقای عسکروالادی همانطور که در نامه مورخ ۷۶/۱۲/۱۲ از جناب حجت الاسلام کروی و حدود شش ماه قبل، طی نامه سرگشاده ای از جناب آقای خاتمی رئیس جمهور محترم خواسته ام، از جنابعالی هم می خواهم برای روشن شدن حقایق و جهت رسیدگی به این وقایع، گروهی مرکب از حقوقدانان و خبرنگاران تشکیل گردد و به این وقایع که در این مملکت اتفاق افتاده رسیدگی کند. اگر نادرست بود که افکار عمومی آسوده خواهد شد و اگر حقیقت داشت، بالاخره رسیدگی شود و دادگاهی تشکیل شود!

سابقه مسلمانی عسکروالادی ها!

اخیرا چند بار، خوانندگان راه توده از ما پرسیده اند که چرا گاه مطبوعات داخل کشور نام فامیل عسکروالادی ها را با لفظ "مسلمان" می نویسند؟ آیا این بدلیل دوآتشه بودن مسلمانی آنهاست؟ مشهور به مسلمانی هستند؟ نام فامیل کاملشان حبیب الله عسکروالادی مسلمان است؟ و یا دو فامیل عسکروالادی و عسکروالادی مسلمان در ایران وجود دارد؟

برای اطلاع و رفع شبهه یاد آور می شویم، که نام فامیل کامل حبیب الله عسکروالادی، دبیر کل مرتفعه اسلامی، عسکروالادی مسلمان است. برادران وی نیز همین نام فامیل را دارند. اجناد آنها، از اقلیت یهودی ایران بوده اند، که بعدها به اسلام گرویدند و پس از تغییر دین خود از یهودی به مسلمان اثنی عشری، لفظ "مسلمان" را هم به فامیل خود افزودند.

جانبه "راه توده" از جنبش کنونی مردم ایران برای دفاع از آرمان های اساسی انقلاب بهمن بازتاب شرایط کنونی است. برپایه همین اعتقاد است که آزادی فعالیت علنی و قانونی همه احزاب سیاسی ایران - "حزب ملت ایران"، "تهضت آزادی"، احزاب متمایل به جبهه ملی، احزاب سیاسی-مذهبی- از جمله کارزارهای کنونی حزب توده ایران است. این کارزار نه بر پایه اشتراک ایدئولوژیکی با احزاب، بلکه برپایه منافع مشترک برای تحقق اصول قانون اساسی کنونی است، که در چارچوب دفاع از آزادی هاست. اشتراک نظر بر پایه این اشتراک منافع وجود دارد، که مشکلات حقوقی، سیاسی، اقتصادی کشور، از جمله از طریق بحث علنی سیاسی درباره چگونگی راه رشد و الویت های آن، راه حل های لازم پیدا خواهد شد. تمام احزاب و سازمان های سیاسی که مشی خود را برپایه این واقعیت تنظیم می کنند، صرفنظر از ایدئولوژی آنها، و صرفنظر از اختلافات غیرقابل انکار آنها، اکنون همگی متحدان یکدیگر در شرایط مشخص کنونی هستند و در برابر نیروهای مخالف این آرمان ها، بطور عینی "خودی" محسوب می شوند، حتی اگر برخی نیروهای مذهبی و یا غیر مذهبی، بنا بر هر ملاحظه ای نخواهند رسماً و علناً این واقعیت را اعلام کنند. [۳]

این جبهه نانوشته، که ما آن را "جبهه ضد ارتجاع" می نامیم و طرفداران تحولات در داخل کشور بر آن نام "جبهه دوم خرداد" و "جبهه ضد انحصار" نهاده اند، امروز وظیفه دارد با کوشش در جدا سازی تندترین بخش (جبهه ارتجاع بازار) از این جبهه، که نام آن را در داخل کشور "جبهه انحصار" نهاده اند، روند تشریندی "جبهه ارتجاع" را به پیش ببرد و قوای متمرکز مقاومت در برابر تحولات را از تمرکز خارج کند. این کوشش در راستای تلاش برای عبور مسالمت آمیز از این مرحله صورت می گیرد. ۲- برخلاف این پایگاه عینی ارزیابی اتحادها و یا بنابر ارزیابی روزنامه عصر ما "خودی" ها، تعیین متحدان بر مبنای پایگاه ذهنی نیز وجود دارد که به نیروی موثر تبدیل نمی شود. این در حالی است که گاه اتحادها نسی بر مبنای خواست های شخصی و اجتماعی و حتی ماوراء طبعاتی نیز شکل می گیرد (روحیات ملی، موازین اخلاقی)، که متکی به پایگاه ذهنی است.

برای مثال، اپوزیسیون خارج از کشور، بارها در سال های اخیر اتحادها نسی را تشکیل داده اند. خواست وانگیزه این اتحادها عمدتاً سرنگونی جمهوری اسلامی بوده که بر مبنای منشورهای مختلف نیز اعلام شده است. [۴] این در حالی است که نیروهای راست و چپ هر کدام خواست های طبقاتی مختلف دارند. راست طرفدار "گلوبالیسم" و "خصوصی سازی" است، زیرا منافع طبقاتی خود را در آن می بیند. در حالی که چپ خواستار سیاست اقتصادی مستقل برپایه منافع ملی توده های مردم است، که در تضاد قرار دارد با تسلط سرمایه خارجی برشون اقتصادی کشور. این خواست با خصوصی سازی لجام گسیخته مخالف است. پایه های عینی عدم موفقیت تبلیغات وسیع جریان های اپوزیسیون در خارج کشور برای فعالیت مشترک بمنظور سرنگونی جمهوری اسلامی در تمام این سال ها نیز در همین واقعیت نهفته است.

اگر تعریف ایدئولوژی را بیان خواست ها و فرمول های حقوقی، فرهنگی، اخلاقی و... برای حفظ منافع طبقاتی انسان بدانیم، آنوقت باید اذعان داشت که چیزی بنام ایدئولوژی اسلامی وجود ندارد، زیرا «منافع طبقاتی مسلمانان» وجود ندارد. آنچه وجود دارد اعتقادات دینی، مراسم، آداب و رسوم مذهبی مشترک است. هدف اینجا ورود به بحث بین روشنفکران مذهبی درباره ایدئولوژیک بودن یا نبودن اسلام نیست. اما بحث بر سر این هست که این نوع فلسفه بافی های مذهبی طی ۲۰ سال گذشته به روند اتحاد های سیاسی-اجتماعی در ایران لطمات جدی وارد کرده و تاثیر منفی مستقیمی بر سرنوشت انقلاب سال ۵۷ داشته است. [۵]

مسلمانی که خواستار برقراری حاکمیت سرمایه داری تجاری بر ایران است، و به این منظور "اسلام" را وسیله ابزاری برای دسترسی به هدف خود می کند، دارای منافع مشترک و دراز مدت طبقاتی با مسلمانی نیست، که در عین طرفداری از سرمایه داری و بخش خصوصی، خواهان سرمایه گذاری تولیدی است و در کنار طرفداران و موافقان برتری سرمایه داری تعاونی و دولتی بر سرمایه داری خصوصی، همگی از یک روند مسالمت آمیز برای گذار از این مرحله توافق و تفاهم دارند. این مرزبندی، اتحاد وسیع و گسترده ای را اکنون و در برابر سرمایه داری مافیائی-تجاری و زمینداری بزرگ بوجود آورده است. اتحادی که قطعاً در مراحل آینده خود با تشریندی ها و اتحاد های نوین همراه خواهد شد. اما امروز این جبهه و این اتحاد وسیع در برابر آن جبهه دیگر قرار گرفته و از پایگاه مشترک برخوردار است.

۱- این جریان می تواند با ماجرا آفرینی های تروریستی زمینه دخالت خارجی در امور ایران را فراهم آورد و به استقلال ملی لطمات جدی بزند.

۲- در ارتباط با "چپ مذهبی" نیز حزب توده ایران از ابتدای پیروزی انقلاب همیشه از همین سیاست پیروی کرده است، و اکنون نیز با حفظ نظرات و حتی انتقادات خود، از این طیف بعنوان متحدان خویش دفاع می کند. امید آنست

سکوت خیانت است!

با آغاز محاکمه سردار نقدی، رئیس حفاظت اطلاعات نیروهای انتظامی، به اتهام شکنجه شهرداران تهران، دبیرکل جمعیت موفقه اسلامی رسا و آشکارا به حمایت از نقدی برخاست. جمعیت موفقه اسلامی در تمام ۲۰ سال گذشته سازمان‌زندان‌های جمهوری اسلامی را در اختیار داشته است. اسدا الله لاجوردی، عضو شورای رهبری این جمعیت در نقش دادستان انقلاب، رئیس زندان اوین و سرپرست کل زندانهای ایران در بسیاری از جنایاتی که در زندان‌های ایران روی داد نقش مستقیم داشت. هر نوع رسیدگی به وضع زندان‌های ایران و رسیدگی به جنایاتی که در زندان‌های جمهوری اسلامی روی داد، بدون رسیدگی به نقش رهبران جمعیت موفقه اسلامی، در ارتباط با این جنایات بی مفهوم است. بدین ترتیب است که دفاع عسگراولادی، دبیرکل موفقه اسلامی از سردار نقدی، در حقیقت دفاع از خویش است!

بدنبال دفاع دبیرکل موفقه اسلامی از نقدی و شکنجه، دکتر محمد ملکی، نامه سرگشاده‌ای خطاب به وی نوشت و او را مستقیما به پاسخگویی فراخواند. محمد ملکی نخستین رئیس دانشگاه تهران پس از پیروزی انقلاب. نشریه "پیام‌هاجر" پس از مدتی تاخیر، متن نامه ملکی را در ایران منتشر کرد. انتشار این نامه در داخل کشور، گام جسورانه‌ای بود که نشریه مذکور، بدنبال عمل شجاعانه دکتر ملکی برداشت.

نامه شجاعانه دکتر ملکی، برای نخستین بار به سرگردانی ناشی از کی بود؟ کی بود؟ در جمهوری اسلامی و در رابطه با جنایاتی که در زندان‌های جمهوری اسلامی روی داده و می دهد، خاتمه بخشید و مستقیما کانون مرکزی این جنایات را خطاب قرار داد. کانونی، که حتی بنا بر نوشته‌های اخیر هاشمی رفسنجانی، تحت عنوان "یادداشت‌های روزانه" مشخص شده است، نه تنها در اعداها، شکنجه‌ها و انواع جنایات دست داشته، بلکه در صحنه آفرینی‌ها برای توجیه این جنایات نیز نقش اساسی را داشته است!

دکتر ملکی در نامه خود و بدرستی اشاره به مراسم "سپاس آریامهری" می کند، که بوجوب آن رهبران کنونی موفقه اسلامی از جمله عسگراولادی، لاجوردی، پرورش و... در مراسمی که در زندان‌های شاه ترتیب داده شده بود تا برنده‌ها و توبه کرده‌ها با نیایش به درگاه همایونی از زندان خارج شوند، شرکت کرده و از زندان به بازار و بر سر کسب و کارشان بازگشتند. همین خفت و خاری ناشی از شرکت در سپاس شاهانه، یکی از انگیزه‌های امثال لاجوردی و عسگراولادی برای تاریخی ترین جنایات در زندان‌های جمهوری اسلامی شد. آنها کوشیدند ضعف خود در زمان شاه و شرکت در مراسم تلویزیونی توبه را، که بدون هیچ نوع شکنجه و اجباری صورت گرفت، با شکنجه زندانیان جمهوری اسلامی و کشاندن آنها به شوهای تلویزیونی جبران کنند. بیشترین نفرت و کینه را آنها از افسران زندانی حزب توده ایران داشتند که در زمان شرکت رهبران موفقه در مراسم تلویزیونی "سپاس آریامهری" در زندان این حرکت را محکوم کردند.

دکتر ملکی به همین مسئله اشاره می کند. یعنی شرکت عسگراولادی در مراسم "سپاس آریامهری". البته سپاس گویان، بعد از انقلاب به توجیه این شکست خود پرداخته و گفتند و نوشتند که بنا به توصیه روحانیون از زندان بیرون آمدند، تا مبارزه کنند؛ که البته همگان می دانند که این فقط یک توجیه است، زیرا در همان سالی که آنها از زندان بیرون آمدند و رفتند دنبال کسب و کارشان در بازار، هم در میان مذهبیون و روحانیون و هم در صفوف نیروهای غیر مذهبی آنقدر مبارز ناشناخته و دارای شرایط و امکانات مبارزه در خارج از زندان وجود داشت که نیازی به افراد شناخته شده‌ای نظیر لاجوردی و پرورش و عسگراولادی در خارج از زندان نباشد! ضمنا اگر قرار بود کسانی حضورشان در خارج از زندان مشوق مبارزه مذهبیون باشد، از میان آنها می شد امثال آیت الله منتظری، آیت الله طالقانی و... را تشویق به خروج از زندان کرد. کسانی که بی تردید بیش از رهبران موفقه اسلامی از آیت الله خمینی حرف شنوی داشتند!

عسگراولادی در جلسه شورای مرکزی و سپس کنگره‌ای که پس افشای قتل‌های سیاسی-حکومتی تشکیل شد، با عنوان "سکوت خیانت است" رسا اعتراف کرد که پرونده‌ای را که برای حزب توده ایران در انگلستان سرهم بندی شده بود، سازمان جاسوسی انگلستان در خارج از کشور (پاکستان) در اختیار او گذاشت تا رضایت آیت الله خمینی برای یورش به حزب توده ایران جلب شود. نه تنها حزب توده ایران، بلکه بسیاری از نیروهای مذهبی و از جمله دبیرکل نهضت آزادی ایران، بدرستی این سؤال را طرح کرده و خواهان پاسخ آن هستند که چرا در میان آن همه دولتمرد و

منابع و امکانات مختلفی که برای انتقال این پرونده به داخل ایران داشتند، تنها به عسگر اولادی چنین اعتمادی را کردند؟ چه رابطه‌ای بین انگلستان و عسگراولادی وجود داشته و دارد؟ در تمام ماجرای ریودن کارمند سفارت شوروی، "گوزچکین"، انتقال او به انگلستان، ترتیب دادن یک پرونده جعلی و تعقیب و مراقب و آمادگی یورش به حزب توده ایران، جمعیت موفقه نقش اصلی را نداشته است؟ عسگراولادی برای این یورش و در جریان تدارک پرونده در داخل کشور نقش هدایت کننده و رابط را با انگلستان نداشته؟ و به همین دلیل هم پرونده را پس از تکمیل جلیات در اختیار او قرار نداده‌اند؟

بنابراین، آنچه را دکتر ملکی در نامه سرگشاده خود مطرح می کند، فقط بخشی از جنایاتی است که موفقه اسلامی در آن نقش داشته و دارد. سؤالات بسیاری در ارتباط با فعالیت‌های مخفی-علنی این جمعیت در جمهوری اسلامی وجود دارد. جمعیتی که اکنون مانند یک حزب سراسری و شبه فاشیستی بخش اعظم قدرت حکومتی را در جمهوری اسلامی در اختیار دارد.

آنچه را در زیر می خوانید، بخش‌هایی از نامه دکتر ملکی است، که ما آنرا در ستون "سکوت خیانت است" می آوریم.

آقای عسگراولادی! شکنجه چیست؟

شما بعنوان دبیرکل جمعیت موفقه اسلامی، در پایان نشست شورای مرکزی جمعیت، به نقل از روزنامه صبح امروز سه شنبه ۲۱ اردیبهشت مطالبی در مورد شکنجه فرمودید که برای من شگفت آور بود. فرمایشاتان (به نقل از روزنامه "صبح امروز") را یکبار دیگر بخوانید:

«آقای عسگراولادی با اشاره به محاکمه سردار نقدی و اظهارات اخیر رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح گفت: محاکمه سردار نقدی امتحان دیگری برای قوه قضائیه نظام است. وقتی رئیس محترم سازمان قضائی نیروهای مسلح در قم و در اظهارات خود اعلام می کند که متهمین پرونده شکنجه نشده‌اند چرا باید در برخی از روزنامه‌ها و خبرگزاری‌های جمهوری اسلامی انعکاس خبر، کم رنگ و یا حذف شود؟ وی افزود: اگر دفعات هواخوری یک زندانی کم شد نباید شکنجه تعبیر کنند که سندن برای سازمان‌های باصلاح حقوق بشر در خارج از کشور ساخته شود.»

جناب آقای عسگراولادی در فرمایشات جنابعالی دو نکته اساسی وجود دارد، یکی اینکه رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح دروغ نمی گوید، وقتی می گوید، شکنجه نکرده‌اند همه باید باور کنند. یعنی هرکس باور نکند مدعی دروغگویی ایشان شده و بعنوان زنده اتهام دروغگویی مقام نظام اسلامی می تواند قابل تعقیب باشد و حتما این حکم را تسری می دهید به همه کارگزاران نظام. مثلا رئیس قوه قضائیه گفت: ما هیچکس را به جرم اظهار عقیده دستگیر نمی کنیم و یا ما زندانی سیاسی نداریم، یا در جمهوری اسلامی شکنجه و تفتیش عقاید وجود ندارد، همه باید باور کنند و یا اینکه قابل تعقیب اند.

حال اگر در رابطه با خود شما من بگویم که جنابعالی بعنوان یک اسلام شناس، مفسر قرآن، ذوب شده در ولایت فقیه و... گاه بنا بر مصلحت دروغ می گویند آیا مرا تعقیب می کنید؟ اگر ثابت کردم چطور؟

به حافظه تاریخ مراجعه می کنیم. مگر شما و دوستانان بعد از ۱۵ بهمن ۱۳۵۵ و شرکت در مراسمی که از سوی شاه برگزار شد و بنام سپاس معروف گردید از زندان آزاد نشدید تا به مبارزات خود در خارج از زندان ادامه دهید؟ پس چگونه است که در مصاحبه تا مجله گزارش شماره ۹۳ آبان ۱۳۷۷ می فرمایید «چند ماه قبل از پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۷ که ما از زندان آزاد شدیم...»

شما که غیر از خودتان و همفکرانستان بقیه را منافق می دانید، حالا بفرمایید که به تعریف قرآن چه کسی منافق است؟ کسی که مثل شما دروغ می گوید، یا دگر اندیشانی که صریح و روشن می گویند زمان ذوب شدن در قدرت‌ها گذشته است و مطلقا جز خدا وجود ندارد؟

جناب آقای حبیب الله عسگراولادی مسلمان! اگر به زعم شما آنها شکنجه شدن شهرداران را در بوق کرده‌اند و کم شدن مدت هوا خوری زندانی را شکنجه می دانند، شما و دوستانان عضو موفقه چه چیز را شکنجه می دانید؟ آیا برای گرفتن اعتراف با کابل به جان زندانی افتادن و او را زدن شکنجه نیست؟ آیا با دست بند زندانی را ساعت‌ها آویزان کردن، شکنجه نیست؟ آیا با مشت به چشم متهم کوبیدن که موجب خونریزی چشم و نابینائی او گردد، شکنجه نیست؟

آیا زندانی را ماه‌ها از هوا خوری محروم کردن، شکنجه نیست؟ (بقیه در ص ۱۴)

اسلام

و انقلاب بهمن ۵۷

دربار شاهنشاهی و روحانیت دولت موقت مهندس بازرگان مجاهدین خلق و ترورها روحانیت و قدرت حکومتی

کتاب "مجاهدین ایران" نوشته دکتر "ایرواند آبراهامیان" که برای نخستین بار در سال ۱۹۸۹ در ۲۰۷ صفحه منتشر شد، تاریخ "سازمان مجاهدین خلق ایران" از زمان بنیانگذاری تا خروج رهبری آن از فرانسه و استقرار در کشور عراق را در بر می گیرد.

دکتر "آبراهامیان" که استاد تاریخ دانشگاه نیویورک است، خود در رابطه با نگارش کتاب می نویسد: "هدف من از نگارش این کتاب نه تمجید و نه نکوهش مجاهدین، بلکه جمع آوری تاریخ سازمان و دادن پاسخ به شماری پرسش های اساسی است:

زمینه های اجتماعی بنیانگذاران سازمان چه بود؟
ویژگی های اصلی ایدئولوژی آنها کدام بود و مارکسیسم چقدر بر روایت آنها از اسلام تأثیر داشت؟

چرا مجاهدین موفق به جلب هواداران بسیار شدند ولی در بدست آوردن قدرت سیاسی شکست خوردند؟

جاذبه مجاهدین در چه بود و کدام گروه های اجتماعی به صفوف آن حذب شدند؟
چه پیوندهای ویژه ای بین ایدئولوژی و پایه های اجتماعی آنها وجود داشت؟

برای یافتن پاسخ این سئوالات، مولف "تاریخ مجاهدین را در بستر تاریخ معاصر ایران، بویژه در چارچوب سه موضوع اساسی زیر بررسی کرده است: رابطه پیچیده بین دولت و جامعه در ایران مدرن... گزینه های دشوار سیاسی و اجتماعی روشنفکران مدرن ایران... اسلام به مثابه بخش ساز فرهنگ خلقی ایران."

در رابطه با موضوع اخیر، یعنی نقش اسلام، کتاب بر این فرض است که اولاً "بیشتر مذاهب و از آن جمله تشیع ذاتاً نه "ترباک توده هاست" و نه "دعوت انقلابی علیه بی عدالتی... بلکه ایدئولوژی های متحولی اند که زمانی موجب تقویت و زمانی دیگر باعث تضعیف نظم موجود می شوند. تغییرات، خود پیش از آنکه از مذهب نشأت گیرند، ریشه در محیط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دارند" ثانیاً «مذاهب توده ای بخشی اساسی از فرهنگ خلقی اند... در نظر مارکسیست های فریخته ای مانند آنتونیو گرامشی... فرهنگ خلقی یک بخش مهم از شناخت همگانی است که چگونگی واکنش توده ها در برابر بحران های اقتصادی، فشارهای اجتماعی، آشوب های سیاسی و دگرگونی های تاریخی را تعیین می کند.» (ص ۲-۴)

تاریخ معاصر ایران درستی این تئوری علمی پیرامون نقش مذهب و بویژه مذاهب توده ای را نشان می دهد و در لایه های صفحات کتاب مورد بررسی می توان موارد استفاده از مذهب در جهت حفظ و یا تغییر وضع و نظم موجود را دید. «پهلوی ها حداقل تا دهه ۱۹۶۰ با احتیاط با کانون های مذهبی برخورد می کردند... آنها به علمانی که طی ده ۱۹۲۰ از دست انگلیسی ها از عراق متواری شده بودند، پناه داده و اجازه دادند که در قم مستقر شده و نظام مدارس مذهبی را بطور کامل به شکلی که بعداً معروف به "حوزه علمیه" شد، بازسازی کنند. درواقع مدارس علمیه "سنتی" قم از ابداعات دهه ۱۹۲۰ است. آنها به علما اجازه جمع آوری خمس و زکات مومنین و بویژه بازاریها، اداره مساجد، مدارس و حوزه ها خود و احتمالاً برای اولین بار در تاریخ، اجازه تأسیس یک سازمان سراسری را دادند. پهلوی ها، همچنین بمنظور زیارت به دفعات به مکه، کربلا و مشهد رفته و سخاوتمندانه به سازمان اوقاف کمک کردند. آنها در دهه ۱۹۳۰ و یکبار دیگر در دهه ۱۹۵۰ فعالیت های ضد بهائیتی گری را به

تاریخ ۲۰ ساله انقلاب

یست سال پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷، بسیاری از حافظه ها گرفتار ضعف شده، نسل جدیدی به صحنه وارد شده، شتاب حوادث جدید مجال یادآوری گذشته را نمی دهد. دراین میان برخی آگاه اما از سر فرصت طلبی و جمعی صادقانه اما کم اطلاع نسبت به تاریخ این ۲۰ سال، بر کرسی قضاوت نشسته و در مقام ایراد و انتقاد از گذشته و گذشتگان حرف هائی می زنند و نسبت به نرفتن به فلان سو و یا نگرفتن فلان تصمیم ایرادهائی را مطرح می کنند. از این جمله اند، کسانی که با توجه به رویدادهای امروز ایران و با در نظر گرفتن آگاهی و بینش امروز مردم ایران، افسوس می خورند که چرا در ابتدای پیروزی انقلاب مثلاً با نهضت آزادی جبهه تشکیل نشد و یا از تجربه دولت مصدق برای حمایت از دولت مهندس بازرگان بهره گرفته نشد؟! گروه دیگری، با این تصور و یا دامن زدن به این تصور که روحانیت و روحانیون ابتدای پیروزی انقلاب همان بودند و همان هائی بودند که امروز بر سر کارند، می گویند چرا با ارتجاع نرد اتحاد بازی شد؟ چرا با جبهه ملی متحد نشدیم؟ چرا جبهه دمکراتیک را تقویت نکردیم؟ و...

این سئوال کنندگان فراموش می کنند که چه موج عظیمی از ترور و انفجار در سالهای اول و بویژه از سال ۶۰ به بعد سراسر ایران را در بر گرفت. فراموش می کنند کدام روحانیون قربانی این موج انفجار و ترور شدند و راه برای ارتجاعی ترین بخش روحانیت و مذهبیهون مرتجع و بازاری باز شد. فراموش می کنند که خود ساده لوحانه ترین سیاست را در برابر انقلاب ۵۷ اتخاذ کردند و درعین ساده لوحی به چپ روی افتادند و موضع و موقعیت ارتجاع را تقویت کردند. فراموش می کنند که در ابتدای تشکیل دولت موقت بزرگترین اختلاف در درون جبهه ملی شکل گرفته بود. همین گروه اخیر از یاد برده اند که جبهه دمکراتیک نه تنها جبهه نبود بلکه علیه جبهه ملی و یک تاکتیک اشتباه و تحریک آمیز بود. از یاد برده اند که اغفال داریوش فروهر در دولت موقت ماندند و بخشی دیگری از میلیون از کاینه دولت موقت بیرون رفتند و بزرگترین اختلاف بین نهضت آزادی و جبهه ملی بوجود آمد. عده ای حافظه شان باری نمی کند و یا مانند رهبر حزب در مهاجرت تاسیس شده "حزب دمکراتیک مردم ایران" باباک امیر خسروی که در ادامه ستیز کور با حزب توده ایران و توجه انفعال خویش می نویسد و می گویند: "حزب توده ایران بجای اتحاد با روحانیت باید با دولت موقت بازرگان برای آزادیها متحد می شد، چنان در آن سال ها در انزوا و بی اطلاعی بوده و چنان حافظه دیگران را امروز نظیر خود تصور کرده، که به خاطر نمی آورد یکی از نخستین بلندگوهای مخالفت با هر نوع فعالیت چپ و بویژه حزب توده ایران از همان ابتدای پیروزی انقلاب شخص نخست وزیر دولت موقت بود و با چند موضع گیری - از جمله پس از ترور آیت الله مطهری - می رفت تا بزرگترین یورش را به چپ غیر مذهبی ایران بوجود آورد. محدوده آزادیها و درک وی از دمکراسی در آن سالها بسیار محدود تر از بسیاری از روحانیون وقت بود و شباهت بسیار با مرتجع ترین روحانیون امروز جمهوری اسلامی داشت. (خوانندگان راه توده فقط اطلاع دارند که صحبت از رویدادها و مواضع سازمانها در سالهای اولیه پیروزی انقلاب ۵۷ است نه اوضاع امروز ایران و مواضع امروز این سازمان ها و از جمله نهضت آزادی امروز. اوضاع و مواضعی که خطوط اتحادها و همکاریها را به گونه ای متفاوت با سالهای اول پیروزی انقلاب ترسیم کرده است. این خطوط جدید اتحاد و همکاری را همه خوانندگان راه توده شاهدند که بعنوان بخشی از سیاست حزب توده ایران، پیوسته در راه توده دنبال شده است!)

بدین ترتیب است که تاریخ نگاری، مرور وقایع و انتشار اسناد مربوط به سالهای اول پیروزی انقلاب، بسرعت به یک نیاز مبرم تبدیل شده است. این کوشش، تنها به نیاز سیاستمداران و مبارزان کم حافظه و فرصت طلب هائی که روی کم حافظه بودن دیگران می خواهند مانور سیاسی کنند پاسخ نمی دهد؛ اهمیت بزرگ تر این پیکار در آگاه ساختن نسل جدیدی است که وارد صحنه مبارزه و سیاست شده است. این نسل باید بداند در آن سالها چه گذشت؟ چه گفتند؟ چه کردند؟ چه باید می کردند؟ چه باید بکنند؟

فروش کتاب های تاریخی و تحقیقی در داخل کشور، نشان دهنده نیازی است که در این زمینه در ایران وجود دارد و باید آن را یک فرصت بزرگ برای گسترش آگاهی مردم و بویژه نسل جوان ارزبایی کرد. این گرایش و نیاز نسل جوان ایران به اطلاع از گذشته، در کنار گرایش نسل انقلاب ایران برای مرور دوباره حوادث آن سال ها به گونه ایست که کتاب اخیر هاشمی رفسنجانی، که "یادداشت های روزانه" وی را تنها در سال ۶۰ در بر می گیرد با شتابی غیر قابل پیش بینی به کتاب نایاب ایران تبدیل شده است! آنچه را در زیر می خوانید، بخش نخست از معرفی کتاب تحقیقی و ارزشمند دکتر آبراهامیان در مورد مجاهدین خلق است، که ما به سهم خود امیدواریم بزودی ترجمه فارسی آن منتشر شود. راه توده در شماره های گذشته خود، علاوه بر معرفی کتاب "ایران بین دو انقلاب" دکتر آبراهامیان، گفتگویی با وی را نیز در شماره ۸۳ منتشر کرد. دکتر آبراهامیان کتاب جدیدی را نیز در دست چاپ و انتشار دارد بنام "زنداد، شکنجه، اعتیراف در ایران". معرفی کتاب "مجاهدین ایران" را همکار ثابت راه توده "ج.سهند" برعهده گرفته است.

بدین ترتیب، شعارهای "اسلام زاغه نشینان"، "یک روز عمر یک کارگر با ارزش تر همه عمر سرمایه دارها و فئودالهاست" به شعارهایی تبدیل شدند که زمان مصرف آنها به سالهای دور باز می گشت. آشکار شدن چهره محافظه کارانه پوپولیسم، خبر از پیروزی بازار سنتی می داد. (ص ۷۵)

علت این تغییر اساسی در جمهوری اسلامی چه بود؟

با مرور دقیق و با حوصله گاه شمار تحولات آن سالها به روشنی می توان نقش سیاستی که اتحاد رجوی-بنی صدر در این تغییر بازی کرد را دید. کتاب "مجاهدین ایرانی" با بررسی حوادث و وقایعی که به برقراری "حکومت ترور" در پی تظاهرات ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ مجاهدین انجامید، بر درستی بزرگترین تجربه ای که جنبش کنونی مردم ایران از آن حوادث اندوخته است مهر تأیید می زند: نمی توان جز از طریق ابزارهای دموکراتیک، دموکراسی را پیش برد و اینکه خشونت، خشونت آفرین است و در نهایت بسود غیر دموکراتیک ترین نیروها تمام می شود. سیکل معیوبی از خشونت که با حمله به تظاهرات ۳۰ خرداد مجاهدین شروع شد و با انفجار ساختمان حزب جمهوری اسلامی و دفتر نخست وزیری گسترش یافت و با ترور دولتی و ترور و بسبب گذاری های مجاهدین، حرکت مسالمت آمیز جامعه متوقف شد، هزینه شرکت در فعالیت های سیاسی را برای اکثریت افراد جامعه در حد غیر قابل تحملی افزایش داد، توده ها را از صحنه بیرون راند و بازار را بر سرنوش مردم و کشور غالب کرد. در نتیجه، "قوانین رادیکالی که شورای انقلاب... تصویب کرده بود، مانند قانون کار، قانون مستقلات، قانون اصلاحات ارضی ۱۹۸۰ به بایگانی سپرده شدند. در این اثنا، شورای نگهبان لوایح مجلس پرامون ملی کردن تجارت خارجی، مصادره اموال فراری ها و اصلاحات ارضی-لایحه ای که قانون اصلاحات ارضی ۱۹۸۰ را تعدیل کرده بود- را رد کرد." (ص ۷۴)

دولت موقت

فصل دوم کتاب دکتر آبراهامیان روند به قدرت و حکومت رسیدن روحانیون و انتقال قدرت از دولت موقت به حزب جمهوری اسلامی را بررسی می کند. این فصل، اضافه بر عواملی که در به قدرت رسیدن حزب جمهوری اسلامی و تمرکز قدرت در دست روحانیون نقش داشتند (ص ۵۱-۴۸)، مشکلات، نقاط ضعف و اشتباهات دولت موقت را که در سرعت بخشیدن به این روند موثر بود بررسی می کند.

نویسنده کتاب، عمده ترین مشکلات دولت موقت را در موارد زیر می داند:

مشکلات اقتصادی مانند تورم، بیکاری، کمبودها و پائین بودن بازدهی تولید؛ مهاجرت وسیع به شهرها؛ مرگ ناگهانی آیت الله طالقانی؛ تشکل اعضای جوان جبهه ملی در جبهه دموکراتیک ملی به رهبری هدایت الله متین دفتری نوه دکتر مصدق و انتقاد علنی آنها از دولت موقت در تسامح با کمیته ها، پاسداران، چماقداران و دادگاه های انقلاب؛ اعتقاد گروه های چپ رو، بویژه فدائیان به اینکه دولت بزرگان مانند دولت کرسکی "انقلاب بورژوازی" را نمایندگی کرده و ناگزیر جای خود را به "دولت سوسیالیستی" خواهد داد و نقش آنها در سازماندهی تظاهرات بیکاران، راه پیمانی های زنان، تحصن در کارخانه ها و برگزاری جلسات آموزشهای چریکی؛ درگیری های قومی در کردستان، ترکمنستان، خوزستان، بلوچستان و تروهای گروه فراق... (ص ۵۱)

اشتباهات خود دولت موقت هم به این مشکلات اضافه شدند. دکتر

آبراهامیان در این بخش بر سه اشتباه دولت موقت انگشت می گذارد

- ۱- ناپدید گرفتن خطر واقعی و حمله به چپ ها و دگراندیشان
- ۲- تمایل برخی از اطرافیان مهندس بازرگان در کنار گذاشتن گام به گام جبهه ملی
- ۳- عدم توجه به اهمیت ایجاد سازمان های توده ای از طرف نهضت آزادی

نویسنده، در ارتباط با اشتباه نخست می نویسد:

«... بازرگان در این دوره خطر روحانیون پوپولیت را دست کم گرفت و خطر چپ و دگراندیش را عمده کرد. پس از ترور مطهری، بازرگان او را بعنوان شهیدی در جنگ علیه کمونیسم ستود و انگشت اتهام را بسمت چپ نشانه گرفت؛ وقتی که زنان در اعتراض به لغو قانون حمایت از خانواده سال ۱۹۶۷ در خیابان ها راه پیمانی کردند بازرگان مدعی شد که چپ ها با همکاری ساواک افرادی گناه را تحریک می کنند؛ وقتی گروهی از کارگران با تشویق فدائیان یک کارخانه بزرگ را اشغال کردند بازرگان مدعی شد که خطر اصلی برای انقلاب از طرف "سلطنت طلب ها، صهیونیست ها و کمونیست های ستون پنجمی است". زمانی که حزب توده (ایران) که با آشوب در کردستان مخالف بود، خواستار اجازه باز کردن شعب خود در مناطق کردستان شد بازرگان که بلون آنکه خود بداند حدود و ثغور لیبرالیسم و تصورات دموکراتیک خود را نشان می داد، به این بهانه که حزب توده از موقعیت برای تبلیغ ایدئولوژی خود از آن استفاده خواهد کرد با این درخواست مخالفت کرد.» (ص ۵۲)

(این بررسی در شماره های بعد ادامه خواهد یافت.)

بهانه الحادی بودن این مذهب به راه انداخته و به گروه خشک اندیش ضد بهائی موسوم به "انجمن حجیه" اجازه فعالیت دادند. در دهه ۱۹۵۰ جنبش کمونیستی را به بهانه اینکه جنبشی "ماتریالیستی"، "خدانشناسی" و نتیجتاً "ضد اسلام" است، سرکوب کردند. پهلوی ها برای محدود کردن جاذبه رادیکالیسم اجتماعی، بویژه مارکسیسم، به تقویت اسلام متوسل شدند. آنها به روشنفکران مذهبی که نمونه برجسته آن مهدی بازرگان بود، اجازه سازماندهی انجمن های اسلامی دانشجویان را دادند... بسیاری از مقامات بالای روحانیت به نوبه خود (در رابطه با پهلوی ها) بطور متقابل عمل کردند. در دهه ۱۹۳۰ علمای قم، حتی وقتی که همفکران آنها در سال ۱۹۳۰ در مشهد به یک قیام محلی دامن زدند، بطور ضمنی از رضا شاه حمایت کردند. در دهه ۱۹۴۰ آیت الله حسین آقا قمی، مرجع تقلید ساکن نجف، علناً محمد رضا شاه را بعنوان دژی استوار در برابر کمونیسم ستود، و هنگامیکه از ایران دین می کرد، سفارت انگلیس گزارش داد که "دولت در جهت برگرداندن اذهان افراد از کمونیسم، مذهب را تقویت می کند".

همینطور در دهه ۱۹۵۰ آیت الله حسین بروجرودی مرجع تقلید وقت از شاه در برابر حزب توده (ایران) و جبهه ملی حمایت کرد. در واقع در این سالها، رابطه بین شاه و علما آنچنان نزدیک بود که بسیاری از منتقدین، از آن جمله فردی که به دست راست آیت الله طالقانی شهرت داشت، بنحو گزنده ای اظهار داشت "روحانیت به ستون حکومت پهلوی تبدیل شده است." (ص ۱۸-۱۹)

البته با تغییر در محیط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور و با تعمیق شناخت همگانی از ماهیت رژیم دست نشانده پهلوی، به شرحی که در کتاب آمده است، اسلام محافظه کار و خدمتگزار دربار و فئودالها به حاشیه رانده شد و بخشی از شخصیت ها و نیروهای سیاسی جامعه، اعم از روحانی و غیر روحانی، زیر پرچم اسلام تحول طلب و "خدمتگزار مستضعفان" علیه رژیم پهلوی وارد صحنه شدند.

دکتر آبراهامیان در اثر خود، نقش آیت الله خمینی (ص ۴۱-۲۱)، مهندس بازرگان (ص ۸۵-۸۱ و ص ۴۶)، دکتر شریعتی (ص ۱۲۶-۱۰۵) و بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق ایران (ص ۸۵-۱۰۴) را بطور مشروح و در بستر تحولات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه ایران و با توجه به تحولات جهانی مانند مقاومت خلق ویتنام در برابر دخالت امپریالیسم، مبارزه مردم الجزایر علیه استعمار فرانسه، مبارزه علیه نژادپرستی و استعمار در آفریقای جنوبی، روز دنیا، ناپییما و مبارزه اعراب و خلق فلسطین علیه سلطه آمریکا و صهیونیسم، بررسی کرده است.

دو چهره پوپولیسم

برخلاف تصورات حاکم بر تحلیل های جریان های چپ در مهاجرت، دکتر "آبراهامیان" از دو چهره متفاوتی که رهبران طبقه متوسط، بویژه آنهاست که زیر پرچم افکار و ایدئولوژی مذهبی مبارزه می کنند، می توانند از خود نشان دهند، سخن گفته و به آنها پرداخته است.

پوپولیسم رهبران طبقه متوسط می تواند یا بصورت رادیکال و اصلاح طلب و یا بشکل محافظه کاران و خواهان حفظ وضع موجود بروز کند. شرایط عینی، بحران های اقتصادی، فشارهای اجتماعی، تعادل نیروهای طبقاتی در جامعه، نیاز یا بی نیازی رهبران این طبقه به حمایت اقشار و طبقات دیگر از جمله عواملی هستند که نهایتاً در غالب شدن این یا آن گرایش و نمایاندن این یا آن چهره پوپولیسم موثر باشند. بعنوان مثال آیت الله خمینی با پیش آمدن شرایط متحول در جامعه ایران، از اواسط دهه ۱۹۷۰ در اعلامیه های خود عباراتی را بکار می برد که ماهیتاً رایج دارند: «عباراتی مانند اسلام مال مستضعفان است؛ کشوری که حلبی آباد دارد اسلامی نیست؛ ما طرفدار اسلام هستیم نه طرفدار سرمایه داری و فئودالیسم؛ در یک کشور اسلامی دهقان بی زمین وجود ندارد؛ اسلام اختلافات طبقاتی را از بین می برد؛ اسلام مدافع زاغه نشینان است نه کاخ نشینان» (ص ۲۲)

این عبارت که در واقع نقل به مضمون هستند، متعکس کننده خواست مردم و بیانگر ماهیت جنبش انقلابی در آن سالها هستند، که بعد از پیروزی انقلاب در قانون اساسی جمهوری اسلامی بازتاب یافتند.

آبراهامیان در کتاب خود ادامه می دهد:

حتی حزب جمهوری اسلامی که بازاری هائی مانند حاج حسین مهدیان، حاج اسد الله بادامچیان، حاج محمد ترخانی و حاج کریم نوری را به داخل رهبری خود آورده بود، هنوز مجبور بود به خواست های اساسی مردم در انقلاب توجه کند. بعنوان مثال، در اولین مراسم روز اول ماه مه ۱۳۵۸: «حزب جمهوری اسلامی راه پیمانی های بزرگی را زیر شعار "برابری، برادری، عدالت، حکومت علی" برگزار کرد و خواهان ۴۰ ساعت کار در هفته، اصلاحات ارضی، قانون کار، افزایش حداقل دستمزدها، مصادره خانه های خالی فراریان، ملی کردن شرکت های بزرگ متعلق به خارجیان و حامیان رژیم قبلی شد» (ص ۴۹)

اما طی کمتر از سه سال، شرایط عینی جامعه آنچنان تغییر کرد که آن عبارات رادیکال در سخنان آیت الله خمینی جای خود را به عبارات زیر دادند: «اسلام، علما و بازاریان عزیز جدا شدنی نیستند»

سانسورها و بیراهه گونی ها و بیراهه نویسی ها، اطلاعات قابل توجهی در این زمینه دارد که راه توده در آینده آنها را استخراج کرده و منتشر خواهد کرد. بموجب اطلاعات منتشره در همین کتاب، ترور و انفجارهای سازمان مجاهدین در ابتدای دهه ۶۰ و جنایات و کشتاری که در زندانها سازمان داده شد، نقشی مکمل یکدیگر را برای انحراف انقلاب ایران از مسیر واقعی خود ایفا کرد.

این تجربه، جای تردید باقی نمی گذارد که اکنون نیز همان بازی کهنه دهه ۶۰، برای مقابله با جنبش کنونی مردم ایران در دو سوی مرزهای ایران سازمان داده می شود. تنها تفاوت دوران کنونی با دوران دهه ۶۰ آگاهی وسیع مردم پیرامون ماهیت این نوع رویدادهاست که امکان بهره برداری را به مخالفان تحولات در ایران نمی دهد. مخالفینی که همگان شاهدند به هرجاسات و توطئه های طی دوسال گذشته متوسل شده اند تا روند تحولات را در ایران متوقف کرده و زمان را به عقب بازگردانند. همان جنایتکارانی که قتل های سیاسی-حکومتی را توسط وزارت اطلاعات و امنیت و با احکام روحانیون مرتجع سازمان دادند، به آسانی انفجار و ترور را در داخل ایران و تحت نام مجاهدین و بدست توابعین این سازمان می توانند سازمان دهند و داده اند. حتی اگر بیانیه نویسان سازمان مجاهدین در بغداد نیز رابطه ای مستقیم با این ترورها و ترور کنندگان داشته باشند، باید این رابطه را ارتباطی با مخالفان جنایتکار تحولات در حاکمیت دانست!

رویداد اخیر، یعنی انفجار در بغداد و موشک پرانی از داخل خاک ایران نیز، چنان سیاست رسوائی است که بلافاصله در داخل ایران، مردم آن را تحریک دیگری برای کشاندن عراق به یک درگیری مرزی و اعلام حالت فوق العاده در کشور ارزیابی کردند. همان ترفندی که در آستانه انتخابات خبرگان رهبری و با اعلام حالت جنگی در مرزهای شرقی کشور و تحت بهانه مقابله با طالبان افغانستان به اجرا گذاشته شد. یگانه تفاوت سناریوی جدید با سناریوهای گذشته، همانا کشاندن ماجرا به یک جنگ تازه و زمینه سازی برای دخالت نظامی قدرت های خارجی در امور داخلی ایران است. این نشان می دهد که مخالفان تحولات در ایران، حتی از توطئه هایی که حمایت ارضی ایران با خطر رویرو سازد رویگردان نیستند. در این میان، دعوت سازمان مجاهدین از کشورهای بزرگ امپریالیستی جهان برای تبدیل ایران به یوگسلاوی، سر محکومیت حادثه جویان، برای کشاندن ایران به ورطه دخالت نظامی در امور داخلی ایران افزود. همان اندازه که رهبری سازمان مجاهدین خلق را بعنوان نیرویی در برابر احاد مردم ایران، بیش از پیش آشکار ساخت! دعوت از کشورهای امپریالیستی برای دخالت نظامی در ایران، پایان آن سیاست و مشی نادرست و ماجراجویانه ایست که از اواخر سال ۵۹ و بویژه سال ۶۰ در این سازمان غلبه یافت و ارتجاع مذهبی حاضر در حاکمیت نیز در تقویت و هدایت آن نقش مهمی ایفا کرد؟

بررسی کارنامه رئیس قوه قضائیه در روزنامه سلام

روزنامه سلام، در یک بحث دنباله دار، در آستانه کنار رفتن آیت الله یزدی از ریاست قوه قضائیه جمهوری اسلامی عملکرد و گرایش سیاسی وی را در طول دو دوره (۸ سال) ریاست بر این قوه بررسی کرده است. علاوه بر ساختار قرون وسطانی که دادگاه و قوه قضائیه در طول این سال به خود گرفت و نمونه آن را در دادگاه کرباسچی، شهردار تهران همگان شاهد بودند (قاضی، دادستان، هیات منصفه و... همگی در رئیس دادگاه های عمومی خلاصه شده است!) روزنامه سلام بدرستی بر تسلط بازار، ارتجاع مذهبی و بویژه جمعیت مومنه اسلامی بر قوه قضائیه انگشت گذاشته و نوشت:

«... به نظر ما، مهمترین نقطه ضعفی که در عملکرد ۱۰ ساله مدیریت قوه قضائیه مشاهده می شود گرایش روشن و واضح جناب آقای یزدی به یکی از جناح ها، و فعالیت و حضور آشکار وی به عنوان یک عنصر سیاسی در کارزارهای سیاسی جامعه بوده است، که این عملکرد در دورانی خطرناک و سرنوشت ساز نظیر برگزاری انتخابات مختلف آشکارتر بود. شاید واضحترین آن برای اتحاد جامعه در انتخابات اخیر ریاست جمهوری و تلاش آقای یزدی برای تبلیغ به نفع کاندیدای محترم رقیب رییس جمهوری کنونی بروز پیدا کرد.

جناب آقای یزدی به مجرد پذیرش مسئولیت سکان داری دستگاه قضائیت کشور، شناخته شده ترین اعضای جمعیت مومنه را که نقش مهمی در سمت بخشی و جریان سازی در جناح راست ایفا می کنند، با خود به قوه قضائیه برد و مسئولیت های مهمی را به آنان واگذار کرد که اعطای ریاست سازمان عظیم ثبت اسناد و املاک کشور به آقای زواره ای و معرفی نماینده قوه قضائیه در کمیسیون ماده ۱۰ احزاب که نقش خطیری در اعطای حقوق قانونی به جریان های سیاسی کشور دارد؛ و صد البته نماینده قوه قضائیه در این کمیسیون باید فردی بی طرف باشد به آقای بادامچیان، که از مسئولین اصلی جمعیت مومنه است، از مصادیق آن است. (۱)

رهبری مجاهدین خلق و سرانجام یک "سیاست نادرست"

در یک اقدام سؤال برانگیز و ماجراجویانه، تعدادی از اعضای سازمان مجاهدین خلق در شهر بغداد و بر اثر ایجاد یک انفجار کشته شدند. این انفجار در اطراف بیمارستانی که اعضای سازمان مجاهدین به آن مراجعه کرده بودند روی داد. پس از این انفجار و در جریان مراسم یادبود و خاک سپاری کشته شدگان نیز، اعلام شد که از داخل خاک ایران موشکی شلیک شده و باعث کشته و مجروح شدن عده ای که در این مراسم شرکت کرده بودند شد.

مجاهدین بصورت بسیار طبیعی انفجار را سازمان یافته از جانب جمهوری اسلامی اعلام داشتند و موشک هائی، که گفته شد از خاک ایران شلیک شده بر این امر و ادامه آن صحنه گذاشت.

ظاهراً، بدنبال چند تروری که در ایران انجام شد و سازمان مجاهدین مسئولیت آن را رسماً پذیرفت، عملیات انفجاری و موشک پرانی از داخل خاک ایران و توسط جمهوری اسلامی سازمان داده شد. از جمله آخرین این ترورها، ترور سرلشکر صیاد شیرازی است، که برخی فرماندهان سپاه پاسداران و مسئولین امنیتی جمهوری اسلامی وعده انتقام آن را داده بودند.

پس از این وقایع، سازمان مجاهدین خلق ضمن بیانیه ای تلاش کرد مسئله را در سطح بین المللی مطرح کند. همچنین، همزمان با تشکیل گروه کشورهای بزرگ سرمایه داری (امپریالیستی) و روسیه، موسوم به گروه ۸ در آلمان و برای تفاهم بر سر پایان بخشیدن به تهاجم نظامی به یوگسلاوی، این سازمان و رهبر آن "مسعود رجوی"، بدنبال تظاهراتی که در آلمان سازمان داده شد، از این کشورها و برای مقابله با جمهوری اسلامی خواستار دخالت در ایران شد! کشور هائی که ارتش مشترک آنها به رهبری امریکا- بزرگترین جنایات را با تهاجم نظامی به یوگسلاوی مرتکب شدند. از جمله اهداف مشترک همه این کشورها از تجاوز نظامی به یوگسلاوی، علاوه بر غارت منابع طبیعی این منطقه، یافتن پایگاه نظامی در بالکان برای تدارک جنگ های آینده در داخل خاک اتحاد شوروی سابق است، که اکنون در همه محافل و کانون های مترقی به امری افشا شده تبدیل شده است.

جای کوچکترین تردیدی نیست، که ادامه عملیات تروریستی سازمان مجاهدین خلق در ایران و پذیرش مسئولیت ترور هائی که مشخص نیست طراحان و حتی مجریان آن چه نوع رابطه ای با سازمان مذکور در بغداد دارند و اساساً رابطه آنها با مخالفان تحولات در داخل حکومت چیست؟ همان اندازه محکوم است که عملیات باصطلاح تلافی جویان تروریستی علیه این سازمان.

افکار عمومی اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران، نه تنها عملیات اخیر منتسب به مجاهدین خلق را که آخرین آن ترور سرلشکر صیاد شیرازی (بنا به ادعای بیانیه این سازمان) است، بلکه تمام عملیات تروریستی این سازمان از ابتدای پیروزی انقلاب تاکنون را، ماجراجویی خونینی می داند که عملاً بزرگترین خدمت را به جنایتکارترین و مرتجع ترین بخش حاکمیت جمهوری اسلامی برای تسلط بر قدرت حکومتی کرده است. (در همین شماره راه توده، و در یادنامه ای که از شادروان رحمان هاشمی می خوانید، به ریشه های سیاست و سازماندهی و تشکل های گروهی و محفلی سازمان مجاهدین از همان آغاز پیروزی انقلاب و حتی پیش از آن اشاره شده است. اینها واقعیاتی است که رهبری حزب توده ایران چه پیش و چه پس از پیروزی انقلاب عمیقاً نگران آن بود و آن را برای تعیین مسیر انقلاب ایران تعیین کننده می دانست!)

تاریخ ۲۰ ساله اخیر نشان می دهد، که ضدانقلابی ترین بخش حاضر در حاکمیت جمهوری اسلامی، که در ابتدای پیروزی انقلاب ضعیف ترین موقعیت را در حاکمیت داشت، زیر چتر همین ماجرا جویی ها رشد کرد و بر سرنوشت انقلاب مسلط شد، و تا آنجا که توانست در تحریک و حتی عمل تروریستی مستقل، اما زیر نام سازمان مجاهدین کوشید. خاطرات روزانه هاشمی رفسنجانی که اخیراً و بصورت کتاب مستقل منتشر شده، علیرغم همه

دیدار و گفتگو با رهبر مجاهدین خلق، در بحرانی ترین دوران های پیش و پس از پیروزی انقلاب ۵۷

"فاجعه" ناگهان آغاز نشد!

یاد مانده های رحمانی هاتفی

(۱۹ تیرماه، هفده سال از شهادت "حیدرمهرگان" می گذرد)

رحمان هاتفی از جمله روزنامه نویسانی بود که در دو دهه ۴۰ و ۵۰ به مطبوعات ایران راه پیدا کردند و نسل جدید روزنامه نگاران ایران را تشکیل دادند. او که کار روزنامه نویسی خود را با نوشتن داستان های پاورقی برای هفته نامه ها شروع کرده بود خیلی زود از روزنامه کیهان سردرآورد و در فاصله اندکی معاون سردبیر این روزنامه شد. در سال ۵۷ که انقلاب ایران رو به اوج می رفت، هاتفی سردبیری کیهان را برعهده گرفت. در این سمت، او نقش مهمی در اعتصاب انقلابی مطبوعات علیه سانسور و همسو ساختن کیهان با انقلاب مردم ایران ایفاء کرد.

رحمان هاتفی همچنین از شاخص ترین چهره های نسل دوم توده ای ها بود، که در آغاز دهه ۵۰ به حزب توده ایران پیوست. او که دوستی دیرینه با هوشنگ تیزابی داشت و یار و یاور شانه به شانه او بود، پس از شهادت تیزابی در ژوئیه شکنجه ساواک شاهنشاهی، ابتدا به یاری آرمان های وی شتافت و ادامه انتشار نشریه "بسی حزب" را برعهده گرفت، سپس خود به حزب توده ایران پیوست و بنیانگذار سازمان "آذرخش" شد. او با همین امضاء، زندگی نامه انقلابی خسروگلرخی را نوشت، که از رادیو پیک ایران پخش شد. این زندگی نامه، شرح گفتگوهای طولانی هاتفی با گلرخی، تا پیش از ورود گلرخی به یک محفل سیاسی-هنری مخفی و دستگیری و اعدامش بود. زندگی نامه هوشنگ تیزابی نیز با امضای "آذرخش" به قلم رحمان هاتفی ابتدا از رادیو پیک ایران پخش شد و سپس هر دو بصورت جزوه های مستقل انتشار یافت.

ابرهای سیاه بحران سیاسی-اقتصادی که در نظام شاهنشاهی به حرکت درآمد، هاتفی بر گسترش سازمان آذرخش همست گماشت و نشریه "نوید" را، بعنوان پل ارتباطی حزب توده ایران با جنبش رو به آغاز مردم پایه گذاری کرد. این نام توسط رهبری حزب در مهاجرت به هاتفی برای نشریه ای که او طرح انتشارش را برای رهبری حزب ارسال داشته بود پیشنهاد شد. نقش و شهرت نشریه "نوید" چنان شد، که سازمان آذرخش به سازمان "نوید" تغییر نام داد. این تشکیلات که بر اساس حلقه های ارتباطی در هسته های مستقل سازمان داده شده بود، در سال ۵۷ که سال انقلاب بود، در بسیاری از شهرهای بزرگ ایران حضور یافت. هر اندازه جنبش انقلابی مردم گسترش می یافت، از صفحات نوید کاسته شده و زمان انتشار آن کوتاه تر می شد، تا جایی که گاه در طول یک روز دو بار نشریه نوید بصورت فوق العاده منتشر شده و با استفاده از شبکه توزیع وسیعی که در اطراف سازمان نوید و بصورت غیر مستقیم شکل گرفته بود، توزیع و پخش می شد. تیراژ نوید یک برگی در آستانه انقلاب ۵۷ از مرز ۹۰ هزار در تهران گذشت. سرمقاله های نوید -بویژه در سال ۵۷- که تحلیل روند انقلابی در ایران بود، همگی به قلم رحمان هاتفی نوشته شد. اعلام ضرورت اعتصاب سراسری در ایران، که بعد از ظهر روز سرکوب تظاهرات مردم تبریز در نوید و به قلم رحمان هاتفی انتشار یافت، تحلیلی بر بازگشت ناپذیر بودن روند انقلاب ۵۷ بود. هاتفی در قلب بزرگ ترین روزنامه نظام شاهنشاهی چنان پنهان ماند و اندیشه های انقلابی خود را پی گرفت که نه تنها با پیروزی انقلاب نیز افشاء نشد، بلکه فقط در فاصله دو یورش به حزب توده ایران و اطلاعاتی که بازجو ها در زیر شکنجه بدان دست یافته بودند، نام و هویت او آشکار شد. نام "حیدرمهرگان" که در زیر شکنجه ها بر زبان ها جاری شده بود، "رحمان هاتفی" بود.

ارتباط های گسترده و علنی "رحمان هاتفی" و خلق و خوی مهربان و مردم جوش او، وسعت اطلاعاتی کم نظیری را برای او موجب شده بود. او از چپ تا راست، با بسیاری از کارگزاران فرهنگی رژیم شاه، بسیاری از نخبگان ادبی ایران، بسیاری از انقلابیون و مبارزان جوان و سالمند و حتی به ضرورت مسئولیتی که در روزنامه کیهان برعهده داشت، در آستانه پیروزی انقلاب، با برخی نظامیان شاه نیز -نظیر سپهبد ناصر مقدم- در ارتباط قرار گرفت! همچنان که ارتباطش با برخی از بلندپایه ترین روحانیون همکار و همزم آیت الله خمینی -نظیر آیت الله طالقانی، آیت الله بهشتی و...- برقرار شده و با شاپور بختیار نیز دیدار کرده بود.

رحمان هاتفی در پلنوم ۱۶ حزب توده ایران که بلافاصله پس از پیروزی انقلاب تشکیل شده بود، تا علاوه بر تمام مصوبات تحلیلی-سیاسی، مقدمات فعالیت علنی حزب توده ایران را در داخل کشور فراهم ساخته و رهبری حزب را از مهاجرت به ایران منتقل کند، غیابا به عضویت کمیته مرکزی حزب توده ایران برگمار شد. این برگماری توسط فرج الله میزانی (جوانشیر) نخستین عضو رهبری حزب که پس از انقلاب به ایران بازگشت به وی ابلاغ شد. هاتفی در فاصله پلنوم ۱۶ تا پلنوم وسیع ۱۷ ابتدا بعنوان عضو مشاور هیات سیاسی در جلسات این هیات شرکت کرد و سپس هیات سیاسی عضویت رسمی او را در هیات سیاسی تصویب کرد و این مصوبه خود را به پلنوم وسیع ۱۷ برد که به اتفاق آراء تصویب شد. در همین پلنوم رحمان هاتفی بعنوان سردبیر ارگان مرکزی حزب توده ایران -"نامه مردم"- انتخاب شد، که به دلیل توقیف "نامه مردم" توسط حکومت، او بجای فعالیت در ارگان مرکزی حزب به پخش تشکیلات رفت و در کنار زنده یاد "عباس جبری"، مسئولیت بازسازی تشکیلات تهران را برعهده گرفت. این تشکیلات که متناسب با سخت تر شدن فعالیت علنی حزب سازمان داده می شد، در واقع تشکیلات جدیدی بود که هاتفی برای کار در فعالیت دشوار بنیان ریزی می کرد.

هاتفی در یورش دوم به حزب توده ایران دستگیر شد. او را در بند ۱ زندان کمینۀ مشترک زندانی کردند و در همانجا به زیر شکنجه رفت. شب ۱۹ تیرماه فریاد او را در همین بند و هنگام انتقال به سلول ۱۱ بند شنیدند که فریاد می زد: «مردم ببینید با ما چه می کنند!»

او را پس از سه شبانه روز که به میله های در آهنی بند آویزان کرده بودند، اکنون روی زمین می کشیدند و به سلول می بردند. در سلول اول همین بند نورالدین کیانوری زندانی بود و در سلول دوم آن محمد علی عمولی. هر دو پس از یک دوره شکنجه های کشنده، اکنون با دستگیری های یورش دوم، دور جدید شکنجه ها و بازجویی ها را می گذراندند.

از نخستین ساعات روز ۱۹ تیرماه ۶۲ رفت و آمدهای غیر عادی در بند شروع شد. یک نگهبان افغانی، که نمی دانست زندانی سلول ۱۱ کیست و جرمش چیست با اشاره فهماند که نیمه شب کار زندانی نیمه جانی را، که در بند فریاد زده بود "مردم ببینید با ما چه می کنند" در سلول تمام کردند. این افغانی که کار نظافت بند را برعهده داشت، مأمور شستن خون هاتفی از در و دیوار و کف سلول بود. مهندس امیر انتظام، بعدها نوشت که هاتفی را اعدام کردند. چند زندانی دیگر نیز نقل کردند که سحرگاه روز ۱۹ تیرماه پیکر خونین و بی جان هاتفی را دیده اند که توسط چند نگهبان و بازجو سرعت از مثلث بند بیرون می برده اند!

او را چگونه به شهادت رساندند؟ پاسخ این سؤال سرانجام پیدا خواهد شد. همانگونه که جزئیات شکنجه و کشتار دیگران روشن خواهد شد.

آنچه را در زیر می خوانید، بخش دیگری است از "یادمانده های رحمان هاتفی"، که راه توده امیدوار است تمامی آن را در آینده و در یک جزوه مستقل منتشر کند. تا آنجا که ما اطلاع داریم، کتاب پر ارزش و کم نظیری که به همت یکی از چهره های قدیمی و بسیار خوش نام مطبوعات ایران، تحت عنوان "تاریخ مطبوعات ایران" تهیه و تنظیم شده، از جمله بدلیل شرحی که در باره "رحمان هاتفی" در آن رفته، هنوز اجازه انتشار نگرفته است! امیدواریم این کتاب بدون حذف فصل مربوط به رحمان هاتفی اجازه انتشار بگیرد!

آقای رجوی!

دوران تازه ای شروع شده!

شتاب و در جستجوی میزبان این دعوت و دیدار دایره به دایره دور شد. سئوالی زیرگوشی و پاسخی به اشاره چشم...

هاتفی آهسته زمزمه کرد: چقدر شبیه بند عمومی است! گردش چشم هاتفی، هنوز چهار ضلع زیرزمین را نکاویده بود که محسن رضائی همراه مسعود رجوی بازگشت. کوتاه تر از محسن رضائی بود و شلوار زانو انداخته اش این کوتاهی را بیشتر نمایان می کرد. هاتفی نیم خیز شد که برخیزد، اما رجوی پیشدستی کرد: فرزند و چابک به هاتفی دست داد و روی زمین نشست.

لاغر بود و تکیه، یک گره گوشت اضافی بر صورت نداشت. پیراهنی تیره رنگ برتن داشت. و قتش آشکارا تنگ بود. بی مقدمه گفتگو را شروع کرد:

- خبر دستگیری و محاکمه شما را در اوین شنیده بودم،
- برای جشن های دو هزار و پانصد ساله هر کس را به قلابشان گیر می کرد، می گرفتند:

- چقدر ماندید؟

- نزدیک یازده ماه

- شما هم توی تور دکتر ستاری افتاده بودید؟

- نخیر! بچه های "ساکا" را می شناختیم، اما از آنجا نخوردیم. همسایه دیوار به دیوارمان ساواکی بود، به رفت و آمدهای خانه مان مشکوک شده بود و گزارش داده بود و...

- اما، از بچه های کیهان یک نفر توی تور ستاری افتاده بود؟

- حتماً "فیروز گوران" را می گویند؟!

- درسته، گوران را می گویم. تبعیدش کرده بودند به "عادل آباد"

شیراز. حالا کجاست؟ باز هم در روزنامه کیهان است؟

- بعد از بیرون آمدن از زندان رفت به روزنامه آیندگان. حالا تقریباً

سر دبیر آیندگان است! شما از اوین آزاد شدید؟

- بله! همراه بقیه

رجوی که روبروی هاتفی نشسته بود، بعد از این پاسخ، سرش را بر گرداند و با اشاره دست "موسی خیابانی" را که در آنسوی زیرزمین و در جمع دایره نسبتاً بزرگی نشسته بود نشان داد. خیابانی صحبت می کرد و بقیه گوش می دادند.

هاتفی از شهدای سازمان مجاهدین یاد کرد و اینکه جاییشان در این شرایط خالی است، و رجوی با تکان دادن سر، این یاد آوری را تأیید کرد.

حاج رضائی در خانه را آهسته و ناتمام باز کرد. دود سیگار همراه با روشنایی راهرو خانه، پرده ای شد میان میهمان و صاحبخانه. "هاتفی"، نه شکل و شمایل زندانی تازه آزاد شده را داشت و نه سن و سال تازه مجاهد شده را. از قدیمی های سازمان مجاهدین هم نبود. همه این نشانه های نداشت، برای باقی ماندن حاج رضائی، لای در نیمه باز و به داخل فرا خواندن میهمان تازه وارد، کافی بود!

هاتفی آهسته و با تردید پرسید: منزل حاج آقا رضائی اینجاست؟ محسن رضائی (۱) که از زیر زمین خانه خود را به پشت در رسانده بود، در نیمه باز را از حاج رضائی تحویل گرفت و آن را به روی هاتفی گشود: همینجاست! بفرمائید!

خانه ای بود کوچک، در خط مرزی نارمک و تهران پارس. در خانه که به روی رهگذرها بسته شد، هاتفی، حاج رضائی، آن یادگار برادران رضائی را در آغوش گرفت. محسن رضائی که تازه نوجوانی را پشت سر گذاشته بود، اشاره به پله هایی کرد که به زیر زمین راه می یافت. تازه وارد و صاحبخانه، از پله های سرازیر شدند. پله ها به پاگرد کوچکی ختم می شد که یک ضلع آن را یک درب بزرگ چوبی پوشانده بود.

با چند ضربه مقطع درب چوبی زیرزمین گشوده شد و جوانی هم سن و سال محسن رضائی سرش را بیرون آورد تا ببیند پشت در کیست! دود سیگار جلوتر از نگاه او خودش را به ما رسانده بود. با اشاره محسن رضائی درب زیرزمین باندازه عبور باز شد.

به رسم مسجد، کفش ها، که بیشترش کتانی بود روی زمین کنار هم صف بسته بودند. چنان منظم که گویی چند صف پیاده نظام، در میدان صبحگاه خیردار ایستاده و به سخنان فرمانده گوش می دهند. محسن رضائی برای کفش خودش و هاتفی گوشه خالی مانده ای را پیدا کرد.

روی زیلونی که کف زیرزمین را پوشانده بود، گروه های پنج، شش نفره حلقه وار نشسته بودند و آهسته بحث می کردند. شمار این دایره ها از ۲۰ افزون تر بود. اغلب سن و سال ها بین ۲۰ تا ۲۵ بود. نوجوانی در میانشان نبود. آنها که تازه از زندان آزاد شده بودند، هنوز نگاهشان در حدقه چشم هایشان دو دو می زد.

محسن رضائی برای هاتفی گوشه خلوتی را کنار دیوار پیدا کرد. هاتفی دوزانو روی زمین نشست و پشتش را به دیوار داد و محسن رضائی با

رجوی تا آستانه انقلاب، میان دو نوع فعالیت "علنی" و "مخفی" در تردید بود!

رجوی که بسیار آرام و در حدی که فقط در همان جمع محدود شنیده شود صحبت می کرد، با ستایش از اعتصاب مطبوعات یاد کرد و هاتفی پس از توضیح مختصری درباره این اعتصاب، موقعیت را برای ورود به بحث اصلی مناسب تشخیص داده و با خنده ای توأم با شادی پرسید:

- فکر می کردید رژیم شاه به این زودی به زانو دربیاید؟
- هیچکس فکرش را نمی کرد. اما هنوز کار تمام نشده، هنوز خطر وجود دارد! اینطور فکر نمی کنید؟
هاتفی با احتیاط پاسخ داد:

در رژیم شاه، از سال ۳۲ تا حالا جانی برای دولت مستقل از دربار وجود نداشته و نظامی ها هم برخلاف ترکیه و یونان و امریکای لاتین اصلاً اهل سیاست و کشور داری نبوده و نیستند. حالا، شاه حفظ رژیمش را به این دو بازی فلج واگذار کرده. کار تمام است!

رجوی تجربه ۲۸ مرداد را یاد آور شد و نگرانی خود را از اجرای سناریوی تکراری ۲۸ مرداد بر زبان آورد. هاتفی ادامه داد:

احتمالی که شما مطرح می کنید مربوط به شرایطی است که از ابتدای امسال (سال ۵۷) پشت سر گذاشته شده است. شاه همه فرصت ها را برای عقب نشینی از دست داد. شاید این نوع مانورها تا پیش از نماز عید فطر در قیطره به جانی می رسید، اما حالا که دیگر نه دستگاه دولتی برای رژیم باقی مانده و نه ارتش، دیگر چه جای نگرانی است؟

رجوی احتمال جنگ داخلی را مطرح کرد و ضرورت آمادگی برای چنین جنگی را یاد آور شد. هاتفی آرام و شمرده، اما قاطع پاسخ داد:

حتی جنگ داخلی هم اتفاق نخواهد افتاد، چون برای چنین جنگی به دو طرف با اراده و مصمم نیاز است و ما می بینیم که فقط یک طرف آماده این مرحله است! مردم این روحیه را دارند، اما ارتش ندارد. در ابتدای به خیابان کشاندن ارتش و اعلام حکومت نظامی می شد چنین روحیه ای را در ارتش حدس زد، اما اکنون که شاه رفته و ژنرال هایش در کار مملکت وامانده اند، دیگر چنین روحیه ای و عزمی در بدنه ارتش وجود ندارد.

رجوی نسبت به این ارزیابی چندان موافقتی نشان نداد. شاید منطق هاتفی را در ضمیرش می پذیرفت، اما آرزوهایش بر منطق غلبه داشت. از برخی تهدیدهای ژنرال های دربار یاد کرد و حمایت امریکا از کودتای ژنرال ها و بازگشت شاه به کشور.

هاتفی که با واسطه و بی واسطه با بسیاری از رهبران جنبش تماس داشت و گام به گام انقلاب را دنبال می کرد، بی آنکه از سازمان نوید و نشریه "نوید" نام ببرد، بخش هایی از آخرین سرمقاله ای را که در آن نوشته بود تکرار کرد:

هر نوع کودتایی را مردم بسرعت درهم خواهند کوبید. مرزهای انقلاب به مرزهای جغرافیایی ایران رسیده است. من منکر حرکات جنون آمیز برخی ژنرال های وفادار به شاه نیستم، اما یقین دارم که این نوع ماجراجویی ها هیچ شانس برای موفقیت ندارد، آنچه در ایران جریان دارد یک انقلاب عظیم مردمی است. من نگران پس از سرنگونی رژیم شاه و سمت و سوی حکومت جدید هستم. شما از وقتی آزاد شده ای با رهبران و فعالان سیاسی دیدار داشته اید؟

رجوی با اکرار پاسخ مثبت داد. هاتفی که در جستجوی فرصتی برای پیشنهاد دیدارهایی بیش از دیدار با مذهب یون فعال بود، گفت:

بنظر من وقت آن رسیده است که از نظرات و ارزیابی های فعالان سیاسی و انقلابیون غیر مذهبی هم با اطلاع بود.

رجوی با عجله گفت:

اگر منظورنظران آقایان افسران است، اطلاع دارم.

هاتفی بدون آنکه این صراحت رجوی را به روی خود بیاورد گفت:

آقای به آذین یک تشکل سیاسی را بنیانگذاری کرده بنام "اتحاد دمکراتیک"، نمی دانم تلاش های ایشان برای برپایی چنین اتحادی به کجا کشیده است. با ایشان که آشنا هستید؟

رجوی خود را آشنا و موافق با این تلاش ها معرفی کرد، و درعین حال اضافه کرد که در حال حاضر بیشتر وقت و انرژی خود را صرف تجدید سازمان بقایان سازمان مجاهدین خلق می کند. هاتفی خواست ادامه گفتگو را

به سازماندهی در شرایط متحول روز بکشاند، اما رجوی خود را متمایل به ادامه بحث بر سر کودتا و جنگ داخلی نشان داد، که طبعاً سازماندهی بر این اساس را با خود همراه داشت. او آشکارتر از قبل بر نظرات خودش پا فشاری کرد و این بار از خطر دخالت نظامی امریکا هم برای حفظ رژیم شاه یاد کرد.

این دیدار برای قانع کردن دیگری ترتیب داده نشده بود. به همین دلیل، هاتفی اشاره کوتاهی به مقابله به مثل اتحاد شوروی برای خنثی سازی دخالت نظامی امریکا در امور داخلی ایران کرد و از این امکان بعنوان پشت جبهه انقلاب یاد کرد.

محسن رضانی که تاکنون ساکت نشسته و گوش می داد، بی آنکه به هاتفی نگاه کند، با لبخند به رجوی گفت:

حزب توده (ایران) تحرکش خیلی زیاد شده، امروز جلوی دانشگاه دیدیم "نوید" را علنی پخش می کردند. معلومه خیلی جاها دستشان بند شده!

مواضع هاتفی آشکارتر از آن بود که امثال مسعود رجوی ریشه های سیاسی-نظری آن را درنیابند. بی آنکه به هاتفی نگاه کند، با لبخند به محسن رضانی جواب داد:

- یعنی بازهم دود از کنده بلند میشه؟

سپس خطاب به هاتفی اضافه کرد:

من شنیده ام، حزب توده (ایران) به کمک چریک های منشعب در خیابان پشت دانشگاه یک ساختمان اجاره کرده و می خواهد فعالیت کند. راست است؟

هاتفی گفت: من اطلاع دقیقی ندارم، اما فکر می کنم زمان بیرون آمدن از مخفیگاه ها دارد از راه می رسد!

رجوی با تردید پرسید: واقعا شما اینطور فکر می کنید؟

هاتفی گفت:

اگر در شرایطی که اکنون در ایران است، حزب و یا سازمانی نتواند علنیت خودش را به رژیم می که این علنیت را از آن حزب و سازمان گرفته تحمیل کند، این حزب و سازمان به قدرت مردم، قدرت انقلاب و قدرت خودش برای کار علنی باور ندارد. من فکر می کنم، حتی تا اینجا هم اقتدر عقب نشینی به رژیم شاه تحمیل شده که بتوان علنیت خود را به آن تحمیل کرد. امروز قدرت در دست مردم است! بله، به نظر من وقت این کار نه تنها رسیده، بلکه مقداری هم دیر شده است؛ مخصوصاً برای سازمان شما. همه جانفشانی ها و قهرمانی ها برای درهم شکستن سدی بوده که رژیم بین شما و مردم ایجاد کرده بود، به چه دلیل نباید این سد لرزان را درهم شکست و به مردم وصل شد؟ امروز، روز جذب وسیع نیرو از میان توده مردم است. باید از اندیشه هسته های مخفی، جرگه های چند نفره، خانه های تیمی، بحث های محدود مخفیگاه ها و عضو گیری های محدود فاصله گرفت.

رجوی که با لبخندی طولانی به این سخنان گوش می داد، آرام و شمرده گفت:

- به تعبیر شما نباید از پلنگ زخمی ترسید و احتیاط کرد! یک سازمان انقلابی می تواند اینگونه بی احتیاط عمل کند و جان افرادش را به خطر بیناندازد؟

هاتفی گفت:

مطمئن ترین سنگر، سنگر انقلابی است که میلیون ها نفر از آن حفاظت می کنند. بنظر من بله! باید تابلوها را بالا برد، باید از زیر زمین ها بیرون آمد. بحث ها را باید وسعت بخشید و به میان مردم برد.

رجوی با سر اشاره به دایره جوان هائی کرد که در زیرزمین خانه حاج رضانی دور هم حلقه زده بودند و گفت:

مقدمات هر حرکت علنی را هم باید از همینجا شروع کرد. ابتدا باید فاصله ای را که زندان بین برویچه های سازمان بوجود آورده از بین برد. البته من اقتدر خوش بین نیستم که شما هستید، اما در باره علنی شدن نظر من و موسی هم همین است. باید کم کم علنی شد!

هاتفی اضافه کرد: شتاب انقلاب کم کم نیست!

وقت رجوی در آن زیر زمین مملو از جوانان پرشور، آشکارا تنگ تر از آن بود که بتوان این نوع بحث ها را ادامه داد؛ گرچه آنچه باید گفته می شد، گفته شده بود. مراسم خداحافظی همانگونه که بر زمین نشسته بودند، برگزار شد و رجوی آهسته و نیم خیز به جمع دیگری پیوست که منتظر دیدار یا او بود.

محسن رضانی تا پشت در خانه هاتفی را بدرقه کرد. حاج رضانی با شنیدن صدای محسن ازدور ورودی سالن طبقه اول بیرون آمد و برای روبوسی بدرقه، خودش را به هاتفی رساند. از لای در نیمه باز می شد دایره های زنان و دختران جوانی را دید که نشسته بودند و بحث می کردند. چیزی شبیه آنچه در زیر زمین جریان داشت. محسن رضانی برای دیدار دیگری در آینده ابراز امیدواری کرد و هاتفی ضمن استقبال از این ابراز امیدواری گفت: تا ببینیم کار انقلاب به کجا می کشد!

در خیابان می‌کند که سازمان چریک‌های فدائی خلق در آن مستقر شده بودند می‌رفت تا به برخورد‌های نظامی در خیابان‌های اطراف کشیده شود. نطق هاشمی رفسنجانی پس از ترور آیت‌الله مطهری در شهر قم و در کنار صندلی آیت‌الله خمینی تحریک آشکار مردم علیه چپ و فدائیان را بود. او در حالیکه آیت‌الله خمینی با دستمال بزرگ سفیدی اشک چشماهایش را پاک می‌کرد، بدون هر نوع سند و مدرکی فدائیان را و چپ‌ها را مسئول این ترور معرفی کرده و با اشاره دست آیت‌الله خمینی را نشان داده و گفت: «چرا دل این پیر مرد، این امام مردم را اینطور شکستید؟» فریاد و فغان مردمی که در حسینیه کنار خانه آیت‌الله خمینی جمع شده و این نطق را گوش می‌کردند بر آسمان برخاست. تلویزیونی که قطب‌زاده سکان آن را بدست گرفته بود، این نطق و این صحنه را چند بار پخش کرد. مطهری را «فرقان» ترور کرده بود که پندافش به حجتیه بند بود، اما رفسنجانی خشم مردم را متوجه چپ و فدائیان کرده بود!

دکتر چمران، عضو رهبری نهضت آزادی ایران در تدارک تکیه بر وزارت دفاع جمهوری اسلامی خود را آماده لشکرکشی به کردستان و جنگ با حزب دمکرات کردستان و کومله می‌کرد. تلاش‌های داریوش فروهر برای مصالحه و جلوگیری از جنگ داخلی در کردستان به شکست انجامیده بود. همانگونه که تلاش رهبری حزب توده ایران برای تغییر سیاست حزب دمکرات کردستان و جلوگیری از جنگ در منطقه به شکست انجامیده بود. بازار و سرمایه داری تجاری ایران که سهم اول را از پیروزی انقلاب می‌خواست و خرج سفر خیلی از روحانیون و مذهبیین را برای رفتن به پاریس و دیدار با آیت‌الله خمینی داده بود، حالا خود را مغبون یافته و تلاش‌های زیرزمینی را برای انحراف انقلاب از مسیر واقعی آن شروع کرده بود. شیخ محمود حلبی، رهبر حجتیه، با تاکید بر اینکه آیت‌الله خمینی و طرفدارانش سازمان و تشکیلات ندارند، توسط آیت‌الله ربانی شیرازی برای آیت‌الله خمینی پیغام فرستاده بود که حاضر است تشکیلات ۳۰ هزار نفره حجتیه را در اختیار او بگذارد. این پیام، گرچه همیشه با پاسخ منفی آیت‌الله خمینی روبرو شد، بعدها نیز چند بار دیگر از زبان آیت‌الله حائری شیرازی (امام جمعه کنونی شیراز) و آیت‌الله انواری (عضو شورای رهبری کنونی موقتله اسلامی) تکرار شده بود. آیت‌الله بهشتی بيمناک از نداشتن تشکیلات، سازمان بی در و پیکری را با انواع گرایش‌های مذهبی سرهم کرده و نامش را حزب جمهوری اسلامی گذاشته بود. سازمانی که یک سر شورای رهبری ۳۰ نفره‌اش به رهبران حجتیه و رهبران همفکر حجتیه در جمعیت موقتله اسلامی باز می‌گشت و سر دیگرش به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز، خود از هفت گروه کوچک مذهبی تشکیل شده بود که به‌جای یک اتحاد شتابزده امثال احمد توکلی در کنار مهندس بهزاد نبوی نشسته بودند!

حادثه، پشت حادثه را خالی نمی‌کرد. رهبری حزب با ایرانی که ۳۰-۲۰ سال پیش آن را ترک کرده بود، آنقدر آشنا نبود که با تئور انقلابی، ایدئولوژی و اوضاع جهانی آشنائی داشت. نسل ۲۸ مرداد پا به کھولت گذاشته بود. چهره ایران طی دوده ۴۰ و ۵۰ دگرگون شده بود. تنها خیابان‌ها، مغازه‌ها و مردم نو نشده بودند، حتی لغات، اصطلاحات مردم، زبان کوچه و بازار و نشر فارسی هم دگرگون شده بود. فاصله نفوذ آیت‌الله خمینی در میان مردم با فاصله نفوذ آیت‌الله کاشانی با مردم فاصله‌ای نجومی بود. میدان داران واقعی سیاست و انقلاب بندرت از نسل گذشته بودند. امثال کریم سنجابی زود میدان را خالی کردند. «شایگان» یکی از صادق‌ترین یاران دکتر محمد مصدق که پیرو خمیده به ایران بازگشته بود تا کاندیدای ریاست جمهوری شود، در خانه سیواش کسرانی و در نهایت صداقت به نورالدین کیانوری که اصرار داشت شایگان درمیدان باقی بماند گفت: «دوران من سپری شده». او بعنوان کسانیدای ریاست جمهوری از امریکا به ایران بازگشته بود. شایگان و کلاله رهبری حزب را در دادگاه رسیدگی به ترور نافرجام شاه را برعهده داشت.

در نخستین ماه‌های پرحادثه سال ۵۸ جلسات محلودی که با حضور هاتفی، جوانشیر، بهزادی، پرتوی و کیانوری تشکیل می‌شد، بحث عمده بر محور نگرانی بزرگ رهبری حزب از ماجراجویی‌ها و حادثه آفرینی‌ها متمرکز بود. این جلسات در آپارتمان محل اقامت موقت جوانشیر در فلسطین جنوبی تشکیل می‌شد. حضور هاتفی در این جلسات، آن خلایق را پر می‌کرد که رهبری حزب برای درک سریع ایران تازه به آن وارد شده، نیازمند آن بود. ورود نسل جدید توده‌ای به ترکیب رهبری حزب، با هدف جوان کردن حزب توده ایران، راه چاره‌ای بود که بر خلاف رهبری حزب توده ایران، امثال شایگان و ملیون ایران برای تجدید حیات جبهه ملی و احزاب تشکیل دهنده آن نمی‌توانستند و یا نمی‌خواستند ضرورت آن را درک کنند. در همین جلسات، بهزادی بیش از دیگران نگران ماجراجویی‌های چپ نمایانه بود. او با اشاره به حوادث گنبد، کردستان، درگیری‌های خیابان می‌کند بین کمپته و چریک‌های فدائی و افت و خیزهائی که در اعلامیه‌ها و موضع‌گیری‌های متناقض سازمان مجاهدین خلق

در تدارک فعالیت علنی

شتاب رویدادها، فراتر از همه گام‌هائی بود که برداشته می‌شد. آنچه را رجوی در باره خانه خیابان ۱۶ آذر بعنوان شنیده‌هایش گفته بود، حقیقتی بود که بیش از هر کس هاتفی از آن خبر داشت و در جریان تدارک آن بود. او آنچه را به رجوی پیشنهاد کرده بود، خود درصدد تحقق آن بود. خانه ۱۶ آذر را چریک‌های منشعب نگرفته بودند، اما قرار بود پس از قطعیت یافتن اجاره آن، آنها جزو نخستین کسانی باشند که در این خانه مستقر می‌شوند. خبر از همان جمع منشعبین و از دانشگاه علم و صنعت به رجوی رسیده بود. دفتری که با تابلوی «منشعبین از چریک‌های فدائی خلق» در دانشگاه علم و صنعت پرپا کرده بودند، باید به خانه حزب توده ایران در خیابان ۱۶ آذر منتقل می‌شد. آنها مقدمات حضور افسران توده‌ای را در خانه حزب توده ایران باید فراهم می‌ساختند. «منشعبین از چریک‌های فدائی خلق» نمی‌توانست نام حزب توده ایران باشد، همچنان که «سازمان نوید» نمی‌توانست جایگزینی برای نام حزب توده ایران باشد. باید تابلوی حزب توده ایران در خیابان ۱۶ آذر بالا می‌رفت و علنیت حزب اعلام می‌شد. باید به همه تردیدها، دو دلی‌ها و ناباوری‌ها خاصه داده می‌شد. این تصمیم رهبری حزب توده ایران بود، که هاتفی نیز نه تنها مجری، بلکه از طراحان و پیشنهاد کنندگان آن بود.

فاصله دیدار با مسعود رجوی در زیر زمین خانه پدر رضائی‌ها، تا پیروزی انقلاب از یک رویا هم کوتاه‌تر شد. ظهر روز ۲۱ بهمن حاج رضائی بلندگوی مسجد کوچک نیش کوچه کیهان و خیابان فردوسی را در دست گرفته و خواهان تسلیم ماموران ساواک مستقر در کمپته مشترک شده بود. از روی بام بانک رهتی رگبار بطرف کمپته مشترک ادامه داشت. دستگیر شدگان را به داخل مسجد منتقل کرده و روی زمین می‌نشاندند. کمتر کسی می‌دانست آنها که روی بام بانک رهتی، پشت تیربار نشسته‌اند، کیستند، اما نام آن جوان آغشته به خونی را که لای ملانه از پله‌های بانک رهتی پائین آورده و به یکی از آمبولانس‌ها منتقل کردند، حاج رضائی می‌دانست... برای جنگ داخلی فقط یک طرف آمادگی داشت؛ ارتش شاه پیش از هر نوع تصمیم ژنرال‌های شاه فروپاشیده بود! ظرفیت و آمادگی مردم برای جنگ با ارتش شاه و مقابله با هر نوع کودتای نظامی، در جنگ با ارتش عراق خود را نشان داد!

دیدار دوباره، پس از پیروزی انقلاب

آن دیداری که محسن رضائی وعده داده بود، در فضائی دیگر فراهم شد.

دو نگهبان ۳۵ بدست مقابل در ورودی ساختمان شرکت نفت با اسم رمزی که رضائی زیر گوش آنها زمزمه کرد، راه را برای ورود هاتفی به داخل ساختمان باز کردند. این ساختمان که در ابتدای خیابان پهلوی سابق قرار دارد، ستاد مجاهدین خلق شده بود. پرخاش‌های تبلیغاتی علیه مجاهدین از مدت‌ها پیش شروع شده بود. هادی غفاری آتش بیار معرکه بود. قدرت در لوله تفنگ بود و دست‌های پشت پرده‌ای که کمپته‌های انقلاب را هدایت می‌کردند و گروه‌های فشار را سازمان داده بودند، همه توپ و تانک ارتش شاهنشاهی را به ارث برده بودند! فشار برای پس گرفتن این ساختمان از مجاهدین از تذکر و مذاکره فراتر رفته و سایه‌های یورش مسلحانه به این ساختمان و پس گرفتن آن از دور نمایان بود.

هاتفی سرنوشت روزنامه کیهان را به دست انقلاب سپرده و تحریریه کیهان را با همه دبستگی که نسبت به آن داشت، برای همیشه ترک کرده بود. تنظیم و تدوین کتاب «اسناد و دیدگاه‌ها» را تدارک می‌دید. جوانشیر همه مقالات، نوشته‌ها، دنیا‌های حاشیه نوشته شده‌اش را که از بلغارستان بتدریج می‌رسید، در اختیار هاتفی می‌گذاشت. جلسات پیاپی با کیانوری، جوانشیر، بهزادی و سرانجام «طبری» حتی وقت خواب شبانه هاتفی را کوتاه‌تر از ۶ ساعت کرده بود.

انقلاب نخستین سال پیروزی خود را تجربه می‌کرد و نبرد جناح‌ها از درون شورای انقلاب و دولت موقت و از پشت درهای بسته، گاه در تلویزیون و روزنامه خود را نشان می‌داد و گاه در خیابان‌ها و تظاهرات و میتینگ‌ها. در کردستان زمینه‌های جنگ فراهم می‌شد، در گنبد رویاهای چپ می‌رفت تا به کابوس تبدیل شود، کشاکش برای بازپس گرفتن ساختمان ساواک

مذهبی را حفظ می کنید. بنابراین مسئولیت سازمان مجاهدین به یک مسئولیت تاریخی تبدیل شده است.

رجوی آشکارا از این ارزیابی هاتفی درباره سازمان مجاهدین خلق خرسند بود، اما آنچه را بعنوان تفکراتش مطرح کرد، با آنچه هاتفی می گفت فاصله ای انکارناپذیر داشت:

« برای همین است که ما سعی می کنیم آمادگی مقابله را حفظ کنیم، انقلاب هنوز تمام نشده »

مشام سیاسی هاتفی تیز تر از آن بود که نفهمند اشاره رجوی به "آمادگی مقابله" یعنی چه و او به کدام سو می خواهد سازمان مجاهدین خلق را رهبری کند!

وقت رجوی تنگ بود و ادامه گفتگو نیز فقط به شکل بحث می توانست ادامه یابد، در حالیکه این دیدار با چنین هدفی ترتیب داده نشده بود. چند جمله ای در باره کیهان و فشارهایی که بر مطبوعات رو به افزایش بود، آخرین بخش گفتگوی این دیدار بود.

ابتدا رجوی اتاق را ترک کرد و دقایقی بعد محسن رضائی شانه به شانه هاتفی از اتاق خارج شده و به طرف در خروجی ساختمان شرکت نفت راه افتادند. پیش از خروج از ساختمان محسن رضائی ابراز امیدواری کرد که دیدار دیگری در آینده ممکن شود. هاتفی نیز متقابلاً این امیدواری را تکرار کرد و افزود: شب آهسته است، تا چه زاید سحر!

اباذر ورداسبی و شیخ جلال گنجه ای دو چهره پر خاشجو و ملایم سازمان مجاهدین خلق

دیدار با رجوی دیگر ممکن نشد. امواج رویدادها، تنگ تر شدن حلقه محاصره مجاهدین خلق، مسئولیت های رو به افزایش هاتفی در رهبری حزب توده ایران و فاصله گیری رهبری مجاهدین از فعالیت و حضور علنی و ... هر کدام به تنهایی مانعی بود جدی برای تکرار این نوع دیدارها. دیدارهایی که نه رسمیت حزبی- سازمانی داشت و نه زبان گفتگو در آنها از صراحت لازم برخوردار بود.

بعدها، یکبار دیگر و از سر اتفاق دیدار دیگری با محسن رضائی دست داد، که آخرین این نوع دیدارها بود. این دیدار در خیابان مصدق دست داد و به پیشنهاد محسن رضائی، هاتفی همراه او به طبقه هفتم ساختمان بلندی رفت که کلاس های تدریس و ایدئولوژیک تازه مجاهد شده ها در آن برپا می شد. این ساختمان پشت سینما نیاکارا واقع بود. حدود ۵۰، ۶۰ نوجوان پرشور، که خون انقلاب ۵۷ در رگ هایشان جاری بود با کنجکاوی جزواتی را مطالعه می کردند که آرم و نشان سازمان مجاهدین خلق را داشت و چند تنی که سن و سالشان بیشتر بود، در حلقه های ۵، ۶ نفره آنها حاضر شده و به سوالات پاسخ می دادند.

کلاس ایدئولوژیک که در طبقه هفتم تشکیل شده بود، نوع دیگری از همان جلسات زیر زمین خانه حاج رضائی بود؛ و سرانجام این حلقه های ۶، ۵ نفره در زیرزمین خانه حاج رضائی و طبقه هفتم ساختمان پشت سینما نیاکارا به تیم های ۵، ۶ نفره در خانه های تیمی تبدیل شد و ...

پس از نخستین انتخابات ریاست جمهوری، جدال نه تنها بین بنی صدر و حزب جمهوری اسلامی، بلکه در شورای مرکزی جمهوری اسلامی نیز بالا گرفته بود. کاظم موسوی بجنوردی و محمد منتظری از ترکیب شورائی که یک سرش به حجتیه و موفلقه اسلامی وصل بود و سر دیگرش به امثال محمد منتظری، استعفا داده بودند. کشاکش بر سر تعیین نخست وزیر، ائتلاف های جدیدی را در ترکیب ناهمگون حاکمیت موجب شده بود. آیت الله خمینی مصمم بود که روحانی رئیس جمهور نشود و روحانیت همه جا دستش در حاکمیت بند نشود. گرچه انفجارها و ترورهای بعد، عملاً خلاف آن را به آیت الله خمینی تحمیل کرد. طیف ناهمگون روحانیت مبارز در کنار موفلقه اسلامی و سرمایه داری تجاری برای نخست وزیری بر سر "رجائی" به تفاهم رسیده بودند. بنی صدر متحدین دیگری را جستجو می کرد. توده مردم که یکپارچه چشم به دهان آیت الله خمینی داشتند نه سران موفلقه اسلامی را می شناختند و نه اطرافیان بنی صدر را. نه دست امثال آیت الله خزعلی هنوز برای مردم رو شده بود و نه شمشیر ارتجاع و بازار هنوز بر فرقتان فرو آمده بود. در این کشاکش سایه نزدیکی مجاهدین خلق با بنی صدر پر رنگ تر می شد. رهبری سازمان مجاهدین به آسانی گذشته در دسترس نبودند. بحث های خیابانی به جدال هائی

در برابر جمهوری اسلامی و رهبری آیت الله خمینی وجود داشت، بارها این جمله را تکرار کرده بود: «این ماجراجوئی ها می تواند مسیر انقلاب ایران را بکلی عوض کند»

در پایان این جلسات، آنچه که سهم هاتفی تعیین می شد، پیگیری بحث با فدائی ها و مجاهدین خلق در مقالات تحلیلی بود.

در فاصله یکی از همین جلسات، آن دیداری که محسن رضائی جلوی پاشنه در خانه پدرش "حاج رضائی" وعده داده بود، فراهم شد. اعضای رهبری حزب که در جلسات خانه جوانشیر شرکت می کردند با این دیدار موافق بودند اما به آن شرط که پیوند هاتفی با رهبری حزب آشکار نشود؛ اینکه رجوی و یا محسن رضائی چه حدی می زنند، مهم نیست، مهم آنست که این حدس و گمان عنوان نشده و به کنجکاوی ختم نشود.

این دیدار با آن دیداری که در زیرزمین خانه حاج رضائی صورت گرفت بسیار متفاوت بود. مجاهدین در یک ستاد نیمه سیاسی، نیمه نظامی مستقر بودند. سر در ساختمان سابق شرکت نفت با آرم و نام مجاهدین خلق ایران زینت شده بود. از زیلو و زیرزمین خانه حاج رضائی نشانه ای در برابر چشم نبود. محسن رضائی پیشاپیش از پله ها بالا می رفت و توضیح می داد که "مسعود" از در پشت خواهد آمد. قرار ملاقات برای ساعت ۱۰ صبح تنظیم شده بود و اتاق ملاقات در طبقه سوم قرار داشت. در راهروها کمتر رفت و آمدی به چشم می خورد، گویی تمام آن ساختمان عظیم خالی است و آن دو نگهبان مسلح مقابل در ورودی از یک ساختمان خالی محافظت می کنند. محسن رضائی کلید اتاق را از جیبش بیرون آورد و درب را به روی هاتفی گشود. چند صندلی و یک میز، چند عکس از شهدای سازمان و عکس بزرگی از آیت الله طالقانی نشانه های تبدیل ساختمان شرکت نفت به مقر سازمان مجاهدین خلق بود. در فاصله بین دو چای محسن رضائی دلیل تاخیر حضور رجوی را احتیاط های امنیتی ذکر کرد و اینکه او معمولاً از درهای مختلف وارد ساختمان می شود و همیشه یا پیش از ساعت قرار ملاقات می آید و یا مدتی بعد از آن.

محسن رضائی حق داشت، رجوی، در حالیکه کاپشن سبز رنگ روشنی به تن داشت، با ۲۰ دقیقه تاخیر وارد اتاق شد. نه هوای بیرون و نه هوای داخل ساختمان چنان سرد نبود، که احتیاج به کاپشن نیمه نظامی باشد؛ به همین دلیل اولین دلیلی که برای پوشیدن چنین کاپشنی به ذهن می رسید، مسلح بودن رجوی بود. این را خودش هم پنهان نکرد. بعد از روبوسی، وقتی خواست بنشیند چیزی را زیر کاپشنش جابجا کرد تا روی صندلی جا بگیرد! آبی زیرپوشش راه یافته بود، اما هنوز همان قد و قواره ای بود که در زیر زمین خانه حاج رضائی از این حلقه به آن حلقه می رفت. نه هاتفی از کیهان چیزی گفت و نه رجوی درباره کیهان چیزی پرسید، گرچه هاتفی به رسم دیرینه روزنامه نگاری از رجوی پرسید: چه خبر؟

رجوی این سؤال را اشاره به مناسبات رو به ویرانی رهبری مجاهدین با شورای انقلاب و دفتر آیت الله خمینی ارزیابی کرده و بی درنگ و با صراحت پاسخ داد:

- آقایان به ما می گویند تکلیفمان را با مارکسیست ها روشن کنیم.
- این آقایانی که می گویند، هنوز دنبال رسوبات انشعاب پیکار در سازمان مجاهدین خلق می گردند!
- فکر نمی کنم اینطور باشد. این سیاست خلع سلاح کردن سازمان است.
- حرف حسابشان چیست؟

- راست و پوست کنده برایتان بگویم. من دیشب ملاقات داشتم، آقای رفسنجانی می خواهد بداند اگر تصمیم به قتل عام مارکسیست ها گرفته شد، سازمان در این صف قرار می گیرد و یا در آن صف. با همین صراحت از من سؤال شده است!

- همه چیز بستگی به تصمیم آن آقایان ندارد، به عملکرد اینسو هم ارتباط دارد. من فکر می کنم ماجراجوئی، چپ روی و نمایش های تحریک آمیز اینسوئی ها هم نقش تعیین کننده دارد. امروز، تعیین سیاست و عملکرد دقیق سیاسی در برابر حاکمیت چهل تکه ای که معلوم نیست سرانجامش به کجا خواهد کشید همان اعتباری را دارد که تعیین استراتژی در میدان جنگ دارد. انقلاب در مرحله اولش به پیروزی رسیده و حالا مرحله بسیار دشوار تثبیت آن رسیده است. از این مرحله به بعد گلوله کار را پیش نمی برد، بلکه سیاست و مهارت سیاسی راهگشای انقلابیون است. الان سازمان مجاهدین بسیار سیاست دقیقی را پیش می برد. کاربرد این سیاست را در خصوص مخالفان سنتی سازمان باید دید. الان آن طرف همه نیرویش را گذاشته روی تغییر سیاست شما تا بعد بتواند حمله به شما را ترتیب بدهد.

این موقعیت برای مارکسیست ها هم هست. بنظر من هوشیاری انقلابی در حفظ و ادامه این سیاست است. نباید تضاد حاکمیت چند پارچه را که شما خودتان بهتر از من از آن خبر دارید، به اتحاد همه آنها در برابر سازمان تبدیل کرد. تضاد درون حاکمیت نباید به تضاد حاکمیت با سازمان شما تبدیل شود. بی شک آنها خوب می دانند که یورش به مارکسیست ها و قتل عامی که با شما مطرح کرده اند، ابتدا از سد سازمان مجاهدین خلق باید بگذرد. شما با حفظ سازمان خودتان در میدان مبارزه سیاسی که پیش روی همه ماست، در حقیقت سنگر دفاع از همه انقلابیون غیر

خشن ختم می شد. صحنه های در فاصله خیابان ویلا تا میدان انقلاب آفریده می شد که مشام سیاسی همه آئینه نگران را می آزد. رویدادها، تعبیر منوچهر بهزادی از این حوادث را روز به روز نمایان تر می کرد: «خشونت که به جو سیاسی تحمیل می شود، مسیر انقلاب را عوض خواهد کرد!»

درک زیرکانه ای برای گذراندن موج خشونت طلبی ها از سر انقلاب تازه پیروز شده لازم بود. صحنه آفرینان پشت پرده، با کشاندن جامه به خشونت، نه تنها اتحاد شکننده موجود در حاکمیت را حفظ می کردند، بلکه گسترش آن را در تمامی ارگان ها نظامی - امنیتی سازمان می دادند. آنها از این طریق، همچنین زمینه یورش به آزادی های برآمده از انقلاب را با کشاندن سازمان مجاهدین و چپ نمایان غیر مذهبی به مقابله به مثل فراهم می ساختند. شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی روز به روز بیشتر زیر سلطه رهبران کنونی مولفه اسلامی، چهره های شناخته شده حجتیه و روحانیونی نظیر آیت الله کنی، آیت الله خزعلی، آیت الله جنتی و... قرار می گرفت و روحانیون کم تجربه ابتدای پیروزی انقلاب، که اکنون در تشکل روحانیون مبارز قرار دارند، به دنباله روهای حادثه آفرینان پشت صحنه تبدیل شده بودند. چماق حکومتی در دست حجت الاسلام "هادی غفاری" بود، که پس از پایان این مرحله از حادثه آفرینی ها، پر شدن زندان اوین و صدور حکم دادستانی برای اسدالله لاجوردی خود تبدیل به بازجو، حاکم شرع و فرمانده جوخه اعدام شد! تجربه ای که امروز نیز برای مقابله با جنبش مردم پی گرفته می شود و امثال آیت الله کرم، ده نمکی، مهدی نصری، گردانندگان کیهان، شلمچه، عاشورا و لثارات الحسین در انتظار تکرار تاریخ روز شماری می کنند. تجربه بزرگ مردم، افشای چهره ارتجاع مذهبی و بازاری های متحد آن، ورود نسل جدیدی به صحنه سیاسی کشور، پایان قطعی ائتلاف بزرگ ابتدای پیروزی انقلاب بین نیروهای مذهبی با بیعت و وابستگی های طبقاتی متفاوت بزرگ ترین نقطه ضعف آنهاست.

در گرماگرم این رویدادهای سرنوشت ساز برای انقلاب ایران، یکی از رژه های تحریک آمیز میلیشیای مجاهدین در تهران برگزار شد. دسته های صف های ۶، ۵ نفره آهسته می دویدند و به سبک همین نوع دویدن ها در پادگان های نظامی از یک تا چهار شماره و در پایان بجای شماره پنج فریاد می زدند: "مجاهد!"

"اباذورداسی" آهسته و با احتیاط گام برمی داشت. یک پایش در کفش بود و پای دیگرش در یک دمپانی پلاستیکی قهوه ای رنگ ساخت کفش ملی. از مقابل دانشگاه تا زیر پل عابر پیاده در چهار راه دروازه دولت دو بار باند روی پنجه های پای راستش را باز و بسته کرده، جوراب را رویش کشیده و راه افتاده بود. شیخ جلال گنجه ای کمکش می کرد. بار دوم، که ایستاد تا باند پایش را محکم کند، کوتاه و مختصر داستان دستگیری و شکنجه اش را در زندان شاه بازگو کرد. سر قرار لو رفته بود، محاصره را بو می برد و پیش از آنکه ماموران ساواک دستشان به او برسد، خودش را به زیر اتومبیل های درحال عبور می اندازد تا کشته شود. زخمی و خونین دستگیر می شود. با همان حال و روز به شکنجه گاه منتقل می شود. پای راستش که زیر اتومبیل له شده بود زیر ضربات کابل لورده می شود. بعد از شکنجه و بازجویی برای درمان به بیمارستان منتقل می شود، اما پای راستش هرگز به حال عادی بازنگشت. پوست نازک و بشدت حساسی که پادگار کابل روی زخم ها بود، اجازت پوشیدن کفش و بیش از چند صد متر راه را به او نمی داد.

ورداسی آهسته و با احتیاط راه می رفت، اما پرخاشجو و بی احتیاط حرف می زد. برخلاف او، شیخ جلال گنجه ای چابک راه می رفت، اما سنجیده و دلنشین سخن می گفت. اباذر تمایل خودش را از ورود به بحث و انتقاد از حزب توده ایران پنهان نمی کرد، در حالیکه جلال گنجه ای از ورود به این بحث همانقدر پرهیز داشت، که هاتفی داشت. خاطرات گنجه ای از حوزه قسم و یادمانده هایش از بزه گویی های شیخ صادق خلخال پایانی نداشت. خودش زودتر از هاتفی می خندید، اما ورداسی فقط گهگاه لبخندی می زد. گویی وجودش را از تلخی و ترشروشی سرشته بودند. بار دوم که باند پایش را باز و بسته کرد، شیخ جلال گنجه ای گفت:

- اگر خسته شده ای بنشینیم و یا برگردیم؟

- نه. تا بالای پل عابر پیاده می رویم. می خواهم از آن بالا بچه ها را ببینم! بالای پل، زیان به ستایش نوجوانان مجاهدین خلق گشود که در گروه های ۵، ۶ نفره آهسته می دویدند و به طرف خیابان تخت جمشید، از زیر پل عابر پیاده دروازه دولت می گذشتند.

- اینها انقلاب را ادامه می دهند!

پیرمردی که به فاصله اندکی ایستاده بود، وقتی این جمله را شنید با عصبانیت گفت:

- لازم نیست اینها ادامه بدن، مردم ادامه می دن!

- اینها هم مردمند

پیرمرد جوان داد:

- پس چرا صفشان را از مردم جدا کرده اند؟ چرا نمی روند توی مردم؟

اباذر برافروخته به پاسخ و بحث ایستاد. بر تعداد کسانی که دور اباذر

و پیرمرد جمع شده بودند افزوده می شد. هاتفی که از این نوع بحث های خیابانی

پرهیز داشت، به گنجه ای پیشنهاد کرد: به راه ادامه بدهیم!

گنجه ای با مهربانی دست اباذر را گرفت تا او را نیز با خود همراه

کند. هاتفی آهسته و با احتیاط به گنجه ای، گفت:

- شما سرانجام خوبی برای ادامه این سیاست و نمایش های خیابانی می بینید؟

گنجه ای که آشکارا شیفته شخصیت و نظرات مسعود رجوی بود

گفت:

- مسعود می گوید نباید انقلاب از ادامه حرکت به جلو باز بماند.

- من هم در آستانه انقلاب و هم بعد از انقلاب او را دیدم. ارزیابی یکسانی از

تحرك بخشیدن به انقلاب نداریم. تا همان پیرمرد بالای پل عابر پیاده قانع نشود

و به تجربه خودش دریابد که حرکت به جلو از کدام سو ممکن است، هیچ تحرکی

برای حرکت به جلو موفق نخواهد بود. این حرکات فقط اوضاع را چنان آشفته

می کند که امثال همین پیرمرد روی پل بجای قرار گرفتن در کنار نیروهای

انقلابی، در برابر آنها بایستند. توده مردم باید با تجربه خودشان در مسیر تحرک

و تعمیق انقلاب گام بگذارند. در غیر اینصورت نیروها را می سوزانیم. همه دیدیم

که با ترور انقلابی، انقلاب نمی شود، بلکه نیروهای رزمنده و انقلابی از بین

می روند. آنچه دارد انجام می شود روی علنی و آشکار همان مشی چریک شهری

است که هم استراتژی شده بود و هم تاکتیک. اگر کار به عمل هم بکشد که

دیگر فاجعه است! بجای اینکه ضد انقلاب زیر چرخ دنده عظیم توده عظیم مردم

له شود، نیروهای انقلابی له خواهند شد. توجه مردم را از دشمن واقعی به سوی

نیروهای انقلابی متوجه خواهند کرد و آنچه را بدست آمده باز پس خواهند

گرفت.

گنجه ای با دقت گوش می داد و کمتر اظهار نظر می کرد؛ اما

ورداسی برای پاسخ دادن عجله داشت. چند بار سخن هاتفی را قطع کرد و

سرانجام نیز طاقتش از دست رفت و گفت:

- اینها حرف های توده ای هاست! ۲۸ مرداد هم همینطور دست دست کردند و به

سیاست بازی آنقدر سرگرم شدند که کودتا شد.

هاتفی که از این صراحت کلام آشکارا ناخرسند بود گفت:

- من دارم نظر خودم را می دهم؛ حزب توده چه می گوید و یا چه نمی گوید

موضوع بحث ما نبود. فکر می کنم بهتر است درباره ماهیت رویدادها و تاثیر

گذاری سیاست ها صحبت کنیم تا در باره حزب توده و قضاوت در باره ۲۸ مرداد

و سهم هر کس در آن.

ورداسی کلام تأیید آمیز گنجه ای را هم قطع کرد و گفت:

- خیر! باید از همان مبدأ شروع کنیم.

هاتفی که بسیار اتفاقی در کنار آن دو قرار گرفته و مسیری را شانه به شانه آنها

پیموده بود، گفت:

- حزب توده یک دفتر دارد و رهبران هم همگی برای شما آشنا هستند و

خیلی هایشان را از زندان می شناسید. اگر درباره حزب مایل به گفتگو و بحث

هستید می توانید به آنجا و به آن شخصیت ها مراجعه کنید؛ اگر هم اهل بحث و

رسیدن به یک نتیجه منطقی نیستید، بسیار خوب، کسی نمی تواند شما را

مجبور به پذیرش این سیاست و مشی و یا آن سیاست و مشی کند؛ هرکس به

راه خود می رود.

ورداسی خواست بحث را ادامه بدهد، اما هاتفی در پایان ضلع

شرقی پل عابر پیاده دروازه دولت دستش را برای جدائی دراز کرد و پس از دست

دادن با هر دو گفت:

- امینوارم همگی به سلامت از پل لغزنده انقلاب بگذریم.

هاتفی در ۱۹ تیرماه ۶۲ به قتلگاه برده شد و یا در همان سلولی ۱۱ بند ۱ زندان

کمیته مشترک به شهادت رسید و اباذر ورداسی در عملیات فروغ جاودان. او

پس از پذیرش قطعنامه پایان جنگ از سوی آیت الله خمینی، همراه نیروهای

مسلح مجاهدین خلق از عراق وارد منطقه غرب ایران شده بود. کدام یک آئینه

را در همان سال ۵۸-۵۹ بهتر از دیگری دیده بود؟ تاریخی که پشت سر مانده

بزرگترین قاضی است!

۱- محسن رضائی، برادر کوچک رضائی ها (شهادت پیش از

انقلاب سازمان مجاهدین) است، که اکنون مسئول روابط عمومی سازمان

مجاهدین می باشد.

در کار شماره ۲۰۷ برای نخستین بار کوشیده اند، با بکار گرفتن تبلیغات ضد توده ای و انکار میراث واقعی جنبش چپ ایران، مناسبات خود را با نیروهای سیاسی داخل جامعه تنظیم کنند. یعنی تجربه شکست خورده خود در خارج کشور را به داخل نیز سرایت دهند. آنها برای نخستین بار جمهوری اسلامی را هم طراز چپ انقلابی ایران قرار داده اند.

مقاله "جنبش دانشجویی و سنت همبستگی با زحمتکشان" در کار شماره ۲۰۷ بر این فرض است که جنبش دانشجویی کشور به طور اعم و "دفتر تحکیم وحدت" بطور اخص درک درستی از «پیوند بین جنبش دانشجویی و خواست های طبقات و انتشار زحمتکش جامعه» ندارد. در نتیجه «در جنبش دانشجویی کشور حساسیت نسبت به وضعیت توده های مردم زحمتکش و ضرورت توجه به خواست های آنان به حدی که لازم است وجود ندارد». کار در ادامه تفصیل این بی توجهی را به گردن عملکرد و نظام ارزشی جنبش چپ ایران انداخته و در توضیح اینکه «چرا تا به حال این ضرورت به قدر کافی مورد توجه جنبش موجود دانشجویی قرار نگرفته است»، می افزاید: «واقعیت این است که در دهه های گذشته حقوق و آزادی های فردی آنطور که باید جانی در نظام ارزشی جنبش چپ ایران (و نه فقط ایران) و نیز جنبش دانشجویی ایران که تا حد زیادی متأثر از جنبش چپ بود، نداشت. در نگرش فردگرایی در این جنبش تا حد نفی فردیت انسان ها و بی توجهی به حقوق و آزادی های فردی افراط می شد. اکنون شاهد نوسان آونگ از آن افراط به تقریط شده ایم. در میان بسیاری از فعالان جنبش آزادیخواهی در کشور ما به علت سابقه ذهنی موجود، بدبینی نسبت به هر گونه نفی فردیت و آزادی فردی، بدبینی نسبت به شعارهای سنتی چپ در دفاع از حقوق اجتماعی و همبستگی اجتماعی انجامیده است. به ویژه نیز از این رو که ایدئولوژی حاکم در جمهوری اسلامی در یک شباهت سطحی با ایدئولوژی چپ سنتی، نقش فرد و خواست ها و آزادی های او را تحت الشعاع جمع که در این ایدئولوژی است قرار می دهد. جمهوری اسلامی در عین اینکه در ۲۰ سال اخیر فرد فرد مردم ایران را به بهانه مصالح امت از آزادی های شخصی محروم کرده، با سیاست های اقتصادی و اجتماعی خویش و با بیگانه کردن انسان ها از جامعه، زمینه را برای گسترش شدیدترین فردگرایی فراهم نموده است.»

نظرات فوق، که بدون امضاء و ظاهرا از جانب رهبری سازمان مطرح شده اند، به اندازه کافی گویا بوده و شناخت این بخش از رهبری سازمان را از گذشته و حال جنبش انقلابی ایران و نیروهای شرکت کننده در آن می رساند. با این وجود، جهت اطلاع جوانان امروز که با تاریخ جنبش آشنائی کامل ندارند، یادآوری و ذکر چند نکته را ضروری می دانیم:

۱- فرض اصلی که نوشته "کار" بر آن بنا شده، یعنی عدم درک «جنبش دانشجویی کشور از پیوند بین جنبش دانشجویی و خواست های طبقات و انتشار زحمتکش جامعه» غیر واقعی و ذهنی و نتیجتا از پایه نادرست است. معلوم نیست "کار" با توجه به کدام اطلاع و شناخت از جنبش دانشجویی کشور به چنین نتیجه ای رسیده است. انبوه شعارها، بیانیه ها، موضع گیری ها، سخنرانی ها و پرسش و پاسخ های مسئولین و فعالین جنبش دانشجویی کشور که در برابر ماست، حاکی از شناخت و درک آرمانگرا و طبقاتی جنبش دانشجویی از جنبش انقلابی مردم و نیروهای شرکت کننده در آن است. برای نشان دادن این واقعیت، در اینجا بخشی از جلسه پرسش و پاسخ سه تن از اعضای دفتر تحکیم وحدت را که سال گذشته برگزار شده و گزارش آن در روزهای ۳۰ مهر و ۳ آبان ۷۷ در روزنامه "جهان اسلام" منتشر شده است را نمونه وار ذکر کرده و آنرا در کنار مواضع مشابه "کار" قرار می دهیم.

اعضای دفتر تحکیم وحدت پیرامون موضع دفتر تحکیم در قبال حزب کارگزاران سازندگی چنین می گویند:

«به نظر ما کارگزاران سازندگی بیشتر هویت اقتصادی دارند. این هویت و عملکرد را به خصوص در دوره هشت ساله ریاست جمهوری آقای هاشمی ارائه دادند که با مخالفت جنبش دانشجویی مواجه شد، زیرا به نظر می رسید اصل عدالت اجتماعی که یکی از آرمان های اساسی حضرت امام بود، به خطر افتاده بود. یعنی ثروت های فراوان در دست عده ای جمع شده بود و در مقابل عده ای به شدت در تنگدستی به سر می بردند و طبیعی است که حرکت دانشجویی این وضعیت را تحمل نمی کرد... به هر حال این نکته قابل ذکر است که کارگزاران سازندگی آخرین عضو جبهه دوم خرداد هستند و درست یکی دو ماه مانده به انتخابات، وقتی تا حدود زیادی فضا شفاف شد، آنها از آقای خاتمی حمایت کردند و لذا اندیشه های آنان را نمی توان به طور کامل به آقای خاتمی نسبت داد... کارگزاران سازندگی از ابتدای تولد خویش چه در زمینه جامعه شناسی-سیاسی و چه در حوزه مبانی فکری و فلسفی دچار خطا بود و زمینه حضور منسجم و استراتژیک را ندارد. کارگزاران سازندگی باید در یک فرآیند معقول، مفاهیم اساسی مثل آزادی و عدالت اجتماعی را برای مردم تعریف کنند و تا زمانی که این تعریف از سوی آنان ارائه نشده، نمی توان به آنها اعتماد کرد. مساله دیگر کارگزاران این است که اصولا هر حزبی باید مبانی فکر و فلسفی خاصی داشته باشد، و در تمام زمینه ها صاحب محصولات

نگاه نشریه "کار"

به جنبش دانشجویی ایران

فدائی ها کجا

سکوت می کنند؟

چه وقت

اعلام مواضع می کنند؟

الف. آذرتگ

بخشی از رهبران "سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)" و نشریه "کار" که طی ده سال گذشته تحت عناوین "ضرورت ایدئولوژی زدائی" و "ترک مبارزه طبقاتی" در جنبش چپ علیه مارکسیسم-لنینیسم و تجربیات جنبش جهانی کمونیستی و کارگری در یک قرن و نیم گذشته ستیز کرده اند، امروز در سردرگمی بی سابقه ای به سر می برند. فاصله گرفتن آنها از مبارزه طبقاتی و خودارپشان از بکار گرفتن جامعه شناسی علمی در تحلیل ها و ارزیابی هایی که نهایتا به تعیین سیاست ها و اتخاذ مواضع می انجامد، آنها را در وضعیتی تراژیک قرار داده است.

سردرگمی آنها در خارج از کشور در جریان انتخابات مجلس شورای اسلامی و انتخابات ریاست جمهوری، آنها را در کنار اپوزیسیون راست و سلطنت طلب قرار داد. آنها نخواهند بر پایه تحلیل مارکسیستی-لنینیستی اوضاع ایران با در نظر داشتن هدف دور خود یعنی دسترسی به عدالت اجتماعی و سوسیالیسم جای تاریخی خود را در مبارزات روز مردم میهن ما و جنبش وسیع آزادیخواهی آن بیابند و همانند توده های میلیونی به حاکمیت راست و ارتجاعی بازار-روحانیت ارتجاعی "نه" بگویند. تحریم آنها اگر مردم بر خلاف شناخت خود از آن دنباله روی کرده بودند، درست آن تاکتیکی از آب درمی آمد که حاکمیت راست جمهوری اسلامی خواستار آن بود: غیر سیاسی و خانه نشین کردن مردم.

آنها که در این مدت به هر بهانه و مناسبتی اعلامیه صادر کرده و با دعوت از رهبران دولت های امپریالیستی برای دخالت در امور داخلی ایران به توهمات پیرامون تر "امپریالیسم خیرخواه" دامن زده اند، در برابر حیرت اعضا و هواداران سازمان، در مقابل تهاجم امپریالیستی آمریکا و ناتو به یوگسلاوی مستقل و عضو سازمان ملل سکوت کرده و از موضعی منفعل تحلیل ها و گزارش های رسانه های تحت کنترل دولت های امپریالیستی را تکرار می کنند. سکوت آنها در این مورد طبیعی است. نمی توان از رهبران کشورهای غربی تقاضای دخالت در امور داخلی کشور خود را کرد و همان رهبران را بخاطر دخالت در یک کشور مستقل دیگر محکوم کرد.

امروز در شرایطی که خیزش نوین ده ها میلیونی مردم ایران، میهن ما را در مسیر تحولاتی مسالمت آمیز برای دفاع از آرمان های اصلی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ قرار داده، رهبران سازمان مجبورند نیم نگاهی هم به تحولات داخل کشور بیاندازند. ولی آنها به دلیل شیوه تفکر ذهنی که دارند، قادر به دیدن تصویر کلی آنچه که در ایران می گذرد، نیستند. آنها بجای کوشش در تشخیص ارزش ها، پتانسیل ها، پوست اندازی ها و جناح بندی های درون "جبهه ضد ارتجاع" و تنظیم مناسبات سازمان خود با آنها، عجولانه در پی آنند که خواست های ذهنی خود را بر جنبش و بر همه طیف نیروهای ضد ارتجاع تحمیل کنند. حاصل این شیوه تفکر ذهنی، مقالاتی است که در ارتباط با سیاست ها و موضع گیری های روزنامه "صبح امروز"، "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران"، "حزب کارگزاران سازندگی"، "خانه کارگر" و "دفتر تحکیم وحدت" در شماره های ۲۰۴ تا ۲۰۷ "کار" منتشر شده است.

ایدئولوژی اندیشی را خیال اندیشی نام می‌نهد و عوارض ذاتی هر نوع ایدئولوژی را خشونت، سرکوب، باطل‌نمایی، خود محوری، آزادی‌ستیزی و ... می‌داند، در ذهن جوانان امروز که با آثار آن بزرگان آشنایی ندارد چه تصویری از آنان پیدا می‌شود؟ آیا این جفا نیست کسانی که تمام زندگی خود را وقف آزادی کرده‌اند و نسل امروز هر چه دارد از آنها دارد، چنین بیرحمانه تخریب شده و عامل خشونت و سرکوب معرفی شوند؟... از صد سال قبل غالب آزادیخواهان و عدالت‌طلبان و تجددگرایان این کشور کم و بیش مدعی ایدئولوژی بوده و از ایدئولوژی معینی پیروی می‌کرده‌اند... وانگهی در طول سالیان پس از انقلاب، چه کسانی از همان آغاز به اشکال مختلف و در مراتب گونه‌گون از موضع آزادیخواهی در برابر ارتجاع و خشونت و انحصار و آزادی‌ستیزی و قشریت تمام عیار ایستادند؟ پیش از آنکه دمکرات‌های امروز و ایدئولوژی‌ستیزان اخیر به فاشیسم خرده بگیرند، شاگردان مکتب همان ایدئولوگ‌های بزرگ به دفاع از آزادی برخاستند و خود قربانی شدند. این نشان می‌دهد که ایدئولوژی مطلقاً بد نیست و صفات ضاله‌ای که به ایدئولوژی نسبت داده می‌شود ذاتی آن نیست و اتفاقاً در ایران بزرگترین مدافعان آزادی و عدالت ایدئولوگ‌ها بوده‌اند... ایدئولوژی را با یک تعریف مورد حمله قرار ندهید که خودتان هم صاحب ایدئولوژی هستید (اتفاقاً زبان و بیان شما سخت ایدئولوژیک است!) و مدافعان نامدار ایدئولوژی و پیروان صادق آنها را در کنار مستبدان و آزادی‌ستیزان نشانید که ظلم آشکار است... شما که می‌خواهید جناح راست افراطی را نقد بکنید، چرا تحت عنوان ایدئولوژی و به دلیل ایدئولوژیک بودن آنها به نقد و رد آن‌ها می‌پردازید؟ مگر ایدئولوژی را آنها ابداع و ترویج کرده‌اند؟ مگر در ذهن و زبان رهبران روحانی و یا چهره‌های شاخص جناح راست از گذشته تا حال واژه ایدئولوژی تبلیغ می‌شود؟ بلکه با تعریف رایج و متداول از ایدئولوژی (به عنوان نظامی از دیده‌ها و سیستم ارزش‌ها) طبیعی است که آن‌ها هم ایدئولوژی دارند. منتها ایدئولوژی آنها، ایدئولوژی خشونت و استبداد و تحمیل و ستم است. شما می‌توانید برای نفی ایدئولوژی آنها صدها دلیل دینی و غیردینی بیاورید، چرا و با کدام منطق شما با حمله به شیطان موهومی به نام ایدئولوژی صاحبان ایدئولوژی آزادیخواهی و نواندیش را در کنار سنت پرستان و ستمگران و خشونت‌گران می‌نشانند و همه را یک جا و با یک چوب می‌رانند. اتفاقاً برادر عزیز! در این یک کاسه گردن و کلی گویی، پیش از آنکه نویسندگان مطبوعات مروج خشونت متهم شوند و زیر سنوآل بروند، تندیس‌های آزادی خواهی و نواندیشی این دیار بر سکوی اتهام قرار می‌گیرند و در چشم جوانان و ناآگاهان مسئول اوضاع جاری و حتی به عنوان مسئول ایدئولوژی اندیشی خشونت‌طلبان بی‌اعتبار می‌شوند.»

۳- ذهنی‌ترین، پرتناقض‌ترین و در عین حال رقت‌انگیزترین بخش مقاله "کار" جانی است که به مباحث فردگرایی، جمع‌گرایی و علل رشد تمایلات فردگرایانه در جامعه ایران طی دو دهه اخیر پرداخته است. در رابطه با این بخش نکات زیر را لازم بیادآوری می‌دانیم:

اولاً: چنانکه قبلاً نشان داده شد، فرضی که مقاله "کار" بر آن قرار دارد، نادرست است و جنبش دانشجویی ایران به هیچوجه دچار فردگرایی، حداقل بی‌زمانی که چپ در مهاجرت به آن مبتلاست، نیست.

ثانیاً: رهبری سازمان یا شناخت درستی بعد از این همه سال فرصت تفکر و مباحثه از نظام ارزشی جنبش چپ ایران ندارد و یا دانسته در پی رسیدن به اهداف خاصی آنرا تحریف میکند. پیرامون میث "فرد و جمع" حداقل نظر حزب توده ایران، بعنوان قدیمی‌ترین و استوارترین گردان جنبش چپ ایران، از روز روشن‌تر است. بعنوان مثال زنده‌یاد احسان طبری یکی از تندیس‌های آزادیخواهی و عدالت‌جویی کشور ما که تنها به صرف ایدئولوگ بودن از جانب رهبری سازمان در کنار سران مردم کش و آزادی و فرهنگ ستیز ارتجاع قرار داده می‌شود، نظام ارزشی ما را در این مورد چنین توضیح داده است: «فرد و جمع بشباه زوج متضاد دیالکتیکی در عین حال با هم متقابل و با یکدیگر متحدند. متحدند زیرا جمع بدون فرد و فرد بدون جمع ممکن نیست. متقابل و متناقضند، زیرا آزادی جمع، آزادی غیر محدود فرد را نقض می‌کند. جمع در مقابل تمایلات فردی، در مقابل خواست‌های غریزی فرد سدی است. روح جمعی (کلکتیویسم) در نقطه مقابل روح فردی (اندیوینالیسم) قرار دارد. هر انسانی در سیر حیاتی خود این برخورد را بشدت احساس می‌کند.

مطلق کردن "جمع" و تسنل فرد بحد جزء و تابع محض و مکانیکی در داخل جمعی یعنی همانند ساختن فرد انسانی با شعور به پیچ و مهره بی‌جان یک دستگاه بغرنج لاشعور، انحراف بزرگ و خطرناکی است که دست کم از انحراف مقابل - مطلق کردن "فرد" - و محو جمع و تابع کردن جمع ندارد و ای بسا جمع مطلق شده و فرد مطلق شده، بهم می‌رسند.

تامین حقوق و آزادی‌های دمکراتیک برای فرد و مصونیت کامل فضای وی، دادن عرصه بروز ابتکارات، احترام به استقلال نظر و روش وی، تسامح منطقی در

فکری، عملی باشد. اما کارگزاران خود را "پیمانکار عمرانی" کشور می‌دانند. اشکال دیگر هم رفتار افراط و تفریط گونه آنان است. کارگزاران سازندگی در ابتدای تشکیل، یعنی در انتخابات مجلس پنجم نوع دفاعشان از نظام و ولایت و رهبری نزدیک به مواضع انصار حزب الله و گروه‌های مشابه بود. اما در زمان محاکمات آقای کرباسچی چنان جلو رفته بودند که جامعه ما را جامعه "تخبه کش" معرفی کردند...»

خوانندگان می‌توانند این مواضع روشن طبقاتی را با مواضع سازمان در این مورد مقایسه کرده و بوضوح ببینند که طی سال‌هایی که رهبری "سازمان" در خارج از کشور در جنبه بحث‌های "هویت" و "ایدئولوژی‌زدانی" گرفتار آمده بود، جنبش دانشجویی کشور بطور گسترده و پیگیر چگونه در خط مخالفت سازمان یافته با سیاست‌های تعدیل اقتصادی قرار داشت و امروز نیز در زمینه حمایت از منافع زحمتکشان و برخورد طبقاتی به تحولات و نیروهای سیاسی کشور، فرسنگ‌ها از مواضعی که در نشریه "کار" دنبال می‌شود جلوتر است.

"کار" شماره ۲۰۵ طی یادداشتی تحت عنوان "کارگزاران سازندگی در کدام موضع و کدام جایگاه؟" می‌نویسد:

«...کارگزاران همواره بین جناح محافظه کار و اصلاح طلب حکومت در نوسان و رفت و آمد بوده‌اند و ثبات و پیگیری قابل اتکانش از خود نشان نداده‌اند... کارگزاران در برنامه‌هایی که ارائه می‌کنند نیز این نوسان و تزلزل را بازتاب می‌دهند. آنها فاقد یک برنامه روشن در عرصه سیاسی و فرهنگی هستند... به اعتقاد ما آینده حزب کارگزاران سازندگی در گرو آن است که خود را از قید نفوذ رفسنجانی برهانند...»

چنانکه مشهود است انتقاد جنبش دانشجویی کشور از حزب کارگزاران این است که این حزب مبانی فکری و فلسفی و ایدئولوژیک خود را تعریف نکرده و هیچگونه اثر و محصول فکری، علمی در این زمینه‌ها ندارد. رهبری سازمان به این دلیل از کارگزاران انتقاد می‌کند که آنها یک برنامه روشن در عرصه سیاسی و فرهنگی ندارند. جنبش دانشجویی کشور معتقد است که آینده کارگزاران در گرو آن است که در یک فرآیند معقول نظر خود را پیرامون مفاهیم اساسی آزادی و عدالت اجتماعی با مردم در میان بگذارد. رهبری سازمان آینده حزب کارگزاران را در گرو زهانی آن از قید نفوذ رفسنجانی می‌داند. جنبش دانشجویی کشور در برخورد به کارگزاران به عملکرد آنها در زمینه‌های اقتصادی، جامعه‌شناسی، سیاسی، فکری و فلسفی توجه دارد، رهبری سازمان به نقش و نفوذ یک فرد در آن حزب و ...

۲- نباید از نظر دور داشت که در مقاله "کار"، فرض «عدم توجه جنبش دانشجویی به خواست‌های طبقات و اقشار زحمتکش...»، عملاً صغری-کبرای طرح موضوع اصلی، یعنی تزریق ویروس ایدئولوژی‌زدانی به جنبش دانشجویی است. رهبری سازمان با عنوان کردن ادعای وجود شباهت ایدئولوژیک بین جمهوری اسلامی و چپ انقلابی، در عمل ناتوانی خود در ایجاد مناسبات سازنده با نیروهای سیاسی داخل کشور را نشان می‌دهد. خوشبختانه شرایط و اوضاع داخل کشور با شرایط راکد و مسموم مهاجرت متفاوت بوده و مطاع ایدئولوژی‌زدانی، خریدار چندانی ندارد. در بالا دیدیم که از نظر جنبش دانشجویی اصولاً هر حزب منسجم و جدی باید مبانی فکری و فلسفی (ایدئولوژیک) داشته و در تمام زمینه‌ها براساس این مبانی، محصولات فکری-علمی خود را به جامعه عرضه کند. در زیر پاسخ و در ادامه این بحث، یعنی پابندی جریان‌های سیاسی به مبانی ایدئولوژیک خود و حرکت مجموعه جنبش کنونی داخل کشور بر این محور، نظر یکی از روحانیون آزادیخواه کشور را در پاسخ به تبلیغات ایدئولوژی‌ستیزان نقل می‌کنیم.

"حسن یوسفی اشکوری" در پاسخ مقاله‌ای که اکبر گنجی از جایگاه سیاسی و اقتصادی تشویرالی در رد ایدئولوژی نوشته، طی مقاله‌ای که در خرداد ۳۰ فروردین ۷۸ منتشر شده می‌نویسد: «خلود یک دهه است که موج قدرتمندی در جامعه ما به وسیله گروهی از روشنفکران (مذهبی و غیرمذهبی) بر ضد مفهومی به نام "ایدئولوژی" برخاسته است. در ذهن و زبان این گروه ایدئولوژی شیطانی است که مظهر تمامی بدی‌ها و زشتی‌هاست که در مقابل لیبرالیسم و آزادیخواهی دمکراسی و تجدد ایستاده و چاره‌پذیر هم نیست و تنها راه علاج "اعدام" آن است. اکنون نمی‌خواهم وارد این جدال بیهوده بشوم و بر سر آن نیستم که به رد یا اثبات ایدئولوژی، معانی و تفاسیر مختلف آن بپردازم. چرا که اولاً در طول این سال‌ها بارها در گفتارها و نوشته‌هایم در این باره سخن گفته‌ام و ثانیاً به تجربه دریافته‌ام که چون مخالفت مطلق با ایدئولوژی و دشمنی با آن عمده‌ا "علت" دارد و نه "دلیل"، استدلال و بحث علمی نیز مورد توجه این شمار از ایدئولوژی‌ستیزان قرار نمی‌گیرد... وقتی شما چنان تصویر زشت و پلیدی از ایدئولوژی ارائه می‌دهید و به طور مطلق و بدون تفکیک

فرصت هائی که برای خارج شدن از حصار ارتجاع مذهبی از دست می رود

حجتی کرمانی:

"رهبر" نمی تواند از روحانیت سنتی جدا شود!

پیرامون اجلاس مجلس خبرگان رهبری که بعد از درگذشت آیت الله خمینی تشکیل شد و علی خامنه ای را به رهبری برگزید، تاکنون بارها در راه توده مطالبی تحلیلی منتشر شده است. نخستین تحلیل منسجم پیرامون این برگماری که نتیجه مستقیم توازن نیروها در این مجلس و در میار طیف های حاکمیت بود، در شماره های ۲۴ و ۲۵ راه توده و در سلسله بحث هائی منتشر شد که با عنوان "سخنی با همه توده ای ها" در راه توده انتشار یافت.

هم در آن تحلیل و هم در تمام مطالبی که پیرامون این برگماری تاکنون در راه توده منتشر شده، پیوسته بر این نکته محوری تاکید شده است که این برگماری حاصل تفاهم و توافقی بود که در آن مجلس برای تقسیم قدرت متمرکز آیت الله خمینی صورت گرفت. ترور دهها روحانی بلندپایه ایران که اکثریت مطلق آنها پیشینه مبارزاتی داشته و از همفکران آیت الله خمینی محسوب می شدند، توطئه حذف آیت الله منتظری از صحنه سیاسی و قدرتی که سرمایه داری تجاری ایران و تشکیل مافیائی حجتیه طی دوران جنگ بدست آورده بودند، همگی در برگماری علی خامنه ای به رهبری و توافق بر سر وی بعنوان حلقه ای ضعیف در میان روحانیون باقی مانده در صحنه حکومتی موثر بود. وی از سوی روحانیت سنتی ایران مورد تائید قرار گرفت و در تمام سال های پس از درگذشت آیت الله خمینی، در حصار این روحانیت باقی ماند. در حصار روحانیونی نظیر مهلوی کنی، حجت، لنکرانی، جنتی، خزعلی، واعظ طبسی، محمد یزدی، حائری شیرازی، موحیدی ساوجی، موحیدی کرمانی و... که همگی در زمان برگماری علی خامنه ای مقام آیت اللهی داشتند. با تائید آنها، بعدها لقب آیت اللهی به علی خامنه ای داده شد! تمامی این روحانیون، بدنبال ترور روحانیونی نظیر آیت الله مدنی، آیت الله صدوقی، آیت الله دستغیب، آیت الله بهشتی و... توانستند در راس قدرت جای بگیرند. بنابراین، وقتی موج انفجارها و ترورهای سال ۶۰ و ۶۱ اقداماتی در جهت قدرت جناح بازار-ارتجاع مذهبی ارزیابی شده و حتی دست این جبهه در پشت این ترورها بصورت مستقیم و غیر مستقیم حدس زده می شود، به دلیل همین جاده ایست که برای قدرت جبهه ارتجاع-بازار هموار شد. این ترورها بنام مجاهدین خلق ثبت شد، اما تفاوتی در نتایج آن با ترورهائی که گروه فرقان انجام داد و نخستین قربانی بزرگ آن آیت الله مطهری بود، نداشت. همچنان که ترورهای دو سال اخیر ماهیتی مشابه ترورهای سال ۶۰، ۶۱ و ترورهای گروه فرقان دارد.

اگر حرکت رهبر کنونی جمهوری اسلامی در خط و در جهت همان ترکیبی از مجلس خبرگان رهبری نبود که پس از درگذشت آیت الله خمینی تشکیل شد و رهبر تعیین کرد، بدون لحظه ای تردید موج بزرگی از مخالفت، شایعه پراکنی، پرونده سازی، فتوا سازی برای عدم صلاحیت مذهبی رهبر و دهها ترند دیگر برای برگماری او به کار گرفته شده بود. آن سینه ای که رهبران جمعیت مؤتلفه اسلامی، چهره های شناخته شده حجتیه، روحانیونی نظیر آیت الله خزعلی و... برای تبدیل رهبر کنونی به ولی امر دایمی سپر کرده اند، ریشه در واقعیات مربوط به برگماری وی به رهبری و سست کلی حرکت وی دارد. همانگونه که باید دست یابی روحانیونی نظیر واعظ، کنی، خزعلی، جنتی و بقیه همفکران او را به قدرت حکومتی ناشی از همین سمت کلی حرکت ارزیابی کرد و نفوذ قاطع مؤتلفه اسلامی در سپاه، قوه قضائیه، زندان ها، قوه مقننه و... را ضمیمه آن دانست، تصفیه های وسیع حاکمیت از بخشی از همکاران شناخته شده آیت الله خمینی در زمان حیات وی را نیز در همین چارچوب تحلیل کرد. اگر کسانی این تصفیه ها را تنها ناشی از جنگ قدرت و یا حذف رقیب و

قبال اشتباه و خطای وی، پرورش برد بارانه اش، احترام اکید به شخصیت ویژه فرد در کادر مصالح جمع، مهمترین و دشوارترین وظیفه اجتماعی است. یافتن تناسب صحیح دیالکتیک در بین این دو جهت متناقض، یافتن شکل متناسب در هر یک مرحله یا دوره رشد اجتماع، یافتن محل تکیه عمده بر روی جبهتی در قبال جهت دیگر (هنگامیکه افراط در جبهتی محسوس شده است) و محل مشخص این تناقض در پروسه مشخص - چنین است یکی از وظائف مهم در ساختمان جامعه نوین.

روحیه فردی را تمام تاریخ مکتوب انسانی، یعنی تاریخ مبتنی بر مالکیت خصوصی (نظام پاتریارکال، برده داری، فئودالیسم، سرمایه داری) پرورش داده و از آن یک سیستم بغرنج ریزه کاری شده عظیمی از عادات، سنن، طرق حل مسائل، شیوه های تلقی زندگی و امثال آن پدید آورده است.

روحیه جمعی با آنکه بنوبه خود راه تکاملی خویش را پیموده، دارای سنت اندکتری است. در اخلاقیات خیر و نیکی آنچیزی شناخته می شد که بسود جمع باشد. مفهوم جمع گاه خانواده بود، گاه طایفه، گاه قوم، گاه ملت. بدینسان با آنکه مالکیت خصوصی بشابه پایه اقتصادی، بنیاد اندیودوالیسم را تحکیم می کرد، حیات اجتماعی دائما آنرا می گوید و تقبیح می نمود. روحیه جمعی در تاریخ منبع عمده اعتلای معنوی انسانی بوده است.

شیوه تفکر ذهنی یعنی تفکر بر اساس خواست های خود نه بر اساس واقعیات، فرزند خلف روحیه انفرادی است، اما شعار مرکزی کلکتویسم سوسیالیستی، جامعه بشری را بشابه جمع در مرکز توجه قرار می دهد و اصالت را در سود جامعه می داند. "جامعه" را باید براساس مفهوم طبقاتی آن درک کرد، یعنی اکثریت مطلق جامعه که موجدین نعمات مادی و معنوی هستند، منهای استثمارگران و همه قشرهایی که بر پرچم آنها شعارهای اندیودوالیسم نوشته است. نکته اینجاست که روحیه جمعی سوسیالیستی و شیوه های ناشی از آن و طرز تفکر عینی ناشی از آن مقوله ایست نو، در کار بروز و زایش. این زایشی است بطنی و تدریجی، روشن است که برای تحول سیاسی چند هفته و چند ماهی کافی است و برای تحول اقتصادی چند ده سالی، برای تحول فرهنگی نیم قرنی و برای تحول مردمی شاید چند قرن... (یادداشتها و نوشته های فلسفی و اجتماعی، ص ۴۸-۴۶)

ثالثا: در جمهوری اسلامی، مردم ایران به بهانه مصالح نظام از آزادی های شخصی محروم شده اند. نه به بهانه مصالح امت، اضافه براینکه بخش مهم و وزین از آزادخواهان امروز ایران، تحت لوای مصالح است که با آزادی ستیزان جناح حاکم به مقابله برخاسته اند.

رابعا: «آن سیاست های اقتصادی و اجتماعی» که «با بیگانه کردن انسان ها در جامعه، زمینه را برای گسترش شدیدترین فردگرایی فراهم» کرده اند، سیاست های اسلامی و یا امتی نبوده، بلکه سیاست های مبتنی بر روابط سرمایه داری!

در جمهوری اسلامی نظامی ارزشی چپ در کنار نظام ارزشی روحانیون و مومنین آزادخواه و تحول طلب و مدافع منافع جمع در قلمرو سانسور و سرکوب قرار دارد و در مقابل نظام ارزشی فردگرایانه سرمایه داری با ظاهر اسلامی در کنف حمایت ارتجاع شاخ و برگ می گسترند. هیچ فرد جدی و مطلعی نمی تواند نقش مقالاتی که در دفاتر مختلف نشریه انجمن جامعه شناسی ایران در ترویج جامعه شناسی بورژوازی منتشر می شود را نادیده گرفته و رشد گرایشات فردگرایانه را به گردن کتاب ممنوع الانتشار دکتر آریان پور بیاندازد.

خامسا: رهبری سازمان که ظاهرا نگران رشد فردگرایی در جنبش دانشجویی کشور است، چرا در مورد فردگرایی فرضی که خود با گسست از نظام ارزشی چپ و پذیرش هژمونی فرهنگی سرمایه داری به آن دچار شده، فکر نمی کند. همان عاملی که فرخ نگهدار در نامه اخیر خود آنرا عامل اصلی فلج سازمان می داند: «متأسفانه تلاش ها برای قرار دادن مسئولین سیاست گذاری در سازمان تحت اتوریته مستقیم یک نفر و هماهنگی عمل آنان در کادر طرح و برنامه ای دو ساله، بی نتیجه مانده است. از این نظر از دید من نقض فلج کننده و مانع جدی تامین وحدت اراده سازمان و بسیج همه نیروی آن، عامل ذهنی کم جدی گرفتن سازمان، عامل ضعف اتوریته سیاسی ما، از جمله از عدم تشکیل یک هسته مرکزی واحد، صاحب اختیار و دارای مسئول با وقت آزاد کافی، به ویژه مجهز به برنامه عمل معین، منسجم و سنجیده نیز گره خورده است.» (سیاست ما سازمان ما کار ۲۰۷)

نشانه‌های بسیار از این وضع می‌توان در همین دوران اخیر بر شمرد، که بر اساس آنها، قدرتی که رهبر را برگمار کرده، خود عمل می‌کند و رهبر اگر مبتکر نباشد، خود دنباله‌رو آنهاست. بر همین اساس است که اکنون در ایران مردم در سطحی بسیار وسیع بر این باور عمومی‌اند که "رهبر" سخنگوی اقلیت بازنده انتخابات ریاست جمهوری و اقلیت بازنده انتخابات شوراهاست و در برابر ۵۸ درصد تحریم‌کنندگان انتخابات مجلس خبرگان قرار گرفته‌است. اینکه او توان خارج ساختن خود از حصار برگمارکنندگان خویش را دارد یا خیر؟ سئوالی است که انتخابات آینده مجلس اسلامی پاسخ آن را روشن‌تر خواهد کرد. آنچه که مسلم است، آن است که وی دو امکان بزرگی را، که پس از انتخابات ریاست جمهوری یکبار و در جریان انتخابات مجلس خبرگان برای بار دوم در برابرش قرار گرفته بود، از دست داد. دو امکانی که متکی به رای و اراده مردم بود، یعنی همان‌ها که ادعای رهبری و تأمین اراده آنها می‌شود!

مصاحبه حجتی کرمانی

طی دو سال گذشته، بویژه پس از سخنرانی بی‌پرده آیت‌الله منتظری در باره اختیارات رهبر که منجر به تبدیل خانه وی به زندان شد و اوایش وابسته به مافیای قدرت خشن‌ترین حمله را به خانه او اجرا کردند، مطالب قابل توجهی در باره نحوه برگماری رهبر، تمایلات او، گرایش‌های سیاسی و پایگاه وی در میان روحانیت مطرح شده‌است. این مسائل عمدتاً در مطبوعات ایران انتشار یافته و در جریان انتخابات مجلس خبرگان رهبری به اوج خود رسید. در همین رابطه حجت‌الاسلام محمد جواد حجتی کرمانی مصاحبه مشروحی با روزنامه خرداد کرد. این گفتگوی مفصل در چهار شماره روزنامه خرداد و به تناوت منتشر شد.

حجتی کرمانی از دوستان و یاران قدیمی رهبر کنونی جمهوری اسلامی است و در زمانی که وی رئیس جمهور بود، حجتی کرمانی سمت مشاور مطبوعاتی وی را برعهده داشت. پس از برگماری علی خامنه‌ای به رهبری، حجتی کرمانی سلسله مقالاتی را در روزنامه اطلاعات شروع کرد که عمدتاً در مدح سجایای دانش و بینش فرهنگی-مذهبی رهبر و آزاداندیشی وی بود. این مقالات چندان دوام نیاورد، زیرا با صدور چند شبنامه عرصه بر حجتی کرمانی تنگ شد و احتمالاً به توصیه رهبر در این زمینه سکوت اختیار کرد، تا در امان بماند!

شبنامه‌هایی که مافیای حجتیه در تهران و مشهد و قم منتشر کرد، بر دو اساس تنظیم شده بود: اول زرتشتی بودن اجداد حجتی کرمانی، دوم برخی حوادث و پرونده سازی‌های ساواک در زندان‌های شاه. همه این اسناد در مرکز اسناد ملی، در اختیار روحانیون وابسته به مافیای حجتیه بود و هست، و با استفاده از آن هرگاه که خواسته‌اند جنجال علیه این و یا آن شخصیت مذهبی و غیر مذهبی برپا کرده‌اند. بر اساس همین اسناد، در جریان کارزار انتخابات ریاست جمهوری، عکسی از همسر میرحسین موسوی در محافل مذهبی و در مجلس اسلامی توزیع کردند، که وی را بی‌حجاب نشان می‌داد!

حجتی کرمانی، آن بحث را خاتمه داد، اما همکاری خود را با روزنامه اطلاعات خاتمه نداد. او همچنان در روزنامه اطلاعات مقاله و سرمقاله می‌نویسد، اما نه بر آن پایه که پس از انتخاب علی خامنه‌ای به رهبری شروع کرده بود. بسیاری در محافل سیاسی ایران، با توجه به مناسبات قدیم و جدید حجتی کرمانی با رهبر، او را سخنگوی بخشی از تفکرات و مناسبات او می‌دانند، گرچه روزنامه جمهوری اسلامی، سخنگوی رسمی وی شناخته شده‌است. تعیین حد و حدود این مسائل نه ممکن و نه راه گشای تحلیل اوضاع کنونی ایران است. آنچه که اکنون و در این مقاله مسلم و مورد بحث است، نکات قابل درنگی است که حجتی کرمانی در باره وابستگی‌های رهبر کنونی جمهوری اسلامی و حضاری است که وی در آن قرار دارد. از این نظر، بخش‌هایی از گفتگوی مفصل حجتی کرمانی که به این مسائل اشاره می‌کند، خواندنی است و باید از آن مطلع بود، تا دانست قدرت در جمهوری اسلامی در کجا متمرکز است. حجت‌الاسلام محمد جواد حجتی کرمانی از جمله روحانیونی است که سابقه مبارزاتی طولانی دارد و سال‌های طولانی در زندان شاه بود. نزاع او با هوشنگ تیزابی در زندان که بدنبال یک بحث مذهبی روی داد و همچنین سبیلی که از طرفداران تحت امر آیت‌الله ربانی شیرازی در زندان خورد، شهره محافل مبارزان قدیمی مذهبی است. سبیلی را در دفاع از اسلام حجتی کرمانی به گونه تیزابی زد و طرفداران آیت‌الله ربانی شیرازی نیز سال‌ها بعد در دفاع از اسلام مورد نظر خویش سبیلی به حجتی کرمانی زدند. (برای اطلاع از این دو رویداد مراجعه کنید به کتاب خاطرات محمد علی عمونی)

اختلافات حکمتی بدانند به بیراهه رفته‌اند. تمامی این تصفیه‌ها، در واقع برای حذف آن اندیشه‌های اولیه آیت‌الله خمینی در جمهوری اسلامی بود که به نیروی بسیارجدی در جامعه تبدیل شد. روحانیونی نظیر آیت‌الله اردبیلی، خویشی‌ها، پانعی و... با این هدف از صحنه دور شدند، که سمت‌گیری اقتصادی کشور به طرف "تعدیل اقتصادی" و تبدیل سرمایه‌داری تجاری به طبقه غالب در حاکمیت تبدیل شود. امثال میرحسین موسوی، بهزاد نبوی، محمد سلامتی، مادیخواه، اشکوری، کربوبی و بقیه روحانیون و غیر روحانیونی نظیر آنها با همین هدف خانه نشین شدند. در سال‌های نخست درگذشت آیت‌الله خمینی، هراندازه قدرت تشکیلاتی و حکومتی مولفه اسلامی در قوای سه‌گانه کشور قوی‌تر و منسجم‌تر شد و پیوند آن با روحانیت مبارز تهران محکم‌تر، این تصفیه‌ها ماطعیت و وسعت بیشتری یافت. این قلع و قمع ابتدا در انتخابات مجلس چهارم نمایان شد، که طی آن بیش از ۴۰ نماینده شناخته شده طرفدار خط امام-ملاحیثشان در شورای نگهبان رد شد و سکان رهبری مجلس از مهدی کربوبی گخته شد و به ناطق نوری سپرده شد.

نگاه به گذشته، تنها با هدف شرح گذشته‌ها صورت نمی‌گیرد. با آگاهی نسبت به این گذشته، به تحلیل گراتی و چگونگی حوادث امروز باید پرداخت تلاش بزرگی که برای تغییر ترکیب مجلس خبرگان رهبری صورت گرفت، یک هدفش در آوردن رهبری از چنگال ارتجاع مذهبی و سرمایه‌داری تجاری‌بازاری بود. این فرصتی بود برای رهبر کنونی جمهوری اسلامی تا در صورت تمایل و توان از محاصره مطلق طیف نخست برگمارکننده خویش رهائی یابد و خود را تابع ترکیب جدید توازن نیروها کند. توازنی که انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم با قاطعیت کامل آن را نشان داد. براساس این توازن، دیگر سرمایه‌داری تجاری نمی‌تواند قدرت سیاسی را در جمهوری اسلامی در اختیار داشته باشد، همانطور که ارتجاع مذهبی نمی‌تواند. کاهش قیمت نفت، بدهی عظیم ایران، جمعیت ۷۰ میلیونی، محاصره اقتصادی ایران و ضرورت تقویت تولید بجای تجارت چنین حکم می‌کند. همانگونه که تمایل‌های فرهنگی - سیاسی نسل بعد از انقلاب با تفکرات ارتجاعی روحانیون سنتی و قشری هماهنگی ندارد. تمام جدال دو سال بعد از انتخابات ریاست جمهوری در همین نبرد خلاصه شده‌است.

حفظ ترکیب مجلس خبرگان در همان چارچوب و محدوده مجلس خبرگانی که رهبر تعیین کرد، آنقدر برای جبهه ارتجاع-بازار اهمیت داشت، که به قیمت آشکارترین تحریم مردمی این مجلس را با نسبت ۴۲ درصد در برابر ۵۸ درصد دردست خود نگاه داشت. (این رقم را با احتساب رای‌های سفید و آرائی که انواع شعارها را مردم روی آن نوشته بودند، بعنوان شرکت‌کنندگان در انتخابات! به ۴۸ درصد رساندند، در حالیکه ۶ درصد آراء سفید و یا شعار و ناسزا بود!)

همین مقاومت جبهه ارتجاع-بازار برای نگهداشتن مجلس خبرگان در دست خویش، نشان دهند اهمیت است که این جبهه برای این مجلس قائل است. این کوشش با سه هدف انجام شد:

- ۱- در صورت خروج رهبر کنونی جمهوری اسلامی از محدوده‌ای که برایش تعیین کرده‌اند، امکان برکناری او را در اختیار داشته باشند.
- ۲- در صورت درگذشت، ترور، استعفا و یا هر رویداد دیگری آنها بتوانند، یکبار دیگر خود "رهبر" تعیین کنند.
- ۳- در صورت امکان و توان، پس از یورش به جنبش مردم و سرکوب سراسری، این مجلس را به مجلس اعلای "حکومت اسلامی" تبدیل کرده و برای همیشه به جمهوریت خاتمه دهند. آرزویی که برای تحقق آن مولفه اسلامی و روحانیون متحد آن از هیچ کوشش و توطئه‌ای رویگردان نیستند. آرزویی که هرگز موفقیت آن، حتی پس از یک یورش خونین به جنبش مردم تضمین شده نیست و این احتمال که جنبش مردم وارد مرحله‌عالی‌تری برای مقابله شده و اهداف عالی‌تری در دستور جنبش قرار گیرد، بسیار بیشتر است. این همان نکته‌ایست که اغلب با اشاره و به قلم مذهبپس‌نسل انقلاب در مطبوعات جدید ایران مطرح شده و حتی محمد خاتمی نیز با تأکید بر ضرورت پذیرش اصل تحولات بدان اشاره کرده و هشدار می‌دهد!

با تکیه به همین قدرت موجود در پشت پرده رهبری است که رهبران جبهه ارتجاع-بازار و حتی فرماندهان سپاه و بسیج که ظاهراً فرمانده کل آنها رهبر است، اغلب خود در کسوت سخنگوی جبهه ارتجاع-بازار وارد صحنه شده و ابتکار عمل را برای مقابله با جنبش مردم بدست می‌گیرند. قوه قضائیه دستگیر می‌کند و بعد بنا به درخواست رهبر آزاد می‌کند! فرمانده سپاه وعده بریدن زبان و شکستن قلم را می‌دهد، و بعد به توصیه رهبر فعلاً شمشیر را از نیام نمی‌کشد!

گفتگوی حجتی کرمانی با روزنامه "خرداد"

حجتی کرمانی مطابق معمول چنان می گوید و می نویسد که نه سیلی زندگان دیروز در زندان شاه را، در حد صور شبنامه های جدید بترساند و نه آنگونه که نو اندیشان مذهبی، او را از صف خود بدانند؛ گرچه در این میان تمایلیش بیش از آنکه به امثال آیت الله خزعلی باشد، به امثال اشکوری ها و کدیورها در جبهه روحانیون نواندیش است!

این تلاش برای حرکت در مرز دو جبهه و گهگاه یک پا به داخل زمین نواندیشان مذهبی گذاشتن را در این جملات زیر وی، در مصاحبه با روزنامه "خرداد" می توان کاملاً احساس کرد. آنجا که قسمت سوم مصاحبه خود، درباره خشونت و خشونت طلبی سخن می گوید و می گوید در عین احترام به آیت الله منتظری، از دوست قدیمی خود، یعنی "رهبر" دفاع کند:

«... بسیاری از طرفداران آیت الله منتظری، از گروه هایی که امروز به نام چپ اسلامی معروفند و من بسیاری از آن ها را مترقی و بعضی شان را خوش فکر می دانم، از جمله خود روزنامه خرداد و کسانی را که در روزنامه خرداد هستند، و بسیاری از روحانیان سرشناس که در طیف روشنفکری و دوم خردادی قرار دارند، پاره ای این ها به نظر من یک اشتباه بسیار بزرگ دارند. اشتباهی که در طرفداران تند و تیز و خشن و تشنج آفرین و مدعی طرفداری از رهبری هم وجود دارد. هر دو گروه به رهبری ضربه وارد می کنند. این ها مشترکاً به طور مستقیم و غیر مستقیم به نام دفاع از رهبری، کل روحانیت و کل نظام را تضعیف می کنند. بنظر من، هم این ها، یعنی گروه چپ افراطی و مخالفان سنتی و شخصی آیت الله خامنه ای که به خاطر رسوبات گذشته و حال با ایشان میانه خوبی ندارند، به همان اندازه مقصر هستند در تشدید این چیزها، که تشنج آفرینان و کسانی که اجتماعات را برهم می زنند... آن ضیافتی که آیت الله خامنه ای در ماه رمضان داشتند و همه روحانیان و گروه ها را دعوت کردند، راه خوبی بود. این دیداری که ایشان با جوانان مختلف گذاشتند و چهره های مختلف اجتماعی-سیاسی گاهی با ایشان صحبت می کنند راه خوبی هست. من خودم حاضرم حلقه بطنی شوم تا همه گروه های مختلف بتوانند با رهبر انقلاب رابطه پیدا کنند و این تقارن را از بین ببرند.»

حجتی کرمانی که تمایل خودش به محمد خاتمی را نمی تواند انکار کند، در باره مقاومت ارتجاع مذهبی در برابر برنامه های وی با احتیاط می گوید:

«... معتقدم که ما، یعنی روحانیان به طور کلی شناخت درست از جامعه نداریم. دلیل آن هم رخداد دوم خرداد است. روحانیت سنتی ما در برابر آقای خاتمی موضع گرفت در صورتی که آقای خاتمی خودش یک روحانی بود. اگر هیچ دلیلی برای این عدم شناخت نداشته باشیم همین واقعه دوم خرداد کافی است آن هم نسبت به کسی که خودش آیت الله زاده است و همه نسبت به اصالت و نجابت او اعتراف دارند. منتهی فقط به دلیل این که تفکرش تفکر نو هست و قائل به یک سری آزادی ها و گرایش های روشنفکرانه هست نتوانستند او را تحمل کنند و هنوز هم تحمل نمی کنند. یک عده ای مفسد و غرض ورز هم داخل آن ها رخته می کنند، مثل همین قتل هائی که به وجود آمد، یا درگیری های خیابانی که به وجود آمد.»

حجتی کرمانی، در این مصاحبه به سوالات بسیاری پاسخ می دهد، از جمله به سوالاتی در باره محاکمه کرباسچی، او در پاسخ به توزیع قدرت و فروت میان خانواده حکومتی، بصورتی زیرکانه مسائل مربوط به آستان قدس و بنیاد مستضعفان را مطرح کرده و می گوید:

«... بله، این تلقی هست و من آن را قبول دارم اما آیا این به خاطر پدرشان است یا به خاطر لیاقتشان؟ فرض کنید الان نازنه خان هاشمی یک چهره سیاسی شده صد برابر محسن هاشمی. خب، این را از پدرش دارد یا از خودش؟ درست است که امکانات دارد، اما لیاقت مال کدامیک است؟ اگر کسی لایق است باشد، اما اگر نالایق است بله آن وقت این حرف درست است. یا مسائلی که در مورد آستان قدس وجود دارد، اگر بی لیاقتی است یا خاصه خرجی است من این حرف را قبول دارم. نمونه اش خود آقای کرباسچی است. الان آقای کرباسچی از موقعیت آقای هاشمی از موقعیت خودش از هر موقعیتی که وجود داشت، یعنی از هر قدرتی که می توانست استفاده کرد به نفع کار شهرداری، البته خیلی ها با این کار مخالف هستند و او را محاکمه کردند. البته من محاکمه را گوش کردم و اگر خود من جای آقای محسنی اژه ای بودم او را تبرئه می کردم. چرا؟ زیرا اگر قرار است کرباسچی محاکمه و محکوم شود بسیاری دیگر هم باید محکوم بشوند. خود آقای هاشمی هم باید محکوم شوند، خود محسن رفیق دوست

هم باید محاکمه شود. اگر اینگونه خرج هائی که کرباسچی کرده محکومیت دارد، آقایان هم باید محکوم شوند. بنابراین کرباسچی را صرفیتش، استعدادش، کارآئی و قدرتش، آفرینندگی و خلاقیتش محکوم کرد. حالا مخالفان حاضر این مطلب را قبول کنند؟ حاضر نیستند.»

بخش مورد نظر ما در مصاحبه مفصل حجتی کرمانی با نشریه "خرداد"، بخش پایانی این گفتگوست که با تأخیر نسبتاً طولانی، نسبت به قسمت ماقبل آن منتشر شد. این قسمت، در عین حال بسیار کوتاه تر و فشرده تر از قسمت های دیگر است. بخش پایانی گفتگو به مسئله پایگاه اجتماعی-مذهبی رهبر اختصاص دارد و حجتی کرمانی با صراحت اشاره به موانعی می کند که اجازه همسویی رهبر با جنبش کنونی مردم ایران را نمی دهد. موانعی که ما در بالا و در بخش مربوط به انتخاب "رهبر" از سوی مجلس خبرگان رهبری، پس از درگذشت آیت الله خمینی کردیم. حجتی کرمانی این موانع را فقط مذهبی می بیند، در حالیکه ریشه های بسیار جدی و قوی این موانع در ترکیب طبقاتی و گرایش های سیاسی-طبقاتی حاکمیت در جمهوری اسلامی است. این بخش از گفتگوی حجتی کرمانی را در زیر می خوانید:

«... روحانیت سنتی متأسفانه زیاد از حد از آیت الله خامنه ای خرج خود کرده است و می کند. متأسفانه در جامعه هم این خرج ها جا افتاده است. این ها از رهبری کم کردند در حالی که به خودشان هم اضافه نکردند. ایشان اصولاً از تبار روشنفکران دینی و روحانی است، اما متأسفانه شرایط را طوری ساخته اند که از ایشان یک چهره سنتی و خشن و طرفدار جمود، تبحر و عدم پیشرفت ساختند.»

خبرنگار روزنامه خرداد، با احتیاط و زیرکانه می پرسد:

- فکر نمی کنید ظرافت بیشتر در کار هست و مردم به دقت نظارت می کنند؟

حجتی کرمانی پاسخ می دهد:

«... روحانیت چه در زمان امام و چه در زمان حال همچنان سنتی مانده است. امام چند نفر را از حیث وجه روحانی و از نظر قدرت و جذب هم وزن داشت؟ ایشان فوق این مسائل بود، اما دو سه فتوا داد در باره موسیقی، شطرنج و ... علمای درجه یک مخالفت کردند و در خیلی جاها علیه امام صحبت کردند. امکان ندارد آیت الله خامنه ای بخواهند در شرایط موجود یک کاری مثل کار امام بکنند. مسائل سیاسی را هم از همین زاویه ببینید! کسانی که توقع دارند آیت الله خامنه ای به روحانیت سنتی پشت و آنها را ترک بکند، این به آن معنی است که پایگاه قدرت خودش را نابود کند! و پایه نفوذ خود را چند طلبه جوان و روشنفکران امروزی که همان طور که گفتیم پل لائیک ها و پل روشنفکران شده اند، قرار بدهد. این قبول نیست، درست هم نیست. یعنی بافت سنتی روحانیت ما طوری است که توقع این که آیت الله خامنه ای از روحانیت سنتی ببرد و بیاید همانند امام که در فتوای خود ژست روشنفکری خود را نشان داد و از کسی تترسید و چهره روشنفکری بگیرد، نمی شود و هیچ عاقلی این کار نمی کند، از نظر سیاسی هم این درست نیست. ستمی که به آقای خامنه ای می شود از این راه است. اگر عیبی در دستگاه رهبری هست یا توری وابستگی ایشان هست، برویم بگوئیم و خودمان در آنجا مشغول کار شویم، نه اینکه از آنجا ببریم.»

خبرنگار خرداد از هوشیاری و نظارت مردم سخن می گوید، حجتی کرمانی در مقام توجیه سمت گیری سیاسی رهبر طی ۸ سال گذشته، در همان تناقضی گیر می کند، که مدافعان ولایت مطلقه در آن گیر کرده اند: رهبر پاسخگو به مردم، یا رهبر پاسخگو به روحانیت سنتی؟!

جنبش روزنامه "تساو" در مقاله ای با عنوان "آیا جنبش مدنی ایران بازگشت پذیر است؟" در شماره ۲۶ خرداد خود نوشت:

«... اوج گیری جنبش مدنی ایران، بعد از دوم خرداد، تقاضای نهفته احقاق حقوق سیاسی، اجتماعی مردم را که در قانون اساسی بدانها تصریح شده است، به عرصه عمومی جامعه گشاد و آنچه را که قبل از آن سال ها در محافل روشنفکری-دانشگاهی و حوزوی مطرح بود تبدیل به یک خواست عمومی کرد. پس از دوم خرداد بارها از زبان روشنفکران شنیده شده که این جنبش بازگشت ناپذیر است. اگرچه این نتیجه گیری در یک سطح، یعنی افزایش

آگاهی های جامعه و خواست عمومی مردم صحیح است، اما در سطح دیگر، یعنی ساختار جامعه و حکومت قابل تأمل به نظر می آید و به میزان تحمل و پذیرش حکومت و حاکمان بستگی دارد.

مبارزه تئوریک

در سنگر مبارزه سیاسی!

پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، لنین کتاب "ماتریالیسم و امپیریو کریتیسیسم" را نوشت، که در ماه مه ۱۹۰۹ انتشار یافت. کتابی فلسفی در بجهت نبرد سیاسی!

وظیفه‌ای که او، پس از شکست در برابر خود قرار داده بود، تجدید سازمان جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه بود برای مبارزه آینده بود. پاسخ به سردرگمی تئوریک ناشی از شکست موقت، براهیت تاریخی این اثر فلسفی لنین می‌افزاید. او در این کتاب با سلاح فلسفه و "پلیمیک فلسفی" در عالی‌ترین سطح آن به مصاف با نظراتی رفت که امکان شناخت ریشه‌های آن، بدلیل سردرگمی ناشی از شکست نفی می‌شد. لنین شناخت واقعیت را - به عنوان پیش‌شرط خروج از بحران - بعنوان یک ضرورت اثبات کرد. او با پوشیده نگاه داشتن جنبه‌های ناخوش آیند واقعیت مبارزه کرد و در عین حال به ستیز با نظرات انحرافی بزرگ شده برخاست.

آگاهی از مباحث این کتاب و انگیزه نوشتن آن، در شرایط امروز ما که همچنان بحث در میان "چپ" درباره تعریف سوسیالیسم پس از ضربات وارده به جنبش سوسیالیستی در سطح جهان و شکست گفتمانی دومین کوشش بشریت ترقی خواه برای رهایی از استثمار و ستم ناشی از روابط تولیدی حاکم بر جامعه همچنان ادامه دارد اهمیتی خاص دارد.

یکی از جوانب عمده سردرگمی تئوریک در تعریف Definition سوسیالیسم، به‌ویژه نقض اسلوب بررسی مارکس و انگلس برای دستیابی به تعریف محتوی سوسیالیسم علمی است. تعریف سوسیالیسم به مثابه جامعه‌ای که در آن استثمار انسان از انسان برمی‌افتد، بیش از آنکه از موضوع هومانیتیستی و انسان‌دوستانه فلسفه ماتریالیست-دیالکتیکی بنیان سوسیالیسم علمی ناشی گردد، نتیجه بررسی علمی روابط تولیدی در نظام سرمایه داری است. این فعالیت عظیم و دوران ساز بنیان سوسیالیسم، که عمدتاً محتوای "گاپیتال" را تشکیل می‌دهد، می‌آموزد که پایان بخشیدن به استثمار انسان از انسان*، تنها از طریق براندازی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید عمده اجتماعی و برقراری مالکیت اجتماعی بر آنها ممکن است.

بدین ترتیب می‌توان تنها کوشش‌هایی را در راستای توسعه و رشد مارکسیسم دانست، که با استفاده از اسلوب علمی بررسی واقعیت، به این پرسش، با توجه به داده‌های جدید علوم و به ویژه تجربه ناموفق گذشته جنبش سوسیالیستی در اروپا، پاسخ نوینی بدهد.

برسر این نکته توافق وجود دارد که عدم توانایی کشورهای سوسیالیستی سابق در ارتقای دموکراسی بورژوازی به سطح دموکراسی سوسیالیستی، مانع اساسی و بنیادی ایجاد شرایط تعیین سرنوشت تولیدکنندگان توسط خود آنها در این کشورهاست. از جمله در چگونگی توسعه همه شئون اجتماعی و تثبیت دستاوردها. فقدان دموکراسی سوسیالیستی، برنامه‌ریزی تولید اجتماعی را به وسیله‌ای برای تثبیت قدرت بوروکراتیک تبدیل کرد. با این درس پراهمیت از اشتباه گذشته است که جا، مقام و محتوای دموکراسی در نبرد برای ایجاد جامعه سوسیالیستی از وزن بسیار بالایی برخوردار می‌گردد. باوجود این نباید کوچکترین تردیدی در بین مبارزان چپ و به‌ویژه مدافعان سوسیالیسم علمی وجود داشته باشد، که ابزار "دموکراسی" در این نبرد وسیله‌ایست بی‌همتا برای رسیدن به هدفی که محتوای طبقاتی آن را زیربنای اقتصادی-اجتماعی برپایه مالکیت اجتماعی بر ابزار عمده تولید و زمین در جامعه تشکیل می‌دهد.

بدیهی است که محدود ساختن مالکیت اجتماعی به «مالکیت دولتی» و یا تبدیل درک علمی از تولید برپایه برنامه‌ای واقعی‌نانه و بر پایه توجه همه‌جانبه به اولویت‌های ناشی از دیالکتیک نیازها و امکانات مراحل رشد جامعه مجاز نیست. ایجاد یک مرکز «برنامه‌ریزی دولتی» نشان داد که نمی‌تواند مشخصه محو استثمار انسان از انسان، به مثابه مشخصه هیت جامعه سوسیالیستی باشد. همانگونه که دیده شد، چنین شیوه‌ای نشان پابندی به اصول پایه‌ای تئوریک و اسلوب پژوهش در سوسیالیسم علمی نیست.

آیا از این درس‌های تاریخی، چپ ایران که همچنان درگیر بحث پیرامون هویت چپ، سوسیالیسم و دلائل فروپاشی است، آنچه را ضرورت دارد، آموخته است؟ بطور نمونه در نشریه "راه کارگر" در شماره ۱۵۹ (فروردین ۱۳۷۸) محمد رضا شالگونی در انتقاد به «کمونیسم شوروی» از جمله می‌نویسد: «مثلاً اکنون دیگر غالب جریان‌های هوادار سوسیالیسم می‌پذیرند که دولتی شدن و برنامه‌ای شدن کامل اقتصاد و مخصوصاً هدایت آن از یک مرکز برنامه‌ریزی واحد، نه تنها لازمه سوسیالیسم نیست، بلکه با بسیاری از ارزش‌های سوسیالیستی (مانند دموکراسی مشارکتی، خودمدیریتی مردم، کنترل توده‌ای قدرت سیاسی و...) مبادینت دارد. یا کم نیستند جریان‌هایی که اجتماعی شدن مالکیت را ضرورتاً به معنای نفی کامل بازار نمی‌دانند، یا جریان‌هایی که خودبستگی اقتصادی (autarky) را مصیبتی می‌دانند که به رشد ناسیونالیسم، محلی‌گری، دولت‌گرایی و حتی تاریک اندیشی دامن می‌زند. او سپس با نامیدن خود به عنوان نماینده «چپ ایران» و ظاهراً از سر بی‌اطلاعی ادامه می‌دهد: «البته چپ ایران هنوز به این بحث‌ها نپرداخته، اما پژواک جهانی آن‌ها را بی‌تردید دریافت می‌کند.»**

روشن است، که انتقاد به «دولتی شدن» و «برنامه‌ای شدن» و یا توجه به نظرات مارکس درباره نقش بازار سوسیالیستی، و یا نفی اقتصاد بسته «محلی‌گرا» و... پاسخ چگونگی شکل مالکیت بر ابزار تولید در جامعه سوسیالیستی، و مهمتر به معنای نفی ضرورت اجتماعی بودن آن نیست.

ضرورت برقراری مالکیت اجتماعی بر ابزار عمده تولید، به مثابه شرط ضروری برقراری سوسیالیسم، نتیجه‌گیری دوران ساز شناخت روند روابط تولیدی حاکم در طول تاریخ است. سوسیالیسم، به مثابه جامعه فاقد طبقات متخاصم که در آن استثمار انسان از انسان برافزاده است و شرط رشد هر انسان، شرط رشد کل جامعه است، در تضاد با وظیفه مارکسیست‌ها در دوران کنونی و آینده نیست.

کشانین بحث به صحنه‌های نامربوط و از این طریق ایجاد تشتت تئوریک و فلسفی در طیف "چپ"، کمک به «چپ در دوران گسست و گذار» نیست.*** در این مورد و در مورد ضرورت برقراری مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید در سوسیالیسم، اتفاقاً نه در صحنه جهانی و نه نزد حزب توده ایران، ناروشتی و تشتت نظری وجود ندارد. چنین ادعایی در بهترین حالت ناشی از بی‌اطلاعی است.

* استثمار نیروی کار در روند تولید از طریق تصاحب آن بخش از تولید عملی می‌گردد، که صاحب ابزار تولید و خریدار نیروی کار پروتو، برای آن دستمزدی نمی‌پردازد و آن را به رایگان تصاحب می‌کند.

** یکی از عرصه‌های فعالیت ایدئولوژیک دوره دوم "راه توده"، اتفاقاً بر همین محور بوده است و این نوع مباحث بارها و از همان نخستین شماره‌های این نشریه به بحث گذاشته شده است، که باز می‌گردد به ۷۶ سال گذشته. یعنی سال‌هایی که اکثریت مطلق سازمان‌های چپ ایران ساز جمله راه کارگر- کمترین نیامتی به این نوع بحث‌ها نداشتند.

*** عنوانی که آقای شالگونی به عنوان تیر مقاله خود انتخاب کرده است

سردرگمی تئوریک آغاز سردرگمی سیاسی!

راه کارگر، در همین شماره خود نظرات یکی از رهبران خود را منتشر می‌کند. محمد رضا شالگونی تئورسین این سازمان ادعا می‌کند: «جمهوری اسلامی ذاتاً یک نظام سیاسی رفم‌ناپذیر است.» [۱]

اول- این بیان از نظر تئوریک نادرست است؛

دوم- این بیان از نظر سیاسی سردرگمی ایجاد می‌کند.

اول- نادرستی تئوریک [۲]

«رفم‌ناپذیر» بودن یک نظام سیاسی از نظر تئوریک به چه معناست؟ برای پاسخ به این پرسش باید ابتداء روشن ساخت، که «نظام سیاسی» و «رفم» در مارکسیسم به چه مفهوم است؟

مارکسیسم، «نظام سیاسی» را رونمای حاکمیت طبقاتی در جامعه تعریف می‌کند. «رفم» و یا تغییرات تدریجی در هر پدیده، آن بخش از وجود، رشد و تکامل پدیده را دربر می‌گیرد، که در آن تضادهای آشتی‌پذیر موتور تغییرات و تکامل هستند. در این مرحله پدیده در کلیت خود پابرجاست، نظم درونی آن حفظ می‌گردد، تغییرات نامحسوس، صوری و کمی هستند. این مرحله را اغلب با تغییرات درجه گرمای آب تا رسیدن آن به مرحله جوشش (در شرایط فشار اتمسفری معمول) در ۱۰۰ درجه سانتی‌گراد تشبیه می‌کنند. این مرحله از رشد هر پدیده را مرحله رشد

اشاره دیگر [۴] انجام شود. اما اکنون صحبت بر سر آن عمل انقلابی و شکل اجرای آن در لحظه معین تاریخی نیست، بلکه صحبت بر سر آنست که تا رسیدن به آن مرحله، ایران اکنون کدام مرحله را می گذراند و سیاست امروز گردان های مختلف حامی تغییرات، از جمله چه غیر مذهبی و به ویژه چه مارکسیست، چه باید باشد؟

نویسنده بعد از رد «رفرمیسم» - به کمک نقل قول هایی از لنین - حکم به «تدارک عملی سرنگونی» می دهد. بلافاصله بعد از صدور چنین حکمی اما آنرا تعدیل کرده و اعلام می کند که جنبش تنها «دوره گذار به موقعیت انقلابی» را می گذراند و اذعان می کند که «هنوز چنین موقعیتی [موقعیت انقلابی] بوجود نیامده» است. پس از همه این نوسان ها، برای تدارک «دوره گذار» پیشنهادهایی که «تاکتیک های توده ای» نامیده می شوند، مطرح می شوند. پیشنهادهایی که با کمی تدلیق می توان با آن موافقت داشت: «پلاتفرم جسر و رادیکال»، «ضرورت علمیت» جنبش و «اجتناب از مصاف نابرابر». پیشنهادهایی که جملگی ویژگی شیوه های نبرد در مرحله تغییراتی تدریجی-رفرمیستی را دارد هستند.

پیشنهاد «تاکتیک های توده ای» از موضع حفظ شعار «سرنگونی» جمهوری اسلامی و برپایه برداشت «انقلاب مداوم» تروتسکی مطرح می شود، تا بظاهر «رفرمیسم» نفی شود و این نتیجه به ظاهر انقلابی (و صد البته چه ناپایانه) گرفته شود، که «لااقل در شرایط کنونی، پلاتفرم خاتمی شانس پیروزی ندارد» [۵] البته و بدون تردید این موضع نمی تواند این امر را پنهان دارد، که واقعیت نبرد مردم ایران در دوران کنونی قادر به ایجاد تغییرات کمی و تدریجی در ایران بوده است و «خاتمی» آنقدرها هم در تحمیل تغییرات تدریجی بی شانس نبوده است. بر چنین موضعی نام دیگری جز «چپ روی» و «انقلابی نمانی کودخانه» می توان گذاشت؟

این درست است، که هزینه تصحیح سیاست های نادرست سنگین است، اما هرگز بدانده تاون چپ روی سنگین نیست و این امر، نزد کسانی که خود را معتقد به ایدئولوژی مارکسیسم می شناسند، ابتدا از تصحیح تئوریک نظرات آغاز می شود.

۱- نگاه شود به مقاله «مردم باید به میانه میدان بیایند» در «راه کارگر» (شماره ۱۵۹، فروردین ۱۳۷۸).

۲- نویسنده مقاله (محمد رضا شاکونی) با استفاده از منابع مارکسیست-لنینیستی و آثار لنین به اثبات نظرات خود پرداخته است، ولذا باید براساس این پابندی، به استدلال پرداخت.

۳- برخی از نیروهای چپ ایرانی با تمایلات سوسیال دمکراتیک مثله انقلاب را به «قبضه ماشین دولتی ... و درهم شکستن آن» محدود می کنند و آن را در برابر اصلاحات قوام می دهند. «ملیحه محمدی» در نشریه «کار» ارگان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) شماره ۲۰۸ (۵ خرداد ۱۳۷۸) با طرح این نکته و به منظور شرکت در بحث برای تنظیم اسناد کنفره آینده سازمان اکثریت، می نویسد: «نگاه ما به مثله کسب قدرت سیاسی و چگونگی حضور مردم در این پدیده باید روشن شود. آیا قدرت سیاسی را با قیام "توده ها" باید بدست آورد، یا نه، از طریق مبارزه حزبی میان احزابی که تمایلات و اراده آگاهانه مردم را "نماینده می حکموت" می کنند؟ او که به ظاهر در دفاع از این تر برخاسته است، که در شرایط کنونی ایران، شعار سرنگونی نادرست است و باید از طریق مبارزه مسالمت آمیز به اهداف خود در ایران رسید، در ادامه می نویسد: «اگر حکم اول پاسخ این پرسش است، ما یک حزب انقلابی هستیم و استراتژی ما بر سرنگونی استوار می شود. و اگر پاسخ دوم جواب پرسش ماست، ما یک حزب اصلاح طلب و رفرمیست هستیم» او درحضر کلیات نظرات یش از انقلاب سازمان، چنین ادامه می دهد: «و تا زمان زیادی نمی توان چنین پرسش خطیری را در مقابل احتمال درستی هر دو جواب، درواقع بی جواب گذاشت... [زیرا] برای سرنگونی باید قیام را تدارک کرد [سپاهک]؟ و برای اصلاحات و رفرم باید نهادهای و روندهای آن را تدارک دید و هرگز نمی توان دو امر نقیض یکدیگر را با هم در برنامه عمل گذاشت...»

صرفنظر از آنکه خانم محمدی متاثر از اشتباه «نبرد مسلحانه» هم استراتژی و هم تاکتیک، به درستی به نفی این شیوه جدا از جنبش توده ای حکم می راند، صرفنظر از آنکه او شکل عمل انقلاب revolutioner Akt را بجای محتوای آن عنوان می کند، و بالاخره صرفنظر از آنکه او دفاع خود از ضرورت پشتیبانی از تغییرات تدریجی و رفرمیستی در ایران دوران کنونی را بر پایه این واقعیت قرار نمی دهد که ایران اکنون مرحله رشد تغییرات تدریجی و نه انقلابی را می گذراند، برای این بحث شایسته برجسته ساختن است، که او از موضع سوسیال دمکراتیک، انقلاب و رفرم را در برابر هم قرار می دهد و نه آنکه آنها را بخش های ضروری روند واحد رشد جامعه بداند.

۴- مبارزه برای دستیابی به آزادی ها وسیله ای است برای جابجایی قدرت حاکمه از دست بخش هایی از طبقات حاکمه به دست بخش هایی دیگر. نیاز به تاکید نیست، که روند رشد جامعه ایرانی، با این جابجایی قدرت و طبقات پایان نخواهد یافت و انقلاب از هیچ دستوری حذف نمی شود.

۵- اگر «رفرمیسم» در شرایطی دیگر شانس پیروزی دارد، آن شرایط کدام است؟

تدریجی (در جامعه، رفرمیستی) نامیده می شود. این مرحله جزئی تفکیک ناپذیر از رشد پدیده در کل خود است. برخلاف فلسفه ایده آلیستی و جریان های ریزیزوینیستی (مثلا سوسیال دمکراسی در جنبش کارگری) که انقلاب را بعنوان شکل حل تضاد آشتی ناپذیر در هر پدیده نفی می کنند، مارکسیسم تغییرات انقلابی و تدریجی را در روند رشد هر پدیده، تفکیک ناپذیر می داند و نفی هیچ کدام از این دو مرحله را ممکن نمی داند [۳].

بدین ترتیب هیچ مارکسیستی نمی تواند با تئوری «رفرم ناپذیر» بودن یک نظام اجتماعی توافق داشته باشد. چنین برداشتی، از نظر «تئوریک» مضمون رویشایی «نظام سیاسی» در جمهوری اسلامی به مثابه جامعه ای طبقاتی، را نفی می کند، و از نظر فلسفی، دیالکتیک مقوله گذار از کمیت به کیفیت را، بکارگیری صفت «ذاتا» در حکم فوق، تنها تاکید است بر یک ارزیابی نادرست تئوریک.

همچنین، گفته می شود وزن مخصوص طبقات و انتشار ارتجاعی در ساختار جمهوری اسلامی، و به عبارت دقیقتر تناسب قوای حاکم بر جامعه طبقاتی ایران، در لحظه کنونی آنچنان به سود نیروهای ارتجاعی است، و این نیروها بنا به فاکت های موجود آنچنان مصمم به حفظ موقعیت خود هستند، که انتظار کوچکترین عقب نشینی را نمی توان از آنها داشت و باید وضع موجود در ایران را در لحظه حاضر «رفرم ناپذیر» ارزیابی کرد. چنین برداشتی را - که البته با واقعیت نبرد مردم و پیروزی های اگرچه محدود بدست آمده در انطباق نیست - حتی نمی توان به معنای فلسفی، نفی امکان تغییرات تدریجی و امکان تحمیل رفرم به ارتجاع در جمهوری اسلامی ارزیابی کرد. برداشتی که آشکارا با واقعیت نبرد جاری در ایران و تحمیل برخی عقب نشینی های محدود به ارتجاع در تضاد است. البته، دشوار بودن مبارزه و پیشروی آهسته و سخت جنبش قابل انکار نیست. در این مورد تنها می توان از شرایط سخت نبرد سخن گفت، نه در رد و انکار آن. یافتن شیوه های مناسب، که در آن صبر انقلابی با جسارت انقلابی تلفیق شود، بخش مرکزی دشواری این نبرد است.

دوران سخت «نبرد دورانی» را زنده یاد آحسان طبری «تحت عنوان «مرحله دوم نبرد بین نو و کهن» اینگونه تشریح می کند: «در این مرحله تناسب قوا هنوز در بخش های بسیاری بسود ارتجاع است و نیروی نو با هشپاری انقلابی تنها زمانی به مقابله رودرو با کهن برمی خیزد که بر موقیت خود مطمئن است.»

بنابراین گارپایه های تئوریک، نمی توان کم حوصلگی خود را در کارپایه های ضد تئوریک و نادرست ارائه کرده و ضمن نفی فلسفی مرحله تغییرات تدریجی در مرحله کنونی جنبش مردم ایران، جمهوری اسلامی را «ذاتا» پدیده ای استثنائی و «رفرم ناپذیر» معرفی کرد.

رفرم ناپذیر دانستن پدیده ها به علت «ذاتی» و یا به هر علت دیگری، از نظر تئوریک به معنای پذیرفتن این امر است، که رشد پدیده تنها از مراحل جهشی و انقلابی می گذرد. چنین برداشتی کارپایه تئوریک نظریه «انقلاب مداوم» permanent تروتسکی است. به نظر او برای حفظ انقلاب اکثر ضروری بود، از طریق کشاندن انقلاب به کشورهای دیگر از یک سو و اقداماتی برهمین منوال در کشور، انقلاب را به پیش تازاند و از این طریق آن را حفظ کرد. نظریه همین اندیشه های مغرب و خرده بورژوازی در سال های اول پیروزی انقلاب ایران نیز شاهد بودیم و یکی از انگیزه های ادامه جنگ با عراق نیز در همین تئوری نهفته بود. تئوری مغربی که هنوز هم در جمهوری اسلامی طرفدارانی در میان ماجراجوترین و کم تعقل ترین لایه های بنده جمهوری اسلامی (مانند بسیج، انصار حزب الله و...) نموده و پروژه های دارد.

با روشن شدن نادرستی برخی جوانب عمده تئوریک ادعای «جمهوری اسلامی ذاتا نظام سیاسی رفرم ناپذیر است»، نگاهی نیز به سردرگمی سیاسی ناشی از این موضع تئوریک-فلسفی نادرست بیاندازیم.

دوم- سردرگمی سیاسی

نویسنده و کاشف «رفرم ناپذیری...» در جمع بندی نظرات خود چنین نتیجه می گیرد: «شرایط کنونی ایران، شرایط مساعدی برای رفرمیسم نیست و حفظ و تقویت رژیم از طریق اصلاحاتی در چهارچوب موجودیت امکان ناپذیر است.» این نتیجه گیری سیاسی تنها در ظاهر با تر فسق همخوانی دارد، زیرا در متن خود، بر نفی امکان رفرم در جمهوری اسلامی پای نمی فشارد. نویسنده می نویسد «شرایط کنونی ایران مساعد برای رفرمیسم نیست»

«رفرمیسم»، به مفهوم آنکه تنها از طریق رفرم می توان رشد بدون مرز پدیده ها را تامین کرد، البته نه تنها در «شرایط کنونی ایران»، بلکه همیشه و در سراسر جهان فائده «شرایط مساعد» است.

البته با این تر می توان به این صورت موافقت داشت، اگر گفته شود که گذراندن مرحله تغییرات تدریجی در ایران در مرحله کنونی، بدون هیچ تردیدی به معنای نفی ایجاد شرایط انقلابی در آینده نیست.

در این صورت تغییر شرایط «زیربنایی» در جمهوری اسلامی، صرفنظر از شکل تحقق آن، تغییری انقلابی خواهد بود. این تغییر باید از طریق تغییر ترکیب طبقاتی حاکم و جابجایی قدرت از سرمایه داری واسطه و دلال به نفع طبقات و

ثروت نهفته در معادن یوگسلاوی

منبع نشریه UZ، ارکان مرکزی حزب کمونیست آلمان
(۲۸ مه ۱۹۹۹)
ترجمه: م. معتمد

نویسنده آمریکایی "Sara Flounders" گزارش زیر را در اواخر سال گذشته تهیه کرد که اخیر توسط سازمان "Global Reflexions Foundation" منتشر شده است.

اکنون یوگسلاوی بمبارن می‌شود. از آنجائیکه از معادن موجود در کوزوو به هیچ‌وجه صحبتی در میان نیست، گزارش خانم "فلوندرز" هنوز با ارزش است و تازگی خود را از دست نداده است:

جنگ‌ها ریشه اقتصادی دارند و جنگ کوزوو که آتش آن وسعت یافته از این امر مستثنی نیست. چرا به یکباره میلیون‌ها دلار سلاح‌های الکترونیکی پیشرفته و مدرن از طرق ایالات متحده و آلمان در اختیار ارتش به اصطلاح آزادی‌بخش کوزوو قرار گرفت؟

در گزارش نیویورک تایمز گزارش‌نویس ویژه بالکان "کریس هدگس" در ۱۱ ژوئیه سال ۱۹۹۸ انبار مهمات جدید او.ج.ک. (KLA) - جدیدترین موشک‌های ضدتانک و ضد هوایی - را تشریح می‌کند. وی تأیید می‌کند که او.ج.ک. در خارج از صربستان به گونه‌ای خستگی‌ناپذیر آموزش دیده و با پول و اسلحه تغذی می‌شود. سربازان شورشی مجهز به اونیفورم کامل، با آرم سیاه و سرخ او.ج.ک. با جیب‌های پر از دسته‌های اسکناس‌های آلمانی در تهرکنند! نشانه‌هایی وجود دارد حاکی از آن که از زمان ورود ده‌ها سرباز سابق که بصورت پیمانی به خدمت بازگشته‌اند و همچنین مسلح شدن گروه‌های اوباش و ولگردان، این سازمان به یک نیروی نظامی متشکل از هزاران جنگجو تغییر شکل داده است.

در واقع او.ج.ک. ارتش مشتمل بر حقوق‌بگیرانی است با منابع مالی غیرعلنی. منتهاست که از ارتباطات این ارتش با سازمان‌های اطلاعاتی ایالات متحده و آلمان صحبت می‌شود. در آمریکای لاتین چنین ارتشی و باند مسلحی را "کوترا" می‌نامند.

رسانه‌های گروهی اغلب کوزوو را به عنوان یک منطقه کوهستانی پرت و دور افتاده، فقیر و بدون مواد خام معرفی می‌کنند. بر این اساس می‌بایستی این تفکر در ذهن‌ها ایجاد گردد که گویا این منطقه فقط برای ساکنین آن جالب و حیاتی است. بدین ترتیب طی شش ماه گذشته "نیویورک تایمز" چندین گزارش از "کریس هدگس" را منتشر نموده است. وی فقط یکبار در ۸ ژوئیه سال ۱۹۹۸ در مورد ثروت واقعی کوزوو یعنی مجتمع معدنی "Stari Trg" گزارشی منتشر کرد. با خواندن این گزارش خواننده بطور مختصر متوجه می‌شود که جنگ ایجاد شده با انگیزه‌های بسیار پر قدرت اقتصادی و بیش از آنچه که ادعا می‌گردد به وقوع پیوسته است. دیدار (Hedges) از معادن "Stari Trg" چشم‌ها را به روی واقعیت‌ها گشود. او از رگه‌های درختان ملو از سرب، روی، کادمیوم، طلا و نقر در "Stari Trg" گزارش داد. براساس گزارش وی مجتمع معدنی Trepca با ارزش‌ترین قطعه در تمام بالکان می‌باشد و ارزش آن حداقل ۵ میلیارد دلار تخمین زده شده است.

"نواک بچلیک"، رئیس معدن "Stari Trg" معتقد است که «جنگ در کوزوو برای دستیابی به معادن موجود در منطقه است و نه برای چیز دیگر. این منطقه کویت صربستان است - قلب کوزوو ... مضاف بر آن ۱۷ میلیارد تن ذغال در رگه‌های موجود در کوزوو انباشته شده». تمام جهان می‌داند که پنتاگون تا چه حد حاضر بود برای کنترل کویت نفت خیز به هر اقدامی دست بزند. تمام جهان توانست به آسانی این مسئله را در جنگ علیه عراق ببیند.

ولی به ثروت عظیم معادن کوزوو نه توسط فرستاده آمریکایی سازمان ملل "ریچارد لولبراک"، نه توسط رئیس جمهور آمریکا و نه ژنرال‌های پنتاگون هرگز حتی اشاره‌ای نیز نشده است. آنها پیوسته از «حق تعیین سرنوشت» برای آلبانی‌تبارهای کوزوو صحبت می‌کنند. البته آنها هرگز روشن نمی‌کنند که یک چنین حقی که ایالات متحده برای احقاق آن در تلاش است، به چه معنی است. به عبارت دیگر استعمار تحت پوشش "رهانی"، یعنی همان کاری که صد سال قبل ایالات متحده آن را در پورتوریکو، کوبا و فیلیپین به اجرا درآورد.

کاوشی در اینترنت برای یافتن گزارش‌هایی در مورد معادن کوزوو - مجموعه معدنی "Stari Trg" و در مقام دوم "Trepca" - انتشار مقاله "کریس هندکس" و همچنین یک یادداشت کوچک در "وال استریت ژورنال" در ۲۲ ژوئن

۱۹۹۸ را بدنبال داشت. در غیر اینصورت گزارش‌هایی این چنین فقط در مجلات تخصصی برای متالورژی قابل دست‌یابی می‌باشد.

چرا و چگونه این اطلاعات تعیین‌کننده توانستند در تمامی بحث‌های مربوط به حوادث کوزوو سانسور و از قلم انداخته شوند؟ همانگونه که کویت و دیگر کشورهای نفتخیز حاشیه خلیج (فارس) بعنوان صحرایی غیر حاصلخیز معرفی شدند. ارزش کوزوو تنها در ثروت نهفته در معادنش خلاصه نمی‌شود. "Hedges" ادامه می‌دهد: «معدن "Stari Trg" و انبارهایش توسط معادن آهن، هفده کارگاه ریخته‌گری فلزات، ایستگاه‌هایی برای محموله‌ها، ریل‌ها، یک ایستگاه نیرو و همچنین بزرگترین شرکت باتری سازی کشور احاطه می‌شوند».

نیروی کار میلیون‌ها کارگر از تمام قسمت‌های یوگسلاوی سوسیالیستی این مجموعه معدنی را به آن جایی رساند که امروز هست. این ارزش نیروی کار بود که در پیدایش و تکامل این مجموعه سرمایه‌گذاری شد و به این خاطر، این مجموعه نه فقط به کسانی که در کوزوو زندگی می‌کنند، بلکه به کارگران تمام یوگسلاوی تعلق دارد.

در شبکه اینترنت تحت آدرس "www.yugoslavia.com" منطقه صنعتی "Trepca" بعنوان غنی‌ترین معدن سرب و روی در اروپا معرفی می‌شود. ذغال قهوه‌ایی [در واقع پیش ماده ذغال سنگ م] که در رگه‌های کانی کوزوو وجود دارد بر اساس محاسبات متخصصین برای ۱۳ قرن آینده کفایت می‌کند. این منطقه از نظر ظرفیت تصفیه سرب و روی در مقیاس جهانی در مقام سوم قرار دارد.

کارگران معدن ۲۴ ساعته کار و در شیفت‌های شش ساعته کار می‌کنند. بر اساس داده‌های ریاست معدن "Bjelac" در سه سال اخیر ۲۵۲۸۱۲۴ تن سرب و روی خام (ناخالص) استخراج شده که از آن میزان ۲۸۶۵۰۲ تن سرب و روی خالص تصفیه شده است. علاوه بر آن‌ها ۱۳۹۷۸۹ تن سرب، روی، کادمیوم، نقره و طلای خالص استخراج شده است.

با وجود اینکه اکثریت کسانی که اخبار را دنبال می‌کنند هرگز در طول زندگیشان چیزی راجع به "Stari Trg" شنیده‌اند، این منطقه از دو هزار سال قبل منطقه‌ای مهم و اغلب در تصاحب مالکین متفاوت بوده است.

منطقه "Stari Trg" دارای ثروت افسانه‌ای است. بیش از دو هزار سال است که در این منطقه فلزات کمیابی چون طلا، نقره و ... حفاری و استخراج می‌شود. ابتدا توسط یونانیان و بعدها توسط رومی‌ها. این معادن بزرگترین فتح فاشیست‌های آلمانی بود. زمانی که آنها بالکان را به تصرف کردند رگه‌های معدنی را از دست بریتانیایی‌ها درآوردند. نازی‌ها باتری‌هایی را که در این منطقه تولید می‌شدند برای به حرکت درآوردن زیردریانی‌هایشان بکار می‌بردند. هنوز هم باتری ویژه زیردریایی در این منطقه تولید می‌شود. سود حاصل از این رگه‌های معدنی از نظر اقتصادی برای جمهوری یوگسلاوی دارای ارزش حیاتی فوق‌العاده است.

محاصره اقتصادی صربستان و مونته‌نگرو - دو جمهوری باقی مانده یوگسلاوی - توسط ایالات متحده و سازمان ملل فشار اقتصادی به این کشور فوق‌العاده شد و خسارات فوق‌تصور به این کشور وارد گردید. بدون دریافت وام برای سرمایه‌گذاری و بدون کمک‌های مالی در صنعت، واردات و صادرات، اقتصاد کشور رو به نابودی است.

تورم باعث نابودی ارزش کشور و سقوط آن شد. حتی معادنی که زمانی بیشترین تعداد کارگران را دارد و بزرگترین مرکز کار در این استان بودند تحت تأثیر این شرایط وخیم قرار گرفتند.

در تمام این ده سال که اقتصاد بازار سرمایه‌داری در کشورهای سوسیالیستی سابق اروپای شرقی و در اتحاد جماهیر شوروی سایه گسترده‌اند، یوگسلاوی سوسیالیستی سعی کرد در مقابل خصوصی‌سازی صنعت، مواد خام و ذخایر معدنی‌اش مقاومت کند. برای درهم شکستن این مقاومت کشورهای امپریالیستی غربی نقش اصلی را در از هم پاشیدن یوگسلاوی بازی کردند.

این مجموعه عظیم، مشتمل بر معادن، تصفیه خانه‌ها، جاده‌ها، کانال‌کشی‌ها و مراکز نیرو در کوزوو بدون شک یکی از ارزش‌های بزرگی است که هنوز به چنگ سرمایه بزرگ مالی ایالات متحده و اروپا نیافتاده است.

هم اکنون صنعت مسود خام و ذخایر معدنی، خطوط ارتباطی و مراکز تولید نیروی اتحاد جماهیر شوروی سابق، کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی و همچنین جمهوری‌های جدا شده یوگسلاوی به سرعت خصوصی می‌گردند.

هیچ کس در این منطقه دارای قدرت مالی لازم و یا ارتباطات لازم با مراکز مالی برای در اختیار گرفتن و یا خرید این صنایع عظیم که هنوز هم تحت مالکیت دولت هستند نیست. در واقع این مراکز بزرگ مالی غربی هستند که این صنایع را در خود خواهند بلعید.

در این لحظه و پس از توقف تجاوز، ما مشکلات جدید بسیار را در برابر خود داریم. حمایت از خانواده کشته شدگان، حمایت از زخمی ها و معلولین، حمایت از کارگران، کشاورزان و شهروندان و همه کسانی که از جنگ آسیب دیدند. وظیفه خطیر بازسازی در برابر همه ماست. باید فوراً پلها، جاده ها، کارخانه ها و سد بازسازی شوند. مردم، ما این تلاش را شروع خواهیم کرد. وقتی می گویم مردم، منظورم همه شهروندان یوگسلاوی و همه ملیت های آنست. ما موفق شدیم از خود، یعنی از تنها جامعه کثیرالمله باقی مانده از یوگسلاوی سابق دفاع کنیم. به نظر من این یکی از بزرگترین دستاوردهای دفاع ماست. اکنون نیروهائی که وارد کوزوو می شوند، بدون توجه به اینکه از کدام کشورند، در خدمت صلح خواهند بود. کارعظیم بازسازی کشور به بسیج عمومی نیازمند است. به نظر من آن اتحادی که در این دوران دشوار بدان دست یافتیم، دستاورد بزرگی است که باید آن را طی دوران بازسازی نیز حفظ کنیم، زیرا ما برای انجام موفقیت آمیز بازسازی و شروع موفقیت آمیز توسعه دوباره کشور به اتحاد و بسیج همگانی نیاز داریم.

صلح نامه ای

که برای جنگ نوشته شده بود!

اکثریت قریب به اتفاق نشریات فارسی زبان داخل و خارج کشور، در طول دوران تجاوز ناتو به یوگسلاوی، بدون پی جوئی انگیزه های واقعی آمریکا برای بمباران یوگسلاوی، تحلیل ها و خبرهای رسانه های امپریالیستی را تکرار کردند. تنها در ایران، دو نشریه صبح امروز و سلام طی گفتگوهای که با سفیر یوگسلاوی در ایران انجام دادند، گوشه هایی از واقعیات مربوط به این تجاوز را در اختیار افکار عمومی قرار دادند.

نشریه "کار" میلوئویچ را که طی سه بار انتخابات دموکراتیک از سوی اکثریت مردم انتخاب شده، در کنار صدام حسین قرار داد و نوشت:

«... این بار نیز مانند ۸ سال پیش، کسی که غربی ها مدعی اند هدف حملات است، از بمباران آسیبی نمی بیند. میلوئویچ مانند صدام حسین در پناهگاه خود نشسته است و می تواند از این امر احساس رضایت کند که ناتو تا چند سال خیال او را از بابت اپوزیسیونی که در یوگسلاوی وجود نخواهد داشت راحت کرده است! جامعه بین المللی می تواند و باید هر جا که حقوق بشر لگد مال دیکتاتورها و شونیست ها می شود، دخالت کند و جانب مردم تحت ستم را بگیرد. حقوق بشر نه مسئله داخلی این یا آن کشور، که مسئله جهانی بشریت است.» (کار شماره ۲۰۴)

روزنامه هشتی طی گزارشی از میز گردی با شرکت یک نویسنده آلبانی الاصل ساکن پاریس، تجاوز ناتو را اقدامی خجسته در تاریخ بشر تلقی کرد. (نگاه کنید به راه توده شماره ۸۴ و مجموعه خبری مربوط به یوگسلاوی)

رهبر جمهوری اسلامی، بطور ضمنی از دخالت ناتو حمایت کرد و مخالفت بلگراد با ایجاد یک حکومت اسلامی را علت اصلی درگیری ها اعلام کرد! بصورت همزمان، مسعود رجوی، رهبر سازمان مجاهدین خلق، از اتحادیه اروپا دعوت کرد که برای دفاع از دموکراسی و حقوق بشر در ایران وارد عمل مستقیم شود!

جهت تکمیل اطلاعاتی که تاکنون در راه توده در باره تجاوز نظامی ناتو به یوگسلاوی منتشر شده، بررسی قرار دادن "رامبولیه" را در زیر می آوریم تا هر کس بتواند بجای میلوئویچ از خود پرسد اگر بجای او بود، چنین قراردادی را امضاء می کرد؟

قرارداد رامبولیه

در "رامبولیه" آمریکا قراردادی که متن آن از قبل در وزارت امور خارجه آمریکا تهیه شده بود را برای امضا در برابر هیات نمایندگی دولت یوگسلاوی که نمایندگان اقلیت های کوزوو (مسلمانان ترک، کولی ها، صرب ها، مجارها، مسلمانان مصری) در آن عضویت داشتند، گذاشت. این قرار داد در واقع یک اولتیماتوم به دولت یوگسلاوی بود. متن قرار داد به نحوی تهیه شده بود که هیچ حکومت مستقل و دارای حاکمیت ملی ویا هیچ رهبر و سیاستمدار ملی و مستقلی تحت هیچ شرایطی حاضر به امضای آن نمی بود.

ماده یک از فصل چهارم قرار داد، از نیت واقعی آمریکا و ناتو پرده بر می داشت: «اقتصاد کوزوو براساس مبانی اقتصاد بازار عمل خواهد کرد». غنی ترین معادن سرب، جیوه، مولیبدنوم و دیگر فلزات کمیاب در اروپا. در کوزوو

اگر چه در مورد سرنوشت تعدادی از این صنایع هنوز هم مذاکراتی در جریان است، ولی شرایط واگذاری وام توسط صندوق بین المللی پول و بانک جهانی موجب انحلال اجباری تمام صنایع دولتی می گردد. این موضوع در مورد ذخائر نفت و گاز قفقاز و دریای خزر و همچنین معادن الماس سیبری نیز صدق می کند.

اینکه چه کسی ۲۲ معدن و تعداد زیاد مراکز تولید مجتمع معدنی "Stari Trg" در "Trepca" را تصاحب می کند و به کنترل در می آورد تصمیمی است که توسط آنهاپی گرفته می شود که در جنگ مسلحانه بر سر کوزوو به پیروزی برسند.

حاکمیت ناتو در کشور، کنسرن های ایالات متحده را در موقعیت مناسبی قرار می دهد. در این رابطه درگیری های ناسیونالیستی باعث تقویت موقعیت اینان می گردد.

با وجود فشار در جهت خصوصی سازی برای توانایی قبول شدن در بازار جهانی امروز، یوگسلاوی همواره سعی کرد پروسه خصوصی سازی را تحت کنترل در آورد و موجب توسعه محلی بالکان گردد.

این یک ضرورت است که نیروهای متری در ایالات متحده آمریکا و اروپای غربی روشن کنند که میلیاردها دلاری که برای اشغال منطقه توسط ناتو و آمریکا سرمایه گذاری شده و می شود به هیچ وجه در جهت منافع هیچ کدام از خلق های بالکان و همچنین در جهت منافع کارگران و طبقات محروم در آمریکا و اروپا نمی باشد و نخواهد بود.

جنگ تمامی حاصل مالکیت عمومی، همکاری و کار جمعی را در بالکان نابود می سازد. این جنگ مالیات های بالاتر و ادامه نابودسازی برنامه های (رفاه) اجتماعی در ایالات متحده و اروپا را بدنبال خواهد داشت. با وجود این میلیاردها دلار سود به جیب معدودی صاحبان سهام در ایالات متحده و اروپا سرازیر می کند.

پیام رئیس جمهور یوگسلاوی، پس

از قطع تجاوز ناتو به این کشور!

اسلوینا میلوئویچ، رئیس جمهور فدراسیون یوگسلاوی بمناسبت پایان تجاوز ناتو به این کشور، پیامی تلویزیونی خطاب به مردم یوگسلاوی ایراد کرد. او در پیام خود گفت:

«قبل از هر چیز باید از قهرمان نانی یاد کنیم که در راه دفاع از میهن و در مبارزه برای آزادی و حرمت مردم جان خود را فدا کردند. از ۲۴ مارس تا امروز، ۴۶۲ عضو ارتش یوگسلاوی و ۱۱۴ پلیس جمهوری صربستان طی تجاوز یازده هفته ای ناتو کشته شدند. همه مردم از نوزادان بخش های زایشان گرفته تا بیماران بخش های مراقبت های خودی، از سربازان در سنگرها گرفته تا دفاع ضد هوایی و واحدهای مرزی در این دفاع شرکت کردند. مردم قهرمانان واقعی این دفاع اند. در اوائل سال جاری راه پیمانی های بسیاری با پیام واحد «کوزوو را نباید از دست داد» در سراسر کشور برپا شد. ما کوزوو را از دست ندادیم.

گروه ۸ کشور و سازمان ملل سرانجام حق حاکمیت و تمامیت ارضی کشور ما را تضمین کردند. این امر در متن قطعنامه سازمان ملل نیز منعکس است. موافقتنامه بلگراد موضوع احتمال استقلال کوزوو، که قبل از شروع تجاوز باز گذاشته شده بود را بسته است. ما با بردن مساله به سازمان ملل، بعنوان یک مجمع بین المللی و با قرار دادن حل مساله تحت سرپرستی این سازمان و براساس منشور سازمان ملل برای دفاع از تمامیت ارضی خود به پیروزی رسیدیم. نیروی بین المللی که در کوزوو مستقر خواهد شد وظیفه تامین امنیت برابر شهروندان و روند سیاسی که مبتنی بر اصول توافق شده در مذاکرات است را برعهده خواهد داشت و تحت سرپرستی سازمان ملل خواهد بود.

با پافشاری بر نقش سازمان ملل، ما نه تنها از کشور خود دفاع کردیم، بلکه سازمان ملل را برخلاف شرایطی که قبل از شروع تجاوز وجود داشت، به صحنه بین المللی بازگردانیم. این است سهم ما برای ایستادن در برابر ایجاد جهانی که یک قدرت بر آن حاکم خواهد بود. من تردید ندارم که نقش ما در این مورد در تاریخ بسیار عظیم ارزیابی خواهد شد و قهرمانی مردم ما در مقاومت در برابر یک دشمن بزرگ و قوی در تاریخ پایان قرن بیستم نقش خواهد بست. ما نشان دادیم که ارتشمان شکست ناپذیر است. وقتی می گویم ارتش منظورم مفهوم گسترده ایست که شامل نیروهای مسلح، ارتش، پلیس و نیروهای دفاع مردمی است. آنها به جهان نشان دادند که چگونه باید در برابر تجاوز ایستاد و از خاک میهن و مردم آن دفاع کرد. ارتش مردم بودند و مردم ارتش!

توسعه سیاسی

و ضرورت

تغییر ترکیب طبقاتی حاکمیت

ع. سهند

اگر چه توسعه سیاسی بسیار مطلوب و آزادی های سیاسی حق مسلم افراد در هر جامعه ای می باشد، اما توسعه سیاسی در هیچ کشوری شرط کافی برای توسعه اقتصادی نبوده است. (لازم است ولی کافی نیست)

عده ای از متصدیان امور اقتصادی کشور که در سال های قبل هم تصدی خصوصی سازی را بعهدہ داشتند، بدون اینکه کارنامه روشنی از نتایج واگذاری های قبلی ارائه دهند و ارزیابی خودشان را از این کار به اطلاع جامعه برسانند، در شرایط بسیار متفاوت کنونی هم، غیر مسئولانه و عجولانه دم از خصوصی سازی زده و در پی آنند که وفاق ملی برآمده از حماسه دوم خرداد را پشتوانه اجرای سیاست های خانمان برباد ده مورد نظر نزول خواران بانک جهانی و صندوق بین المللی پول کنند. گویسی رفع همه مشکلات اقتصادی کشور در گرو خصوصی سازی است.

ایرج اکبریه، معاون وزیر صنایع، یکی از مسئولان واگذاری در سازمان صنایع ملی که بیشترین شرکت های نشان شده برای واگذاری در آن بودند، ضمن طلب امنیت حال و آینده مسئولان و مجریان تاراج اموال عمومی و ملی مردم ما می گوید: «یکی از عواملی که کار واگذاری شرکت ها را با دشواری مواجه کرد و در نهایت به توقف آن منجر شد، فقدان مصونیت مجریان واگذاری شرکت های دولتی بود. در سال های گذشته که قرار بود واگذاری شرکت ها انجام شود وفاق ملی ایجاد شده و بستر لازم فراهم نشد. مخالفت هایی که با سرمایه گذاران شد، از جمله برخی از ائمه جمعه با اشاعه این مساله که عده ای سرمایه گذار آمدند و اموال مردم را بردند، میل به سرمایه گذاری در کشور را کاهش داد... طرح مساله ثروت های بادآورده با این رویکرد که چرا کارخانه ها به مدیران فروخته شده است، موجب شد تا این روند متوقف شود. برای واگذاری مدیران بخش صنعتی که در سال های گذشته این واحدها را اداره کرده اند، جزء گروه هایی هستند که باید در اولویت قرار گیرند. در حال حاضر نیز برخی از کسانی که مجری طرح واگذاری شرکت های دولتی بودند و مخلصانه کار کردند باید حساب پس بدهند و گرفتاری های مختلفی دارند.» (خرداد اول دی ماه ۷۷) به مصداق این ضرب المثل معروف که آنرا که «حساب پاک است از محاسبه چه باک است؟»

باید از نامبرده پرسید که این مجریان طرح واگذاری شرکت های دولتی مخلصانه کار کرده اند، چرا باید از حساب پس دادن به مردم نگران باشند؟

متأسفانه اغلب قریب به اتفاق مطبوعات جبهه دوم خرداد هم با مبلغین خصوصی سازی واحدهای دولتی همصدا شده و حتی علناً با برنامه ساماندهی اقتصاد کشور دولت خاتمی به مخالفت برخاسته اند. بعنوان نمونه می توان از «محمد صادق جنان صفت»، سرپرست گروه اقتصادی روزنامه خرداد نام برد که وجهه سیاسی و اجتماعی عبدا لله نوری، مدیر مسئول خرداد را بجای پشتوانه برنامه اقتصادی خاتمی کردن، در خدمت شروع دوباره سیاست های تعدیل اقتصادی قرار داده است. «جنان صفت» ضمن مخالفت با تعلیق تبصره ۳۵ قانون بودجه که امر واگذاری یا انحلال شرکت های دولتی را برای دومین سال متوالی بحالت تعلیق در آورده، چنین می نویسد: «واقعیت این است که خصوصی سازی شرکت ها و بنگاه های وابسته به دولت، بویژه آنچه که در اصل ۴۴ قانون اساسی ممنوع شده است، تنها راه ممکن برای کارآمدتر شدن

قرار داشته و متعلق به دولت هستند. امپریالیست ها با تحمیل قرار داد «رامبولیه» و با خصوصی کردن این معادن در صدد دراختیار گرفتن آن بودند.

ماده ۵ از فصل پنجم قرار داد، مسئولیت تعبیر و تفسیر جوانب غیر نظامی موافقتنامه را به «سرپرست اجرایی» که قرار بود از جانب کشورهای عضو اتحادیه اروپا تعیین شود، واگذار می کرد. بموجب این ماده، «تصمیمات سرپرست اجرایی، برای همه افراد و طرفین درگیر لازم الاجراست.»

فصل ۷ قرار داد، موضوعات نظامی را در بر می گرفت. بموجب ماده ۱۵ این فصل، فرمانده نیروهای ناتو که بدون تردید قرار بود آمریکائی باشد، «در مورد تعبیر و تفسیر جوانب نظامی قرار داد، اتوریته نهائی در صحنه بوده و تصمیمات او برای همه افراد و طرفین درگیر لازم الاجراست.»

بموجب مواد مندرج در فصول ۵ و ۷ قرار داد، «سرپرست اجرایی» (نماینده جامعه اروپا) و «فرمانده نیروهای ناتو» (نماینده آمریکا) دارای قدرت دیکتاتوری مطلق بوده و حق داشتند نتایج انتخابات را باطل اعلام کرده، سازمان های سیاسی و مطبوعات و روزنامه هایی را که می خواستند تعطیل کرده و تصمیمات متخذه از طرف دولت های محلی در کوزوو، صربستان و یا تصمیمات دولت فدرال یوگسلاوی را وتو کنند. هدف اصلی رامبولیه تبدیل کوزوو به یک مستعمره آمریکائی و گوش به فرمان کردن یوگسلاوی بود.

نگاهی به یکی از ضمائیم قرارداد استعماری "رامبولیه"

ضمیمه "ب" قرار داد، بنام "وضعیت نیروی چند ملیتی نظامی-اجرایی" به نحو غیر عادی و بی سابقه ای دخالت در همه امور داخلی جمهوری فدرال یوگسلاوی را هدف قرار داده بود، با هدف برقراری رژیم کامل کاپیتولاسیون.

بخش "۶-ب" «افراد ناتو تحت همه شرایط و در هر زمانی، در همه موارد مدنی، اداری، جنائی و یا تخلفات انضباطی که ممکن است در جمهوری فدرال یوگسلاوی مرتکب شوند، از مصونیت قضائی برخوردار خواهند بود.»

بخش ۷: «افراد ناتو از هر نوع دستگیری، بازجویی و بازداشت از طرف مقامات جمهوری فدرال یوگسلاوی مصون خواهند بود.»

چنانکه دیده می شود، بخش های ۶ و ۷، هدف ایجاد نظام «کاپیتولاسیون» را دنبال می کردند. همان نظام استعماری که آمریکا به رژیم شاه قبولاند و لغو آن یکی از خواست های جنبش انقلابی مردم و یکی از دستاوردهای انقلاب بهمن ۵۷ بود.

بخش ۸: «افراد ناتو به همراه خودروها، کشتی ها، هواپیماها و تجهیزاتشان حق عبور آزاد و غیر محدود و دسترسی بدون مانع در سراسر جمهوری فدرال یوگسلاوی، از آن جمله حریم هوائی و آبهای ساحلی آن را خواهند داشت. این حق شامل موارد زیر بوده، ولی محدود به آنها نمی شود: حق ایجاد قرارگاه و اردوگاه، مانور، اسکان و استفاده از هر منطقه یا تالیساتی که برای پشتیبانی، آموزش و عملیات ضروری تشخیص داده شود.»

بخش ۱۱: «ناتو حق استفاده رایگان از فرودگاه ها، جاده ها، خطوط راه آهن و بنادر جمهوری فدرال یوگسلاوی را خواهد داشت.»

بخش ۱۵: «بموجب این بخش، حق استفاده رایگان از تمام تالیسات مخابراتی در جمهوری فدرال یوگسلاوی به ناتو واگذار می شد.»

بخش ۱۸: «ناتو مجاز خواهد بود که مستقیماً برای حصول کالاها، خدمات و کارهای ساختمانی از هر منبعی در داخل یا خارج از جمهوری فدرال یوگسلاوی استفاده کند.»

بخش ۱۹: «فعالیت های تجاری مورد نیاز ناتو در جمهوری فدرال یوگسلاوی، در زمینه مدت و شرایط استخدام، پروانه و ثبت نام مستخدمین، بنگاه های تجاری و شرکت ها، از شمول قوانین و مقررات محلی معاف خواهند بود.»

بخش ۲۲: «به ناتو حق می داد که برای انجام عملیات هرگونه که صلاح دید در تالیسات زیر بنائی جمهوری فدرال یوگسلاوی، تالیساتی مانند جاده ها، پل ها، تونل ها، ابنیه و سیستم آب و برق و گاز رسانی کشور اصلاحات و تغییرات لازم را بوجود آورد.»

چنانکه از این بررسی اجمالی دیده می شود، آمریکا از ابتدا می دانست که رهبری یوگسلاوی هیچگاه چنین قراردادی را امضاء نخواهد کرد. این قرار داد در عمل گامی بود در جهت تهیه زمینه های تبلیغاتی تهاجم به یوگسلاوی. «رامبولیه» غیر منصفانه و ماجراجویانه مسئولیت شکست مذاکرات را به دوش دولت یوگسلاوی انداخت، برای اینکه در نهایت نابودی اقتصاد و تالیسات زیر بنائی آن کشور را توجیه کند. نکته ای که نشریه «کار» هنوز هم نتوانسته اند درک دقیقی از آن پیدا کنند. این درک که «رامبولیه، موافقتنامه ای بود برای اعلام جنگ!»

میلیون دلار، و هر دلار حدود ۶۰ ریال تاسیس شده بود، به همان قیمت ۳۰ سال پیش و همان نرخ خرید و فروش دلار به قیمتی حدود ۴۰ میلیون تومان به شیخ محمد یزدی، رئیس توه قضائیه و اگذار شد در حالیکه بنای آن کارخانه در شرایط امروزی بالغ بر ۵۰۰ میلیون تومان سرمایه می برد. ثانیاً همین وجوه ناچیز هم به خزانه دولت واریز نشد. در نتیجه مذاکرات پنهانی وجهی که با یک دست بابت یک کارخانه دریافت شده بود با دست دیگر به بهانه کمک به شرکت های زیان ده و نیازمند کمک مالی به دریافت کنندگان شرکت ها پس داده شد.

خصوصی سازی و کسر بودجه دولت

در کنار کاهش درآمد کشور از صادرات نفت، خصوصی سازی یکی از دو علت اصلی کسر بودجه دولت و بحران اقتصادی کشور است. خصوصی سازی از طرق زیر یک کسر بودجه چندین هزار میلیارد تومانی را بر اقتصاد کشور تحمیل کرده است:

۱- فروش کارخانه های دولتی و خرج پول آن در کنار سایر منابع درآمدی دولت، برای اقتصاد کشور کسر بودجه ای معادل مایه التفاوت ارزش واقعی و مقدار دریافتی از بابت کارخانه های حراج شده، ایجاد کرده است.

۲- دریافت کنندگان کارخانه ها نه تنها آنها را مفت به چنگ آورده اند، بلکه در بازار، انحصار قیمت هم اعمال می کنند. در نتیجه دولت یکی از مهمترین منابع درآمد خود را از دست داده و میلیارد ها تومانی که قبلاً از خصوصی سازی به خزانه دولت سرازیر می شد، اکنون به جیب هزار خانواده می رود. انحصار قیمت اعمال شده از جانب صاحبان جدید این کارخانه ها منجر به افزایش بی رویه قیمت ها شده، مردم را فقیر کرده و به افزایش نجومی نقدینگی در جامعه انجامیده است. در این مورد رابطه مستقیم بین میزان نقدینگی ۱۳۵ هزار میلیارد ریالی این گروه و افزایش کسر بودجه دولت وجود دارد.

۳- این واحدها، قبل از واگذار شدن، بخشی از درآمد عمومی دولت را بصورت سود سهام و مالیات تامین می کردند. در نتیجه خصوصی سازی، دولت نه تنها سود سهام این شرکت ها را در درآمد سالانه خود از دست داده، بلکه از مالیات این شرکت ها هم محروم شده است، زیرا صاحبان جدید این کارخانه ها مالیات هم نمی پردازند. اخیراً حسن نسازی، وزیر امور اقتصادی و دارایی جمهوری اسلامی طی نامه ای خطاب به مدیران کل اقتصادی و دارایی با احتیاط بسیار و در قالب برخی لغات تعاونی که موجب رنجش این غارتگران نشود، نوشت: «برخی از گروه ها که دست اندر کار اقتصاد کشور هستند متناسب با درآمد خود مالیات نمی دهند. این در حالی است که از کارمندان و کارگران مالیات گرفته می شود. برداشتن تبعیض ها و معافیت ها می تواند به تحقق اهداف سیاست گذاری تولید و نیز تولید درآمد برای دولت کمک کند.»

۴- پس از گذشت چندین سال از واگذاری ها، دریافت کنندگان کارخانه ها، هنوز هم از دولت وام های ارزان با سود منفی دریافت کرده و یا اینکه از بانک های خارجی به حساب مردم وام می گیرند. آنها با گران شدن دلار از یک طرف قیمت تمام شده خود را با دلار گران شده تطبیق کرده و از طرف دیگر موقع بازپرداخت بدهی های خارجی شان با بانک مرکزی چانه زده و بهره خود را به قیمت دلار ارزان می پردازند. در این میان میلیارد ها تومان مایه التفاوت بین قیمت دلار را بانک مرکزی بصورت یارانه به این غارتگران می پردازد. از آنهایی که در مطبوعات داخل کشور فغانشان از فشار یارانه کالاها و خدمات مورد نیاز مردم بر اقتصاد کشور به آسمان بلند است، باید پرسید: چرا در قبال پرداخت انواع یارانه به تعدادی انگشت شمار، سکوت اختیار می کنند؟ سیاست حمایتی بانک مرکزی از دریافت کنندگان کارخانه های دولتی در شرایطی صورت می گیرد که صنایع کوچک و واحدهای تولیدی هنوز دولتی بعلت سیاست های انقباضی آن بانک و عدم وجود نقدینگی لازم در نظام بانکی کشور، در معرض تعطیل و ورشکستگی قرار گرفته اند.

۵- دولت در همین دوره ای که این کارخانه ها واگذار شدند، با استفاده از منابع داخلی و با وجوه استقراضی خارجی، اقدام به تاسیس شرکت ها و کارخانجات جدید کرده است. هزینه هر کدام از این کارخانه ها که با قیمت جدید احداث می شوند، برابر قیمت ده ها کارخانه واگذار شده است. اگر قرار بود دولت در زمینه هایی فعالیت نکند، پس چرا دوباره امر تاسیس کارخانجات جدید را بعهده گرفته است؟ پاسخ به این سؤال ساده و روشن است. در محاسبات سیاسی و اقتصادی کارگزاران سیاست های تعدیل اقتصادی در ایران، سرمایه گذاران دولتی هنوز سودمندی خود را از دست نداده است. تا زمان ظهور یک طبقه سرمایه دار منسجم و از نظر سیاسی و اقتصادی متحد،

اقتصاد ملی است. اما به نظر می رسد که حکومت ایران شجاعت اجرای این تفکر را ندارد. دولت سید محمد خاتمی باید همانطور که در عرصه سیاسی شجاعت نشان داده، در این عرصه نیز قاطع و شجاع باشد. آیا تبصره ۳۵ قانون بودجه سال ۱۳۷۸ سال بعد نیز تکرار خواهد شد؟ (خرداد ۳ بهمن ۷۷) «چنان صفت» از خاتمی و دولت او می خواهد با همان شجاعتی که در زمینه سیاسی برای اجرای کامل قانون اساسی فعالیت می کند، در زمینه اقتصادی قانون اساسی را لگد مال کند. هواداران سیاست خصوصی سازی واحدهای دولتی، در حالیکه مردم خواهان ارائه کارنامه روشنی از نتایج واگذاری های قبلی اند، بحث انحرافی عدم سود دهی باقی شرکت های دولتی و باری که آنها بر دوش دولت می گذارند را مطرح می کنند. به همین علت طرح واقعیات مربوط به نحوه واگذاری در گذشته و علل عدم سوددهی برخی از واحدهای تولیدی دولتی در حال حاضر، با مردم وظیفه همه افراد و نیروهای میهن دوست است.

بخشی از ثروت و اموال عمومی و ملی چگونه به یغما رفت؟

واگذاری شرکت های دولتی بدون توجه به منافع بلند مدت کشور و تنها در جهت برآوردن یکی از شروط صنوبر بین المللی پول برای اعطای وام به ایران اجرا شد. در راستای برنامه تعدیل و اصلاحات اقتصادی کمیته ای کارشناسی مرکب از معاون امور شرکت های وزارت دارایی، نمایندگانی از سازمان برنامه و بودجه، وزارت کار و امور اجتماعی و سازمان گسترش بنگاه های تولیدی تشکیل شد. این کمیته شرکت های دولتی را شناسایی کرده و بر اساس ملاک هایی که هیچگاه اعلام نشد، از نظر اولویت و امکان خصوصی شدن دسته بندی کرد. این کمیته همچنین تصمیم گرفت که وجوه بدست آمده از فروش شرکت ها را یا به خزانه دولت واریز کرده و یا اینکه آن وجوه را از طریق سازمان گسترش و نوسازی هزینه شرکت های زیان ده و نیازمند به کمک مالی کرده و آنها را برای تحویل به بازار و بخش خصوصی آماده کنند.

بنا به تصمیم کمیته کارشناسی، قرار بر این بود که مدیریت مسئول واگذاری از افراد مستقل تشکیل شده و متصدیان و مدیران شرکت های واگذار شوند و متقاضیان خرید آنها در آن حضور و نفوذی نداشته باشند و شرکت ها هم بر اساس اولویت تشخیص داده شده توسط گروه کارشناسی مذکور به روش واگذاری سهام به کارگران، عرصه کلی سهام شرکت ها به بورس و به روش مزایده های فروخته شوند. البته قرار شد تنها در مواردی که اداره بعضی شرکت ها به دانش فنی و مدیریت های ویژه و تخصصی منوط باشد، در مورد آن واگذاری از طریق مذاکره با افراد واجد شرایط صورت گیرد.

برخلاف ادعای ایرج اکبریه، در هیچ کجای تصمیمات کمیته کارشناسی، به هیچکس و آنجمله مدیران بخش صنعتی در ظاهر الویتی داده نشده بود. پس پایان کار این کمیته و ظاهر قانونی دادن به کل ماجرا، جریان واگذاری شرکت ها، شکل تدبیر خیرات در شب عاشورا را به خود گرفت. در جناح ارتجاع و نهادهای تحت کنترل آن این تصور پیش آمد که مال فراوانی خیرات کرده اند و باید تا دیر و تمام نشده، سهم خودمان را بگیریم. بسیاری از اعضای شورای اتمه جمعه، دفتر تبلیغات اسلامی، امام جمعه ها، سرپرست و مدیران بنیادهای بزرگی نظیر بنیاد مستضعفان، برخی شهرداران و استانداران، اعضای شورای نگهبان، اعضای مجلس خبرگان، روسای مجتمع های قضائی، مدیران سازمان زندان ها، فرماندهای سپاه و بسیج و نیروهای انتظامی و روسای بخش های گوناگون دفتر رهبری و اعضای جامعه روحانیون مبارز تهران، رهبران جمعیت مولفه اسلامی و تعدادی از مدیران شرکت ها که از وابستگان نزدیک افراد فوق بودند، بر سر این سفره گسترده نشستند. در نتیجه، هم دستگاه های واگذارنده سهام و هم دستگاه های و افراد متقاضی در مدیریت واگذاری ها حضور یافته و خود بریدند و دوختند. نحوه واگذاری مذاکره ای که قرار بود تنها به موارد مدیریت تخصصی محدود شود، تنها به این قلمرو اکتفا نکرد و به تقریباً همه موارد دیگر نیز سرایت کرد و مذاکرات هم بجای تامین منافع دولت به چانه زدن های بازاری و بده بستان های پنهان در جهت کسب رضایت متقاضیان واگذاری تبدیل شد.

آنچه که از وجوه بدست آمده از فروش شرکت ها به خزانه دولت واریز شد، تقریباً ناچیز بود. اولاً ارزش دارایی ها به قیمت روز محاسبه نشد. بعنوان مثال کارخانه لاستیک سازی که ۳۰ سال پیش با سرمایه گذاری هفت

تومان فوق العاده و پاداش به مدیران آن اعطاء شده است (ابرار اقتصادی ۱۴ تیر ۷۷، ص ۶) و این مدیران فربه شده اکنون برای دریافت این واحدها در اولویت قرار گرفته‌اند. در ارتباط با یکی از واحدهایی که هدف خصوصی سازی قرار گرفته، گزارشی از ایران رسیده است که بخشی از آنرا در زیر می‌خوانیم:

«کارخانه کارتن سازی البرز در شهرک صنعتی قزوین در جریان انقلاب از جانب صاحب آن به آتش کشیده شد و صاحب آن با دریافت پول بیمه کارخانه قبل از پیروزی انقلاب از کشور خارج شد. این کارخانه با همت کارگران و مدیران انقلابی آن بازسازی شد و بعداً تحت پوشش سازمان صنایع ملی قرار گرفت. این کارخانه در حال حاضر تنها تولیدکننده کارتن و مقوا برای تولیدات داخلی است و قادر است نیاز کشور را در همه زمینه‌ها تهیه کند، ولی متأسفانه به علت اولویت تجارت بر تولید در جمهوری اسلامی، بجای سرمایه‌گذاری بیشتر در این واحد در جهت خودکفایی کشور در زمینه تولید محصولات می‌ماند کارتن مورد نیاز کارخانه‌های تولید شیر، کارتن مورد نیاز کارخانه‌های شیر پاستوریزه کشور از هلند وارد می‌شود. با وجود انواع محدودیت‌ها این کارخانه با حدود ۶۵۰ کارگر و کارمند تولیدی برابر ۵۰۰ میلیون تومان در سال دارد که نزدیک به ۲۰۰ میلیون تومان آن سود است. با این وجود قرار است کارخانه ما را خصوصی کرده و کارگران را اخراج کنند. مدیریت کارخانه با تظاهر به حزب الهی بودن، چشم خود را بر حیف و میل گسترده‌ای که از طرف نمایندگان نهادهای مختلف صورت می‌گیرد، بسته است. یک مورد از این حیف و میل‌ها، خروج زائده‌های این کارخانه و انتقال آن به کارخانه مقوا سازی پناه در جاده ساوه است. ارزش این زائده‌ها که در سال سر به میلیون‌ها می‌زند در سود و زیان کارخانه ما منعکس نیست.»

۳- در شرایط بسیار بی ثبات اقتصاد امروز ایران که در آن بخش بورژوازی تجاری بسیار رشد کرده و مجال را برای انجام فعالیت‌های صحیح و مولد اقتصادی تنگ کرده است، کاهش قدرت خرید طبقات زحمتکش آنها را در حاشیه تحمل خود قرار داده است و شرایط انفجاری را در جامعه بوجود آورده است. در این شرایط در بررسی نحوه فعالیت همه شرکت‌های دولتی نباید به میزان سود دهی آنها توجه کرد. دولت موظف است که از طریق عهده‌دار بودن یکسری امور ضروری تولیدی و اقتصادی بعنوان اهرم حمایتی دولت در جهت کمک به جامعه و قشرهای زحمتکش عمل کند، حتی اگر از نظر حسابرسی بر روی کاغذ متحمل ضرر شود.

۴- عنوان عدم سود دهی کارخانه‌های دولتی، بهانه‌ای بیش نیست. اتفاقاً سودآورترین واحدهای دولتی در صدر فهرست خصوص سازی قرار دارند. اگر بازدهی پایین دلیل اصلی ضرورت خصوصی سازی واحدهای تولیدی است، چرا صنایع پتروشیمی، پالایشگاه، واحدهای تولید برق، شرکت‌های بیمه، بانک‌ها، واحد خودروسازی و عظیم‌ترین واحدهای تولیدی کشور هدف خصوصی سازی قرار گرفته‌اند؟

چند سؤال از مبلغان

موج دوم خصوصی سازی

قبل از اتخاذ هر نوع تصمیم در رابطه با شروع موج جدید خصوصی سازی واحدهای دولتی، متصدیان امور اقتصادی کشور باید در چارچوب سیاست کلی دولت خاتمی مبنی بر شفافیت در همه زمینه‌ها، کارنامه روشنی از نتایج واگذاری‌های قبلی ارائه و به سئوالات مشخص زیر پاسخ دهند:

- ۱- کارخانجات و شرکت‌هایی که تاکنون واگذار شده‌اند، کدامند و چه افرادی آنها را خریده‌اند و قیمت فروش آنها چقدر بوده است؟
- ۲- آیا کسی می‌تواند ادعا کند که عملکرد اقتصادی شرکت‌های واگذار شده بهتر شده است؟
- ۳- اساس فروش کارخانه‌ها به افراد و نهادهای دولتی و شبه دولتی آیا برای دولت سود ایجاد کرده است و میزان سود و یا احیاناً ضرر دولت از خصوصی سازی چقدر است؟
- ۴- مالیاتی که این شرکت از زمان خصوصی سازی به دولت پرداخته‌اند، چقدر است؟
- ۵- این شرکت تاکنون چه میزان وام و ارز تضمینی از دولت دریافت کرده‌اند؟

وقت آن رسیده است که راجع به تاثیرات و نتایج مخرب موج اول خصوصی سازی بصورت شفاف و آشکار به جامعه گزارش داده شود.

امواج متعدد خصوصی سازی ضروری بوده و تنها با ادامه سرمایه‌گذاری‌های جدید دولت، قابل ادامه‌اند. (نگاه کنید به گزارش پیرامون سرمایه‌گذاری خارجی و خصوصی سازی در صنایع نفت و پتروشیمی کشور، در همین شماره راه توده)

موج جدید خصوصی سازی

موج نخست خصوصی سازی در شرایط اقتصادی بعد از جنگ با عراق و افست جنبش سیاسی-اجتماعی و آزادیخواهانه مردم با تبلیغات و شعارهایی مانند "سپردن کار مردم به مردم"، "مقابله با انحصار و ایجاد رقابت"، "افزایش کارآئی اقتصادی"، و "سازندگی" آغاز شد. شرایط امروز کشور در مقایسه با آن سال‌ها بسیار متفاوت است:

اولاً مردم با پوست و خون خود ماهیت واقعی آن شعارها و نتایج سیاست‌های تعدیل اقتصادی را احساس کرده و آگاهند که خصوصی سازی نه تنها با انحصار مقابله نکرد، نه تنها باعث کارآرایی اقتصادی نشد، بلکه در عمل کار، سرنوشت و آینده آنها و کشور را بدست گروهی غارتگر سپرد. بنا به گزارش انستیتو تحقیقات تغذیه‌ای و صنایع غذایی کشور که مجری طرح امنیت غذا و تغذیه کشور است، در نتیجه اجرای سیاست‌های تعدیل اقتصادی «سطح غذای طبقه کم درآمد روستائی در دهسال گذشته از نظر کیفی و کمی بدتر شده است و بیش از ۲۰ درصد جامعه دسترسی اقتصادی به منظور سبزی شکم ندارند و حدود ۵۰ درصد برای تامین سبزی سلولی دچار مشکل هستند.» (خرداد ۲۳ آذر ۷۷) بعبارت دیگر ۲۰ درصد جمعیت از گرسنگی مطلق و ۵۰ درصد آن از گرسنگی نسبی رنج می‌برد. به گفته پرویز احمدی، رئیس هیات مدیره کانون هماهنگی شوراهای اسلامی کار، کارخانه‌های استان تهران «با آنکه افزایش قیمت‌ها و نرخ تورم در ایران بسیار بالاست، اما هنوز حداقل دستمزد ماهانه کارگران ۳۰ هزار و ۱۵۰ تومان است.» (صبح امروز ۱ بهمن ۷۷) این در حالی است که به گفته خود مقامات اقتصادی کشور درآمد ماهانه کمتر از ۱۰۰ هزار تومان یعنی زندگی در زیر خط فقر.

ثانیاً با توجه به میزان آگاهی مردم آنچنان که در دو انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات شوراهای دو سال اخیر شاهد آن بوده‌ایم، آن شعارها امروز معنا و بار سیاسی-اقتصادی متفاوتی پیدا کرده‌اند و بکار گرفتن آنها باعث تهییج و تشویق مردم در طلب دموکراسی اقتصادی و تقویت جنبش تعاونی خواهد شد. از اینرو هواداران آغاز موج دوم خصوصی سازی، شعارهای گذشته را رها کرد و تحت شعار مقابله با بحران اقتصادی کشور، همه جانبه به تبلیغ پرداخته‌اند. سرپرست گروه اقتصادی روزنامه خرداد در ضرورت خصوصی سازی می‌افزاید: «لج بازی سیاسی به ویژه از سوی افراطی‌ترین افراد گروه سیاسی موسوم به جناح راست کار خصوصی سازی شرکت‌های دولتی را از زمستان ۱۳۷۵ به تعطیلی کشاند. رضایت نسبی گروه‌های سیاسی موسوم به چپ نیز در این مساله بی‌تاثیر نبود.» پس از این مقدمه مغایر با واقعیات بخشی از یک تحقیق به اصلاح کارشناسی را در توجیه ضرورت خصوص سازی واحدهای دولتی می‌خوانیم. تحقیق مورد بحث بازدهی پائین برخی کارخانه‌های دولتی را دلیل کافی برای خصوصی سازی دانسته و عنوان می‌کند: «این شرکت‌ها در حالی که در سال ۱۳۷۵ معادل ۸۵۴۱ میلیارد ریال به صورت اعتبار عمرانی و کمک زیان از محل درآمد عمومی دریافت نموده‌اند، مبلغی را که بصورت سود سهام و مالیات به خزانه دولت پرداخت نموده‌اند معادل ۲۴۰۸٫۷ میلیارد ریال بوده است. معنای آن این است که در همانسال شرکت‌های مزبور حدود ۳٫۵ برابر مبلغ پرداختی به خزانه را به صورت کمک زیان و بوجه عمرانی از دولت دریافت کرده‌اند. به این ترتیب اغلب شرکت‌های دولتی قادر نیستند از حل منابع خود حتی سرمایه‌گذاری لازم برای حفظ و جایگزینی دارائی‌های موجود را انجام دهند.» (خرداد ۵ اسفند ۷۷) اینگونه تبلیغات کارشناسانه، دانسته یکسری حقایق مهم را در راه خصوصی سازی قربانی می‌کنند:

۱- تحت عنوان کلی شرکت‌های دولتی حدود ۲۰۰۰ واحد تولیدی کوچک و بزرگ برای خصوصی سازی نشان شده‌اند. از این تعداد حدود ۷۰۰ واحد تولیدی دارای بازدهی پائین هستند.

۲- علت اصلی بازدهی پایین بخشی از کارخانه‌های دولتی را باید در ضعف مدیریت و حیف و میل، عدم نظارت صحیح و فقدان حسابرسی و حسابداری دقیق یافت و نه در نحوه و نوع مالکیت دولتی آنها. اجازه ساختمان‌های متعدد و اغلب غیر ضروری در بهترین نقطه شهر که تصادفاً متعلق به اعضای مافیای اقتصادی‌اند، تهیه لوازم لوکس اداری، حقوق‌ها و امتیازات میلیونی به مدیران جز، و کل، علل اصلی بازدهی پائین این واحدهاست. در ارتباط با حیف و میل برای مثال در یکی از این شرکت‌های زیان ده در طول یکسال ۵۸ میلیون

دولت و مجلس را به تمامی در اختیار داشت، باز دست از سر نیروهای اصیل انقلاب برنداشت.

در همان زمان مردم ما دیدند، وقتی جناح مخالف، قدرت را در دست داشته باشد، بر انقلاب اسلامی همان می‌رود که بر سر حکومت عثمانی رفت. مردم ما دیدند که این جناح با در دست گرفتن کامل قدرت سیاسی، حکومت اسلامی را مبدل به حکومت عثمانی ساخت تا جایی که فریاد عناصر اصیل از دست این نیروهای فرصت طلب به هوا برخاست و اقتصاد، سیاست، فرهنگ در جامعه ما نسبت به گذشته کم رنگ تر شد؛ جناح انحصار طلب هم از زیان وارده به مردم هرگز لب نگشود. وسعت تخریب و بیراهه رفتن آرمان‌های انقلاب با حاکمیت جناح انحصار طلب به آن جا منتهی شد که مردم ما یکپارچه رو به سوی دولت کریمه خاتمی رفت و جناح مخالف دولت نیز هرگز به این مسأله فکر نکرد که چرا مردم با وجود آن همه تبلیغات همه جانبه و تدبیرهای غیر انسانی و در اختیار داشتن ارگان‌های مهم تبلیغاتی، از آنها روی برتافتند و به استقبال خاتمی عزیز رفته و هیچ اعتنایی به تبلیغات آن چنانی آن جناح انحصار طلب نکرد.

جناح مخالف دولت چون دید که مردم تجسم آرمان‌های اصیل انقلاب ناب محمدی و امام راحل را در چهره سیدی از تبار خینی دیده و در حمایت از آنچه آن بزرگوار اعلام می‌دارد و به آن وفادار مانده است کوتاهی نمی‌کند، دست به ترفند دیگری زد و بهانه‌ای دیگر تحت عنوان تساهل و تسامح فرهنگی را ساز کرد. اما از این ترفند نیز بهره‌ای نگرفت و دید که روزی که مهاجرانی فرمانده فرهنگی دولت خاتمی برای چندمین بار از مجلس شورای اسلامی رای اعتماد گرفت، مردم در سراسر کشور چگونه به جشن و سرور پرداختند. من هشدار می‌دهم که این مخالفان چشمپاشان را باز کنند. متاعشان از سوری ملت خریداری ندارد و بیهوده در ضلالت دست و پا می‌زنند.

از آن سو مردم پیروزی مهاجرانی را جشن می‌گیرند، از این سو صدای مرتجع‌ی پیشنهاد کناره گیری او را از وزارت ارشاد می‌دهد. واقعا شما کجا کارید و به کجا می‌روید؟ تا کی می‌خواهند در سیاه کاری های خود دست و پا بزنند؟ شاید منتظر سیلی دیگری مانند سیلی دوم خرداد هستند. پس منتظر باشند تا ببینند مردم ما چگونه در آن روز پاسخ جناح انحصار طلب را در جریان انتخابات ششمین دوره مجلس شورای اسلامی خواهند داد.

کارگزار جدید کارگری

خشم عمومی و اعتراض کارگران، مزدبران و زحمتکشان ایران از فشار سنگین گرانی و فقر، اکنون با تصمیماتی که نمایندگان سرمایه داری تجاری در مجلس و دیگر ارگان‌های حکومتی علیه حقوق قانونی آنها اتخاذ می‌کنند به مرحله یک خیزش عمومی و آگاه نزدیک می‌شود. حتی اخباری که در روزنامه‌های ایران و بویژه روزنامه کار و کارگر منتشر می‌شود، گویاترین استدلال در این زمینه است. در این خیزش، بسیاری از مسئولین خانه کارگر، شوراهای اسلامی و حزب جدید کار اسلامی نیز با اعتراض رو به افزایش کارگران همراه شده‌اند. طرح خارج شدن کارگاه‌های زیر سه کارگر از شمول قانون کار به این خیزش ابعاد تازه‌ای بخشید. اکنون همین خیزش علیه واگذاری بیمارستان‌های وابسته به سازمان تامین اجتماعی به دانشگاه علوم پزشکی در سراسر ایران در حال شکل گیری است. وجود مطبوعاتی که اخبار این مقاومت را می‌نویسند در صحنه مطبوعاتی کشور، بویژه انتشار مقالات و نظرات کارگران در این ارتباط نقش بسیار مهمی را در بسیج کارگران برای مقاومت در برابر این تصمیمات ایفاء می‌کند. انتظار بسیار می‌رود که این آگاهی تاثیر بسیار جدی در انتخابات آینده مجلس و سرانجام مجلس ششم داشته باشد. به نقل از همین مطبوعات و بویژه روزنامه کار و کارگر اخباری را برگزیده ایم که در زیر می‌خوانید:

کرج - بیکاری در کرج عمده ترین نگرانی جوانان است. مهاجرت بی رویه و رو به گسترش و افزایش روز افزون جمعیت، عدم مهارت فنی و کاهش سرمایه گذاری در بخش‌های تولید از جمله عوامل افزایش بیکاری در شهرستان کرج است. براساس آمارهای موجود، در سال گذشته از میان ۸۳ هزار متقاضی کار در اداره کار و امور اجتماعی کرج، تنها ۳ هزار و ۸۱۴ نفر متقاضی به کار گمارده شده‌اند.

سمنان - بدنبال واگذاری بیمارستان ۴۰۰ تختخوابی بهشتی کاشان به دانشگاه علوم پزشکی، عده کثیری از کارگران دست به تحصن زدند. این بیمارستان به سازمان تامین اجتماعی تعلق داشت و با سرمایه کارگران تاسیس

اجرای مصوبه متوقف ماند!

پس از تصویب لایحه دوفوریتی خارج ساختن کارگاه‌های زیر سه کارگر از شمول قانون کار، فراکسیون کارگری مجلس اسلامی در یک بیانیه شدیدالحن به این مصوبه مجلس اعتراض کرد. کلیات این طرح با ۱۰۷ رای در مجلس به تصویب رسید. نزدیک به ۶۰ نماینده در جلسه مجلس حاضر نشدند و در جوی بسیار متشنج رای گیری صورت گرفت، که با اکثریتی بسیار شکننده طرح به تصویب رسید. در جلسه مجلس برای رای گیری، فراکسیون کارگری مجلس یکبار دیگر با این طرح شدیداً مخالفت کرد و در آستانه تشکیل جلسه نیز دولت با صدور بیانیه‌ای مخالفت خود را با این لایحه اعلام داشت. در ایران گفته می‌شود، بلافاصله پس از تصویب این طرح و انتشار خبر آن از رادیو تلویزیون دولتی و انتشار در مطبوعات موج بزرگی از اعتراض و خشم در واحدهای کارگری ایران پیا خاست و زمزمه اعتصاب، تحصن و راهپیمایی اعتراضی کارگران از همه طرف به گوش رسید. روزنامه کار و کارگر در صفحه نخست خود نوشت: «تشکیل‌های کارگری امروز و فردا را در سطح کارخانه‌ها عزا اعلام کردند!». بلافاصله، مجلس در جلسه بعدی خود اعلام داشت که طرح تصویب شده مربوط به کارگاه‌های دارای کمتر از سه کارگر تا ۶ ماه دیگر اجرا نخواهد شد. یگانه معترض رسمی این تصمیم مجلس اتاق بازرگانی و شخص علینقی خاموشی رئیس این اتاق بود که ابتکار تهیه و ارائه طرح مذکور را برعهده داشت!

با آنکه تعویق ۶ ماهه در اجرای مصوبه مجلس، یک پیروزی برای جنبش کارگری ایران محسوب می‌شود، اما این پیروزی هرگز قانع کننده و تثبیت شده نیست و به همین دلیل صف آرایی‌های جدی برای شرکت منسجم کارگران در انتخابات مجلس ششم و جلوگیری از ورود نمایندگان وابسته به سرمایه داری تجاری و ارتجاع مذهبی در آن، اشکال نوین به خود گرفت و مواضع فراکسیون کارگری مجلس نیز صریح تر شد. مجموعه خبری مربوط به این واکنش‌ها و فعل و انفعالات را بعنوان یکی از مهم ترین عرصه های مقاومت در جنبش عمومی مردم ایران، در همین شماره راه توده می‌خوانید.

آنچه را در زیر می‌خوانید بخشی از بیانیه فراکسیون کارگری مجلس در اعتراض به تصویب کلیات طرح کارگاه‌های سه کارگر خطاب به کارگران، و سپس بخشی از سخنرانی ابوالقاسم سرحدی زاده نماینده مجلس و عضو فراکسیون کارگری مجلس است.

بیانیه فراکسیون کارگری مجلس: «کارگران

شریف... خدمتگزاران شما در کمیسیون کار مجلس تلاش کردند در راستای استیفای حقوق قانونی شما گام بردارند. علیرغم تلاش زیاد این کمیسیون کلیات این طرح به تصویب رسید. تصویب طرح برای اعضای کمیسیون ناگوار و ناخوشایند بوده و عوارض آن از نظرها پنهان نمی‌باشد... جا دارد از مواضع اصولی و منطقی دولت جناب آقای خاتمی ریاست جمهور محترم و وزیر کار و امور اجتماعی در جهت مخالفت با طرح مذکور تشکر و قدرانی نمایم.»

کارگران و انتخابات مجلس ششم

ابوالقاسم سرحدی زاده، نماینده تهران در مجلس، طی مصاحبه‌ای با روزنامه «گارو کارگر» گفت:

«...جناح مخالف دولت، در زمان دولت مهندس موسوی نیز با بهانه قرار دادن مقوله دولت سالاری سعی می‌نمود تا آن را به نحوی درگیر مناقشات بیهوده نموده و کابینه‌اش را از کار و سازندگی مملکت باز دارد. آنها با این بهانه که دولت از سپردن کار مردم به خود آنها غفلت می‌کند انواع موانع را بر سر راه دولت وقت نهادند، گرچه همه این ترفندها نتوانست هرگز این جناح را به قدرت برساند.

همین جناح در پایان کار دولت موسوی و آغاز کار دولت آقای هاشمی رفسنجانی، این بار برعکس سابق به مقابله با نیروهای اصیل انقلاب پرداخت و با حمایت از دولت وقت دیگران را به مخالفت با دولت به کارشکنی علیه دولت مطلوب خود متهم نمود. کار بجایی کشید که در مجلس چهارم تمام نیروهای اصیل انقلاب و وفادار به امام راحل را از صحنه کنار گذاشت و با وجود آنکه

اسلامی را شنیده‌ام، آب خوش از گلولی خود و خانواده‌ام پائین نرفته است. این وکلا شناختشان نسبت به طبقه کارگر در حدی نیست که بخواهند برای آنها تصمیم بگیرند و این قانون با تلاش و مبارزان کارگران بدست آمده است. آخر اینها می‌خواهند با ما کارگران چه کنند؟ از تزاری که شنیده‌ام تصویب و اجرای این طرح فقط در آذربایجان شرقی کارگران ۹۶ هزار کارگاه را تهدید می‌کند!

کارگران باید متحد شوند!

فرامرز دارابی

(به نقل از سرمقاله "ویژه نامه حزب اسلامی کار")

امسال طبقه کارگر ایران در شرایطی مراسم اول ماه مه، روز جهانی کارگر را برگزار کرد که تصویب یک فوریت طرح "شبه برده داری" خروج کارگاههای کمتر از سه کارگر از شمول قانون کار توسط جناح راست یا اکثریت مجلس شورای اسلامی، سایه‌ای از ترس و نگرانی را بر فضای زندگی اقتصادی و اجتماعی کارگران شاغل در یک میلیون و چهارصد هزار کارگاه مشمول این طرح گسترانده است. کارگران ایران اگرچه نتوانستند به دلیل مخالفت سنوئل برانگیز کمیسیون ماده ۱۰ احزاب به راهپیمایی اعتراضی خود بپردازند، اما اعتراض آن‌ها به طرح فوق رو به گسترش است. اهمیت این مصوبه در زندگی کارگران شاغل در صنوف و کارگاه‌های کوچک، جامعه کارگری ایران را طی چند روز گذشته به صورت هماهنگ و متحد و یکپارچه علیه راست گرایان مجلس نشین به موضع گیری واداشت و متقابلاً سخن گویان جناح راست و از جمله اتاق بازرگانی را وادار به تلاش برای توجیه و توضیح طرح مذکور نمود. چنین به نظر می‌رسد که طرح دو دیدگاه متضاد کماکان ادامه می‌یابد و ممکن است محور یک مبارزه طبقاتی جدی قرار گیرد. جریان راست سنتی، نظام مطلوب در کارگاه‌های کوچک و صنوف را نظام استاد و شاگردی می‌داند و اظهار نظر می‌کنند که برخلاف برآوردهای مخالفان طرح، تصویب و اجرای آن می‌تواند موجبات جایگزینی کارگران ایران و ایجاد حدود یک میلیون شغل جدید را فراهم آورد. آنها اجرای قانون بیمه خویش فرما توسط کارگران صنوف را برای حفاظت و حضانت از نیروی کار آنان کافی دانسته و معتقدند که کارگران کارگاه‌های مشمول باید از طریق بیمه خویش فرما، تحت پوشش قرار گیرند. می‌توان به این نکته انگشت گذارد که هدف پیشنهاد دهندگان و تصویب کنندگان طرح "شبه برده داری" مربوط به کارگاهها و صنوف سوء استفاده طبقاتی از موقعیت خاص جامعه و بحران زاشی و تعمیق آن علیه دولت آقای خاتمی است. جناح حامی سرمایه داری سنتی این امر بدیهی را که قوانین ملی و بین المللی کار، محصول مبارزات و تلاش‌های پیگیر و فراوانی است که طبقه کارگر جهانی به همراه رهبران و فعالان صدیق، وفادار و مومن به آرمان‌های این طبقه کرده‌اند را عمداً نادیده می‌گیرند و در پی تضعیف آن می‌باشند.

مخالفت بدنبال واکذاری بیمارستان‌های تحت پوشش سازمان تامین اجتماعی به دانشگاه علوم پزشکی جهت آموزشی کردن آنها در برخی شهرها، که با واکنش شدید کارگران مواجه شده، نماینده کارگران خراسان در یک همایش یک روزه که با حضور کارگران این استان برپا شد. در این نشست ابتدا از مخالفت دولت خاتمی با طرح خروج کارگاه‌های زیر سه کارگر از شمول قانون کار تقدردانی شد و سپس تصریح شد که پس از طرح تغییر قانون کار، اینک طرح ادغام سازمان‌های خدمات درمانی و تامین اجتماعی بیش از پیش برنگرانی کارگران افزوده است. دبیر اجرایی خانه کارگر خراسان گفت: چگونه می‌خواهند این دو سازمان را در هم ادغام کنند، در حالیکه تامین اجتماعی در زمینه ارائه خدمات درمانی با مشکلات بسیار زیادی روبروست. چرا برخی نمایندگان می‌خواهند بر مشکلات بیمه شدگان بیافزایند؟

مجلس، هیات مدیره کانون شوراهای اسلامی کار استان تهران، در یک نشست فوق العاده که برای بررسی طرح جمعی از نمایندگان مجلس مبنی بر معافیت کارگاه‌های زیر سه نفر از شمول قانون کار تشکیل شد از نمایندگان مجلس خواستند که به این طرح رای ندهند. هیات مدیره کانون اعلام داشت که کارگران که بخش عمده‌ای از جامعه را تشکیل داده و آراء آنها در تمام انتخابات سرنوشت ساز است، با دقت مباحث، نظرات و مواضع و تصمیمات نمایندگان مجلس را زیر نظر دارد تا در انتخابات آینده مجلس تکلیف خود را مشخص کنند.

شده است. به نوشته روزنامه کاروکارگر که خبر این تحصن را با احتیاط بسیار منتشر ساخته، مسئولان سرانجام پس از چند روز مذاکره در برابر کارگران عقب نشینی کردند. کاروکارگر نوشت: «این تحصن می‌رفت تا تنش غیر قابل کنترلی را در تمام شهر بوجود آورد.»

کاروکارگر می‌افزاید. پس از گذشت نزدیک به ۵ ماه اکنون مسئولان مربوطه در استان سمنان قصد واگذاری بیمارستان ۱۶۰ تختخوابی تامین اجتماعی سمنان به دانشگاه علوم پزشکی را دارند که با اعتراض و تجمع کارگران واحدهای تولیدی-صنعتی در محل خانه کارگر روبرو شده است. حسین طاهرزاده، دبیر اجرایی خانه کارگر سمنان در جمع کارگران گفت: «بیمارستان ۱۶۰ تختخوابی تامین اجتماعی سمنان با استفاده از حق بیمه کارگران ساخته و تجهیز شده و هیچ مسئولی حق واگذاری آن را ندارد و باید برای استفاده کارگران همچنان تحت پوشش تامین اجتماعی بماند. کارگران دیگر اجازه نخواهند داد از حق آنان برای جمع کردن آراء در انتخابات آینده سوء استفاده شود.»

اعتصاب در مجتمع فولاد مبارکه

کارگران خط تولید مجتمع فولاد مبارکه از شنبه ۱۰ اردیبهشت تا سه شنبه ۱۴ اردیبهشت، دراعتراض به نامشخص بودن وضع بازنشستگی، سختی کار، کمبود پاداش، کیفیت بد غذا و ضعف مدیریت نیروی انسانی به یک اعتصاب هماهنگ دست زدند. اعتصاب کارگران، که کارمندان نیز بدان پیوستند، در واحدهای آهن سازی، فولادسازی، نورد گرم و سرد مجتمع فولاد سازمان داده شد. روزنامه خرداد در شماره ۱۴ اردیبهشت خود نوشت، که این اعتصاب در روز سه شنبه و بدنبال مذاکرات طولانی بین مدیریت بهره برداری و تعهد به اجرای خواسته‌های کارگران پایان یافت.

در جشنواره مطبوعات

در ششمین جشنواره مطبوعات، غرفه روزنامه کاروکارگر نیز از جمله غرفه‌هایی بود که دیدار کنندگان بسیار داشت. بسیاری از دیدار کنندگان در دفتر یادبود این غرفه دیدگاه‌های خود را پیرامون روزنامه کاروکارگر نوشتند. روزنامه مذکور، پس از پایان جشنواره به نقل از دفتر یاد بود، برخی نوشته‌ها را منتشر کرده است که خود بیش از هر تفسیری گویای آگاهی جنبش رو به رشد کارگری ایران است.

* دوستان! امیدوارم به عنوان روزنامه‌ای که نام کارگر به خود دارد در جلوگیری از تصویب قوانین ضد کارگری در مجلس موثر باشید، تا شایسته نامی که بر خود گذاشته‌اید باشید.

* با سلام به دست اندرکاران این روزنامه. چرا ما نزدیک به ۱۰ میلیون کارگر و مزد بر داریم و این تعداد به اندازه انگشتان دست هم نماینده در مجلس ندارند؟ لطف کنید و کارگران را متشکل کنید. چرا خبری مختص کارگران نباید داشته باشیم تا کارگران را با حقوق خود آشنا کرده و با قدرت از آنان دفاع کند؟

* برای اشاعه و گسترش اخبار و تحلیل‌های کارگری روزنامه‌تان بین کارگران که مخاطبان اصلی شما هستند و بدلیل مشکلات و عدم دسترسی روزانه و مرتب به روزنامه پیشنهاد می‌کنم که در محلات مسکونی کارگری محیط‌های مناسب را از طریق خود کارگران تعیین کرده و به کمک شورای شهر تابلوی اعلانات را برای چسباندن و قرائت روزنامه تعیین نمایید تا به این طریق با مخاطبان گسترده تری ارتباط برقرار کنید.

* در این وانفسای ظلم به نیروی کار و احتیاج شدید به حمایت از این طبقه در مقابل تعرض گسترده به حقوقشان متأسفانه روزنامه شما آنچنانکه باید در حالت ثابت و استوار قرار ندارد و از نظر نوشتاری هم از جاذبه لازم برخوردار نیست. بخاطر کارگران مظلوم و ستم کشیده تجدید نظری بفرمائید تا آنان نیز بلند گو و حق ستانی داشته باشند.

ستون گفتنی‌های روزنامه کاروکارگر

* در کارگاهی سه نفره مشغول کار می‌باشم. از روزی که طرح حذف کارگاه‌های زیر سه نفر از شمول قانون کار توسط عده‌ای از وکلای مجلس شورای

روزنامه کیهان

قتل سعید امامی در زندان و مواضعی که مطبوعات مخالف دولت در این ارتباط گرفتند، یکبار دیگر نشان داد، برخی روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌های وابسته به این طیف، همسو، همگام و مجری طرح‌هایی بوده و هستند که سعید امامی بود. در این میان نقش روزنامه کیهان، هفته‌نامه صبح، هفته‌نامه جبهه و... بیش از همه آشکار شد، و حتی مسئله ارتباط روزنامه کیهان با سعید امامی در روزنامه‌های تازه انتشار نیز عنوان شد. از جمله افشاکنندگان مسئله ارتباط کیهان با قتل‌ها و سعید امامی، اکبر گنجی بود که مقالاتی در این ارتباط، در روزنامه خرداد منتشر ساخت. اکبر گنجی به همان نکاتی اشاره کرد که راه‌توده پس از دستگیری گردانندگان روزنامه توس و انتقال آنها به زندان اوین و بازداشتگاه‌های مخفی آن را مطرح کرد. اکبر گنجی به اشاره نوشت که "گردانندگان روزنامه کیهان از چنان موقعیتی در زندان اوین و در وزارت اطلاعات و امنیت برخوردار هستند که به اشکال مختلف در بازجویی‌ها شرکت می‌کنند! و این ممکن نیست مگر بر اثر ارتباطی که با سعید امامی داشته‌اند." (نقل به مضمون)

حضور حجت‌الاسلام حسینیان (رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی)، مسعود ده‌نمکی (یکی از رهبران انصار حزب‌الله) و بسیاری از روحانیون و مسئولین وزارت اطلاعات و گروه‌های فشار در مراسم تدفین و ترحیم سعید امامی نشان از عمق نقش و رسوخ سعید امامی در جای جای ارگان‌های مطبوعاتی، امنیتی و روحانی طیف مخالفان تحولات در ایران دارد. حسینیان، همان روحانی است که در برنامه چراغ تلویزیون ظاهر شد و قتل‌های سیاسی-حکومتی را به طرفداران محمد خاتمی نسبت داد.

با آنکه ادعاهای عنوان شده از سوی بلند پایگان حکومتی، پیرامون آلوده بودن دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی به عوامل نفوذی سازمان جاسوسی اسرائیل، ترفندی برای وصل ماجرای قتل‌ها به خارج از کشور و در پناه گرفتن فرمان‌دهندگان و مجریان قتل‌ها و جنایات تلقی شده‌است، اما بدون این ادعاها نیز باید مسئله وجود چنین آلودگی را جدی تلقی کرد. صحت و سقم ادعاهای مربوط به ارتباط‌های سعید امامی با عوامل اطلاعاتی اسرائیل هنوز در پرده ابهام است.

کلیمی‌های دستگیر شده

همچنان که دستگیری عده‌ای یهودی ایران در شهر شیراز در پرده‌ای از ابهام وجود دارد. اتهام این عده نیز ارتباط با اسرائیل عنوان شده‌است. اتهامی که ابعاد آن سرانجام باید روشن شود. از جمله کسانی که گفته می‌شود در این ارتباط دستگیر شده‌اند، فردی است بنام "لوی حیم" که از خانواده‌های قدیمی و مشهور کلیمی ایران است.

چهار سال پیش، وقتی رادیو اسرائیل مستقیماً به زندان اوین و به بخش ویژه این زندان تلفن کرد و از مسئول بند خواهان گفتگو با "رون آزاد" کمک خلبان اسرائیلی شد، برای بسیاری این سوال مطرح شد، که این اطمینان مقامات اسرائیل به حضور "رون آزاد" در زندان اوین و حتی دانستن بند محل نگهداری ادعائی او و در اختیار داشتن تلفن مستقیم این بند، نمی‌تواند بدون کمک عوامل نفوذی اسرائیل در بالاترین ارگان‌های امنیتی جمهوری اسلامی حاصل شود. بنابراین مسئله نفوذ اسرائیل در دستگاه‌های امنیتی جمهوری اسلامی امر پنهانی نیست و قتل سعید امامی و دستگیری کلیمی‌های شیراز و یا هرکجای دیگر (چه بی‌گناه و چه با گناه) از این واقعیت نه می‌کاهد و نه به آن می‌افزاید! باید به آن اعمال، تصمیمات و سیاست‌هایی در جمهوری اسلامی توجه کرد که همسو با دیدگاه‌های امثال سعید امامی پی گرفته می‌شود. اگر اهداف و اعمال امثال سعید امامی‌ها از اسرائیل هدایت می‌شده و می‌شود، پس ادامه دهندگان راه او نیز مستقیم و غیرمستقیم با اسرائیل همگامی دارند!

حاج موسی

سعید امامی، در سال‌های اوج شکنجه توده‌ایها و شوهانی که در حسینیه اوین برپا شد، با نام "حاج موسی" یکی از هدایت‌کنندگان اصلی این شوها بود. در این دوران، فلاحیان با نام مستعار "حاج امین" سربازجوی رهبران حزب توده ایران بود. عکس کوچکی از او، چند سال پیش و در جمع ائمه جمعه در روزنامه جمهوری اسلامی چاپ شده‌است. این عکس دسته جمعی مربوط به سمینار ائمه جمعه در تهران است. سعید امامی در ردیف چنم و در میان روحانیون نشسته‌است، و تنها بخشی از صورت او در عکس بوده‌است.

علی فلاحیان (بقیه از ص ۳)

بویژه وقتی دوست و همکار بسیار نزدیک او در وزارت اطلاعات و امنیت و واحد اطلاعات سپاه پاسداران "حجازی" منشی مخصوص رهبر و همه کاره دفتر او شد. درواقع اگر قرار نبود در راس وزارت اطلاعات و امنیت یک روحانی باشد، پس از رفتن ریشه‌ری از سر وزارت اطلاعات و امنیت، این وزارت علی‌القاعده باید به سعید امامی می‌رسید! گرچه او در مقام معاون امنیتی علی فلاحیان در وزارت اطلاعات و امنیت قدرت و اختیارات واقعی در این وزارتخانه را داشت. درحقیقت، ارتباط علی فلاحیان در این مدت با سعید امامی، همان رابطه روحانیت پشت صحنه با تیم‌ها و گروه‌های امنیتی، نفوذی، قتل و... بود. این واقعیات را مسئولیت سعید امامی در وزارت اطلاعات و در پست معاونت امنیتی روشن می‌کند. معاون امنیتی در وزارت اطلاعات این اختیارات و مسئولیت‌ها را دارد:

- مسئول گزینش کل کشور (تسامی ردوات‌های شورای نگهبان متکی به گزارش این بخش وزارت اطلاعات و امنیت است!)

- مسئول کلیه مأموران نفوذی در میان گروه‌های سیاسی و سرویس‌های اطلاعاتی خارجی

- مسئول ارتباط و هماهنگی با کلیه ائمه جمعه کشور

- مسئول ارتباط با سفارت‌خانه‌های خارجی و کنترل آنها

- مسئول برنامه‌های ویژه و میزگردهای تلویزیونی (از جمله برنامه‌های هویت، چراغ و... که همگی علیه دگراندیشان، هنرمندان و منتقدان می‌باشد)

در این ارتباط بیشترین همکاری و نزدیکی سعید امامی با حسین شریعت‌مداری سرپرست روزنامه کیهان، حسن شایانفر مدیر این روزنامه و "مهدی خزعلی" مسئول انتشارات "هویت" و پسر آیت‌الله خزعلی برقرار بوده‌است. پس از برکناری علی فلاحیان از وزارت اطلاعات و امنیت، سعید امامی بعنوان مشاور دری نجف‌آبادی در مسئولیت خود باقی ماند و به همان نقشی ادامه داد که در زمان فلاحیان می‌داد.

اکنون مقامات امنیتی جمهوری اسلامی می‌گویند چون سعید امامی با محافل یهودی آمریکا در تماس بوده، نقش جاسوس و نفوذی را برعهده داشته‌است. این اظهارات، پیش از آنکه حکمی برای تسبیر جنایت‌ها و جنایتکاران باشد، حکمی است بر تمایل آمریکا و اسرائیل برای اجرای قتل‌ها، جنایات، توطئه‌ها و رابطه‌هایی که سعید امامی در آن نقش داشته‌است. از جمله برکناری آیت‌الله منتظری. بنابراین، پیش از آنکه این اظهارات بتوان سرنخ جنایات را به خارج وصل کند و اذهان عمومی را از مرزهای کشور بیرون ببرد، اتفاقاً سرنخ را به داخل کشور آورده و اذهان را متوجه قم، مشهد، تهران، اصفهان، شیراز و... می‌کند. دو مسئله بسیار مهم در ارتباط با این رویداد نمی‌تواند از نظر دور بماند، ابتدا مسئولیت مستقیم و خود خواسته‌ای که رهبر برای خویش در وزارت اطلاعات و امنیت قائل است و اکنون باید پاسخگوی این فجایع و آلودگی‌های اطلاعاتی-امنیتی به بزرگترین سرویس‌های جاسوسی جهان باشد. دوم، یادآوری آن فریادهای آیت‌الله منتظری در زمان حیات آیت‌الله خمینی و در جریان آخرین نطق او که منجر به حصر خانگی او شد. او در دو نامه تاریخی به آیت‌الله خمینی و در نطق مورد بحث خود گفت و نوشت: «یک مشت بچه خراب در وزارت اطلاعات نفوذ کرده‌اند و باید این وزارت خانه زیر و رو شود!». او در نطق دو سال پیش خود از دری نجف‌آبادی خواست تا به این امر (یعنی زیر و رو کردن وزارت اطلاعات و پاکسازی آن از افراد خراب) اقدام کند.

مراسم تدفین، فاتحه شب سوم و هفتم سعید امامی که با حضور جمع زیادی از روحانیون و افراد وزارت اطلاعات و امنیت برگزار شد، نشان داد که دست‌های پشت پرده و همانها که سعید امامی در گوشه و کنار و در همه جا جاسازی کرده‌است، همچنان فعالند و در صورت عدم آن پاکسازی قاطع، که محمد خاتمی از آن حمایت می‌کند، باید منتظر بزرگترین رویدادهای خونین در آینده بود. رویدادهایی که ای بسا نتایج آن فاجعه بار تر از انفجار حزب جمهوری اسلامی، نخست‌وزیری و موج ترورها باشد. دهها و صدها کشمیری و کلاهی اکنون و به کمک گزینشی که در اختیار سعید امامی بوده و حجتیه از آن حمایت کرده در جای جای جمهوری اسلامی جا سازی شده‌اند. از جمله دشواریهای تحولات و ضرورت حرکات سنجیده برای این تحولات، همین مسائل گرهی است. تحولاتی که با کمترین عوارض باید به پیش برده شود!

وداع آیت الله یزدی

رفیق دوست از بنیاد مستضعفان می رود؛ اما...

آیت الله محمد یزدی، پس از دو دوره پنج ساله که قوه قضائیه را به فرمان رهبر در اختیار داشت، کناره گیری خود از این مقام رسماً اعلام داشت. او در مراسم تودیع خود گفت: «نزد مقام رهبری شرفیاب شدم و درخواست کردم بعد از سال ها مسئولیت سنگین قضائی، این مسئولیت را از دوش من بردارد.»

بدین ترتیب، یزدی خواست بفرماید که او خودش متمایل به کناره گیری بوده است؛ وی در همین مراسم به صراحت رهبر را مسئول تصمیماتی که رئیس قوه قضائیه گرفته اعلام داشت و گفت: «هر وقت که نزد مقام رهبری شرفیاب می شدم و فهرستی با اولویت های کاری به ایشان ارائه می کردم ایشان هم اطلاعاتی به آنها اضافه می کردند و راهنمایی لازم را می فرمودند.»

مطبوعات، یک روز بعد از این اظهارات نوشتند که آیت الله یزدی در یک مصاحبه دیگر، خود را مسئول مستقیم تصمیمات ۱۰ سال گذشته اش در قوه قضائیه اعلام داشته و اظهارات قبلی اش در باره نقش رهبر را تصحیح کرده است. این تکذیب و تصحیح باری را از بیانات اولیه رئیس قوه قضائیه کم نمی کند که به صراحت خواست رئیس آینده قوه قضائیه را از هرگونه بررسی کارهای وی در طی ۱۰ سال گذشته برحذر دارد، زیرا مسئول اصلی و شریک هر پرونده ای در قوه قضائیه رهبر است. نفس همین تلاش نشان داد که مسئله رسیدگی به اعمال رئیس قوه قضائیه در آینده جدی است!

آیت الله یزدی برای آنکه قدرت نفوذ خود را در جمهوری اسلامی نشان داده باشد و دیگران حساب کار خودشان را بکنند، با صراحت گفت که پیشنهاد جانشین خود را، خودش به رهبر داده است. یعنی اوست که برای رهبر تعیین تکلیف کرده است. او گفت: «فردی که می خواهد بجای من بیاید رابطه ولایتی داشته و نسبت به مقام ولایت ارادت خاصی دارد. این فرد مبانی فکری و اطلاعات لازم را در این کار دارد.»

این اظهارات آیت الله یزدی در حالی بیان شد که تا یک هفته بعد از تودیع وی نیز جانشینی برای قوه قضائیه اعلام نشده بود و این اظهارات در حقیقت ناچار ساختن رهبر به صدور حکم برای کسی بود که یزدی بعنوان جانشین خود به رهبر پیشنهاد کرده بود، که اگر پذیرفته شده بود، پیش از این اظهار نظرات آیت الله یزدی باید نامش رسماً اعلام می شد. (پیرامون عملکرد آیت الله یزدی به مطلبی که روزنامه سلام در این ارتباط نوشته و در همین شماره راه توده بازانتشار یافته مراجعه کنید)

از میان روسای سه قوه ای که در جمهوری اسلامی مصدر امور می شوند، ریاست قوه قضائیه تنها مقامی است که مردم هیچ نقشی در برگمارد وی ندارند و یکی از نواقص عمده قانون اساسی کنونی همین امر است. با توجه به همین واقعیت است که آیت الله یزدی خود و رهبر را مشترکاً مسئول عملکرد قوه قضائیه اعلام داشته است؛ نه تنها مردم در انتخاب رئیس قوه قضائیه نقش ندارند، بلکه حتی ضوابط و شرایط و دلائل مربوط به برگمارد این مقام نیز هرگز اعلام نشده و به مردم توضیح داده نشده است، و این در حالی است که حداقل طی دو سال گذشته، دهها میلیون مردم ایران قوه قضائیه را نیروی در برابر خویش و علیه منافع عمومی شناخته اند. زندان های جمهوری اسلامی که زیر نظر این قوه است، مرکز و ستاد بزرگترین جنایات و توطئه ها بوده است. به همین دلیل و تا تغییر قانون اساسی و تعیین نقش مردم در انتخاب و برگمارد رئیس قوه قضائیه، از جمله سؤالاتی که باید در برابر رهبر قرار داد ضوابط، شرایط و دلائل برگمارد رئیس قوه قضائیه است. حتی مجلس خبرگانی که می توانست در این رابطه فعال بوده و این سؤال را مطابق قانون اساسی موجود و به نمایندگی از مردم در برابر رهبر قرار دهد، به مجلسی فرمایشی تبدیل شده است. مجلسی که ۵۸ درصد رای دهندگان ایرانی، در اعتراض به نحوه برگزاری انتخابات آن و نقش نداشتن مردم در رای دادن به نمایندگان مورد نظر خود، در انتخابات آن شرکت نکردند!

با آنکه در محافل مختلف از آیت الله هاشمی (عضو کنونی شورای نگهبان) بعنوان جانشین آیت الله یزدی نام برده می شود، هنوز برگمارد او اعلام نشده است. در برخی محافل گفته می شود که در عین اهمیت نقش ریاست قوه قضائیه، جدال در پشت صحنه بر سر تغییراتی است که احتمالاً توسط رئیس آینده قوه قضائیه در این قوه قرار است به اجرا گذاشته شود. موضوع بسیار مهم بعدی تغییر دادستان ها، روسای دادگاهها و تجدید سازمان زندان های کشور است. همین مسائل چنان جدال قدرتی را به همراه دارد که تصمیمات قطعی را با تاخیر همراه سازد.

(در باره شایعات دیگری که پیرامون آخرین تصمیمات آیت الله یزدی در قوه قضائیه مطرح است، مراجعه کنید به خودکشی "سعید امامی"، معاون امنیتی وزارت اطلاعات و امنیت و رابط تیم های قتل و ترور، با "علی فلاحیان" رابطه روحانیون صادرکننده فتوای قتل ها، در همین شماره راه توده)

در ایران، اخباری در ارتباط با کنار رفتن محسن رفیق دوست از مسئولیت بنیاد مستضعفان بر سر زبان هاست. در حالیکه بسیاری بر این تصورند که یکی از کانون های پر قدرت اقتصادی از جنگ توطئه کنندگان علیه جنبش مردم خارج می شود و زیر نظر دولت قرار می گیرد، اخبار و اطلاعات دیگری مبنی خلاف این تصور نیز وجود دارد. براساس این اخبار، قرار است تمام هتل ها و دیگر تاسیسات پول ساز بنیاد از این سازمان جدا شده و به دارندگان سرمایه های نقدی فروخته شود. بخش اعظم این تاسیسات در یک بنیاد جدید و خصوصی جمع شده و رفیق دوست بعنوان یکی از سهامداران بزرگ، رئیس هیات مدیره آن خواهد شد. همچنین گفته می شود بسیاری از تاسیسات تولیدی صنعت پتروشیمی نیز در همین بنیاد و یا بنیادی مشابه متمرکز خواهد شد. این تاسیسات نیز قرار است برخلاف اصول قانون اساسی به افراد فروخته شود. این افراد و خریداران نیز همانا صاحبان نقدینگی عظیم در جمهوری اسلامی هستند، که دولت بنا بر مصوبات شورای مصلحت نظام کارخانه ها و واحدهای تولیدی پتروشیمی را به آنها می فروشد. همین بنیاد که قرار است رفیق دوست رئیس هیات مدیره آن نیز باشد، تمام معاملات، قراردادهای و مناسبات تجاری-تولیدی صنعت پتروشیمی کشور را، بعنوان بخش خصوصی در اختیار خواهد گرفت. بدین ترتیب بخشی از نقدینگی موجود کشور نزد صاحبان نقدینگی به بخش تولیدی-تجاری منتقل خواهد شد. این تصمیمات برای جلب نقدینگی ۱۴۰ میلیارد ریالی و تزریق آن به اقتصادی بحرانی زده جمهوری اسلامی گرفته شده است. بدین ترتیب، بنیاد مستضعفان، به واحدی کوچک تبدیل شده و در اختیار دولت قرار می گیرد و در عوض رفیق دوست بعنوان یکی از سرمایه داران بزرگ کشور، پتروشیمی، هتل ها و... را صاحب خواهد شد. همچنین گفته می شود، که از جمله شروط صاحبان نقدینگی برای خرید تاسیسات پتروشیمی کشور حضور و مدیریت رفیق دوست در این صنایع بوده است. کنفرانس و سمینار پتروشیمی که اخیراً در ایران برگزار شد و ورود هیات های بزرگ نفتی به ایران، همگی در ادامه این تصمیمات است. تصمیماتی که بموجب آن و با اطلاع از آن، این بار هیچکس به مبنی بوس هیات های نفتی-اقتصادی امریکایی که به ایران سفر کرده بودند حمله نکرد و گروه های فشار چنین ماموریتی نگرفتند!!

مهدوی کنی، دبیر کل روحانیت مبارز!

در محافل سیاسی ایران گفته می شود: شورای مرکزی روحانیت مبارز، در یک نشست فوق العاده، با اکثریتی شکننده، آیت الله یزدی را به دبیر کلی این حزب سیاسی-روحانی انتخاب کرده است. این انتخاب، که در غیاب جمعی از اعضای شورای مرکزی انجام شد با واکنش تند و تهدید آمیز اقلیت قابل توجهی که به یزدی رای نداده بودند روبرو شد. این اقلیت تهدید به افشاکرد کرد و به همین دلیل اعلام دبیر کلی یزدی مسکوت ماند. گفته می شود، برای خاتمه بخشیدن به اختلافات، هر دو گروه بر سر دبیر کلی مهدوی کنی به تفاهم رسیدند و با مراجعه به وی، نظر موافق او را جلب کردند. بدین ترتیب آیت الله یزدی نتوانست دبیر کل روحانیت مبارز شود و آیت الله مهدوی کنی، با احتمال بسیار به این مقام سیاسی برگمار خواهد شد.

Rahe Tudeh No. 85, Juli 1999

Postfach 45, 54547 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Postfach Essen, Konoto No. 0517751430 BLZ 360 100 43, Germany

قیمت ۸ فرانک فرانسه ۳ مارک آلمان ۱٫۵ دلار آمریکا

8 FF, 3 DM, 1.5 US. Dollars

فاکس و تلفن تماس ۰۰۴۹-۲۱۲۳-۳۲۰۴۵ (آلمان)

آدرس اینترنت: <http://www.rahetude.de>

یک هفته افشاکاری های مطبوعات ایران برای قتل سعید امامی

در جستجوی

"علی فلاحیان"

مطبوعات می نویسند: فلاحیان نفر دوم پرونده جنایات، توطئه ها و قتل های سیاسی-حکومتی است و می پرسند: "نفر اول کیست؟"

* فرمانده سپاه پاسداران، تغییر خواهد کرد؟
* هیات منصفه جدید مطبوعات تعیین شد.
* مهاجرانی، برای اولین بار اشاره به تبار یهودی عسکراولادی کرد!

با خود کشی سعید امامی، آتشی که به قول روزنامه صبح امروز (۴۳) زیر خاکستر بود شعله ور شد. به قول روزنامه نشاط «مرگ سعید امامی چه بخواهیم و چه نخواهیم یک گام به جلو برای پرونده در آستانه رکودی بود که به نظر می رسد هرچه به فرجام خود نزدیک تر می شود هراس آخرین تر می شود» و همین ماجرا «یکبار دیگر افکار عمومی در آستانه شفافیت بسیار شگرفی قرار گرفته که در بیست ساله اخیر منحصر به فرد بوده است» (۴۱)

شب ۳۱ خرداد، محمد نیازی، رئیس سازمان قضائی خبر خود کشی سعید امامی را اعلام کرد و از روز بعد مطالب متعدد، متنوع و پراکنده ای در باره این ماجرا منتشر شد که از خلال آنها می توان گزارش زیر را ارائه داد:

سعید امامی چگونه به قتل رسید؟

رئیس سازمان قضائی در اعلامیه خبر خود کشی سعید امامی گفت، که او بعد از خوردن داروی نظافت به بیمارستان منتقل شد و در آنجا درگذشت.

روزنامه صبح امروز این حادثه را "خودکشی عجیب رهبر باند محفلی" (۴۳) ارزیابی کرد و درست در همین روز دکتر توفیقی، رئیس سازمان پزشکی قانونی کشور علت مرگ را اعلام داشت و گفت: «علت اصلی مرگ سعید امامی مسمومیت شدید با ماده سمی "آرسنیک" موجود در داروی نظافت بوده است». او گفت: «سعید امامی پس از اقدام به خودکشی سریعاً به

بیمارستان انتقال داده شد و در ساعت های اولیه انتقال به بیمارستان قادر به تکلم بود.» (صبح امروز (۴۳))

و در همان روز روزنامه نشاط به نقل از تهران تایمز (روزنامه انگلیسی زبان به صاحب امتیازی عباس سلیمی نسین که در این ماجرا نقش مهمی بازی کرد) نوشت: «فردی که پودر بهداشتی برای سعید امامی تهیه کرده بود دستگیر شده است»

در همین روز یک منبع آگاه به روزنامه نشاط گفت: «امامی در زندان تحت مراقب ویژه قرار داشت و به همین دلیل بود که وی موفق نشد در دو مورد قبلی دست به خودکشی بزند»

اما به نظر می رسد در مورد خودکشی سعید امامی تردید وجود دارد. کورش فولادی، نماینده مردم خرم آباد در مجلس شورای اسلامی در همان آغاز به روزنامه صبح امروز گفت: «بسیاری از مردم وقتی به سراغ من می آیند می گویند او را کشته اند، نمی گویند خود کشی کرده است.» (۴۳)

چند روز بعد، عزت الله سبحانی در مصاحبه با روزنامه نشاط گفت: «این فرد احتمالاً خودکشی نکرده است. البته این در حد شک و سوء ظن است که نه تنها برای من، بلکه برای تمام مردم از هر قشری وجود دارد.» (۴۱)

در حالیکه بحث دامنه دار در باره علت عدم مراقب از این زندانی ویژه ادامه داشت و مطبوعات به کرات می نوشتند که حتی در سلول انفرادی از متهمان عادی هم شدت مراقبت می شود، پس چگونه اسلامی که دو بار قصد خود کشی داشته، فرصت این کار را پیدا کرد؟

روزنامه آزاد "مصاحبه ای در همین هنگام با خانم شیرین عبادی"، وکیل پرونده فروهر انجام داد. او گفت: «داروهای نظافت به مقدار بسیار کمی آرسنیک دارند، اما در حد آنها آلودگی کم است که برای این که کسی با خوردن آن فوت کند باید چندین بسته از آن را بخورد. این بسته ها معمولاً در وزن ۱۰۰ گرمی تولید و عرضه می شوند و خیلی غیر طبیعی است، اگر عنوان شود مقدار زیادی از این دارو در اختیار زندانی قرار داشته» (۴۵)

شیرین عبادی سپس سخنان محمد نیازی را در مصاحبه تلویزیونی یاد آور شد که به گفته او متهم تحت مراقبت ویژه بوده و حتی موقع استحمام مأمور مراقب داشته که از مأمور مراقبت خواهش می کند چند لحظه به او نگاه نکنند. مأمور هم از روی حجب و حیا چند ثانیه ای از او چشم بر می دارد که از همین غفلت متهم سوء استفاده می کند و دارو را می خورد. شیرین عبادی در پایان می پرسد: «مهلت متهم برای خوردن داروی نظافت بسیار اندک بوده و در این مهلت کم، چقدر داروی نظافت خورد؟ دارویی که دارای در حد بسیار کم سم آرسنیک است و حتی خوردن یک بسته کامل آن نمی تواند کسی را بکشد؟»

و درست در همین روز، روزنامه ایران ریج (این روزنامه که ظاهراً نام آن کردی می باشد مدتی است انتشار می یابد) نوشت: «سعید امامی بعد از انتقال به بیمارستان قادر به تکلم بوده است. روز چهارشنبه حال او خوب می شود و با نظر پزشکان قرار بوده مرخص شود که بعثت ایست قلبی می میرد.» همین روزنامه نوشت: «ریاست محترم جمهوری پس از فوت امامی از جریان اطلاع می یابد.»

نابودی چرا؟

اولین سوالی که نابودی سعید امامی در اذهان برانگیخت چرایی آن بود. روزنامه ایران به این سوال پاسخ داد: «همه برای خود او که به آخر خط رسیده بود و هم برای آنان که نگران و مضطرب در آرزوی مرگ این مهره تاریخ مصرف سرآمده بودند، تا مبادا لب گشاید و اسرار مگو را برملا سازد...» (۴۵)

حمید جلاتی پور به روزنامه نشاط گفت: «خود کشی سعید امامی در شبکه ای از روابط و مصالح حامیان و مباحثان این قتل ها تفسیر می شود...» (۴۲)

و، ناصر زرافشان، وکیل خانواده محمد جعفر پوینده از قربانیان قتل های سیاسی-حکومتی گفت: «در حال حاضر سمت و سوی رویدادها بیشتر در جهت کور شدن سرنخ ها و لوژ شدن پرونده است.» (۴۱-نشاط)

روزنامه نشاط در همین روز نوشت: «مقاومت هائی می کوشد تا با افکار عمومی را با ارائه اطلاعات غلط همراه سازد و یا پرونده را در جهت حرکت دهد که رمز و رازی های آن سر به مهر بماند.»

شناسنامه سعید امامی

کیهان، یکی دو روز بعد از نابودی سعید امامی در زندان، اعلام داشت که او به جناح راست تعلق داشته است: «سعید امامی بعنوان حامی و طرفدار جناح به اصطلاح راست شناخته می شد و ظاهراً به همین علت نیز بعد از قدرت گرفتن جناح رقیب، از پست قبلی خود که معاونت امنیتی وزارت اطلاعات بود برکنار شد.» (۴۳)

روزنامه آزاد روز یکشنبه سوم تیرماه گزارشی را با این عنوان در صفحه اول خود منتشر کرد: «آیا سعید امامی جاسوس اسرائیل است؟ حلقه گمشده کجاست؟»

در این گزارش موضع جناح راست را، در قبال قتل های سیاسی-حکومتی، در همان زمان، از قول رهبران برجسته آن بدقت شرح داد. نقل قول های روزنامه آزاد از مریم بهروزی، حمید رضا ترقی (عضو جمعیت موفقه و رابط این جمعیت با آیت الله واعظ طبسی)، حبیب الله عسگرآلادی (دبیرکل موفقه اسلامی)، محمد رضا باهنر (نایب رئیس مجلس و همسر با موفقه اسلامی)، مرتضی نبوی (مدیرمسئول روزنامه رسالت)، محمد جواد لاریجانی (نایبند جناح راست برای مذاکره با لندن هنگام انتخابات ریاست جمهوری)، و سرانجام مدیرمسئول روزنامه «قدس» (ارگسان مطبوعاتی واعظ طبسی و آستان قدس رضوی) نشان داد که همه آنها قتل ها را به امریکا، منافقین و اسرائیل نسبت داده اند. هیچیک از این اظهار نظرها، اشاره ای به عوامل داخلی این جنایات نداشت و حتی کسی را متهم به همکاری مستقیم با اسرائیل نمی کرد.

هفته نامه آبان هم در شماره ۵ تیر ماه خود سیر اظهار نظر سران جناح راست را - در اوج افشگری ها پیرامون قتل ها - در باره انتساب قتل ها به خارج از کشور و بدون هیچ ذکری از عوامل احتمالی داخلی، با ذکر تاریخ دقیق چنین آورده است:

«محسن رضانی (۷۷/۹/۲۴): بازم تاکید می کنم که قتل های اخیر کار صهیونیست هاست.»

حبیب الله عسگرآلادی (۷۷/۹/۲۱) پس از نشست فوری جمعیت موفقه اسلامی: طراحی قتل ها از پیچیده ترین طراحی های سیا، موساد و همدستان آنها، بویژه منافقین بوده است!

آیت الله محمدی یزدی (۷۷/۹/۲۳): دشمن در نظر دارد با چند حادثه در کشور ایجاد ناامنی کند!

آیت الله عباس واعظ طبسی (۷۷/۹/۲۴): قتل ها را دستگاه تبلیغاتی و اطلاعاتی امریکا و اتمار آن برنامه ریزی و طراحی کرده اند.

علی اکبر ناطق نوری (۷۷/۹/۲۵): این حرکت از خارج از کشور هدایت و حمایت می شود!

حسین الله کرم (۷۷/۹/۲۷): این قتل پیچیده ای است که توسط سازمان های مخوف اطلاعاتی می تواند صورت گرفته باشد و سازمان سیا و بعضی از عوامل داخلی آنها در این قتل دخالت داشته اند.»

دو روز بعد از نابودی سعید امامی در زندان، جناح راست، بطور مشخص تری وارد صحنه شد. آنها که تاکنون آدرس قتل ها را به خارج داده بودند، این بار ناچار بودند مسئله وابسته بودن یکی از اصلی ترین مهره های اجرای این توطئه به جناح خود را توجیه کنند.

روزنامه انگلیسی زبان «تهران تایمز»، که سلیمی نمین (سردبیر سابق کیهان هوانی و از معاونین وزارت اطلاعات و امنیت در زمان محمدی ریشهری) در این مرحله نیز وارد صحنه شد و اعلام کرد که سعید امامی هنگام تحصیل با آژانس یهود ارتباطات وسیعی داشته است (۴۲)

در همین رقابت های بسی وقته برای افشای سوابق سعید امامی و ردیابی پیوندهای سعید امامی با سازمان جاسوسی اسرائیل، روزنامه کیهان نیز برای دور کردن آذهان از هسته مرکزی رهبری جنایات و توطئه ها از داخل کشور و وصل آن به خارج از کشور، بار دیگر وارد میدان شد. کیهان که مدیران آن خود متهم به همکاری و ارتباط با سعید امامی هستند، بعد از نابودی او در زندان و آسوده خیال از خاموشی ابدی سعید امامی، در «ستون ویژه خود نوشت: «سعید امامی بخش عمده ای از زندگی خود را با دانشی خود سلطان محمد اعتماد» در امریکا به سر برده بود. سلطان محمد اعتماد در سال ۱۳۵۶ وابسته نظامی رژیم شاه در امریکا بود. سعید امامی (زمان عضویت در وزارت اطلاعات و امنیت) سفری هم به اسرائیل داشته است!

حسن غفوری فرد هم اعلام کرد: «اگر در مسئله قتل ها دست عوامل خارجی را به وضوح نبینیم، به بیراهه رفته ایم.» (روزنامه خبر ۴۶)

اطلاعاتی که تاکنون بطور پراکنده در مطبوعات آمده، سعید امامی را چنین معرفی می کند: «سعید امامی که به عنوان اسلامی شناخته می شده است، از یک خانواده شیرازی بود که نیاکانش یهودی بوده اند. او به امریکا رفت... بلافاصله بعد از بازگشت به ایران وارد شبکه اطلاعاتی کشور می شود...» (خرداد ۴۳)

بی. بی. سی ورود امامی به ایران را چنین توضیح داد: «او دو سال پس از انقلاب در حالیکه در امریکا تحصیل می کرد از سوی وزارت اطلاعات به ایران دعوت شد...» (نشاط ۴۳)

نشاط روز ۶ تیر اطلاعات بیشتری را در اختیار خوانندگانش گذاشت: «امامی متولد شیراز و تحصیل کرده امریکا و یهودی تبار و از خانواده های بسیار مرفه بوده است. وی دو سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران وارد کشور شد و هنگامی که قصد داشت فعالیت خود را در وزارت اطلاعات شروع کند با نظر منفی گزینش «سعید حجاریان» مواجه شد. او توصیه کرده بود این عضو تازه به هیچ وجه نباید وارد حوزه های مدیریتی وزارتخانه شود. با وجود این هنوز چندی از کناره گیری حجاریان نگذشته بود که مقام های جدید توصیه او را نقض کردند. علی فلاحیان وزیر اطلاعات کابینه اکبر هاشمی رفسنجانی نه تنها سعید امامی را وارد حوزه های مدیریتی وزارت اطلاعات کرد، بلکه او را در عالی ترین پست معاونت خود، یعنی معاونت امنیتی قرارداد.»

بدین ترتیب روزنامه نشاط برای نخستین بار نوشت که حجاریان خود یکی از مقامات امنیتی کشور بوده و بر اثر اختلافاتی که پس از درگذشت آیت الله خمینی در وزارت اطلاعات و امنیت پیش آمد و بدنبال تصفیه کادری در دوران حیات آیت الله خمینی در زمان ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی کنار گذاشته شده است. همین امر بر اعتبار و دقت مطالبی که روزنامه «صبح امروز» پیرامون مسائل امنیتی می نویسد، می افزاید.

علت اعتماد علی فلاحیان به سعید امامی چه بود؟

این هر دو، سر بازجویان پرونده رهبری حزب توده ایران بودند. غلی فلاحیان با نام مستعار «حاج امین» و سعید امامی با نام مستعار «حاج موسی» پرونده بازجویی های زیر شکنجه رهبری حزب توده ایران را هدایت می کردند. برادر موسی (سعید امامی) بازجوی مستقیم نورالدین کیانوری و گرداننده شوهای تلویزیونی بود. چهره مخوف او در تمام این شوها و صحنه سازی ها، در کنار دوربین فیلم برداری خود نمائی می کرد و ادامه شکنجه ها را وعده می داد. در این دوران، حسین شریعتمداری و حسن شایانفر، گردانندگان روزنامه کیهان در کمیته مشترک دست یاران سعید امامی بودند. به دلیل همین وابستگی است، که امروز حتی مطبوعات نیز اشاره به شک و شبهه هایی می کنند که بصورت جدی متوجه این دو نفر است. این افشگری ها باید پایه های یک خانه تکانی بسیار جدی در روزنامه کیهان شود. امری که بسیاری آن را قطعی می دانند و حتی بالاتر از آن: بازداشت این دو و تکمیل اطلاعات مربوط به جنایات!

بعد از انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری و تعویض وزارت فلاحیان با دری نجف آبادی: «شهرت سعید امامی (اسلامی) در محافل بالای مسئولان در حدی بود که خاتمی توصیه کرده بود او از مسئولیت برکنار شود. اما به این توصیه عمل نشد...» (خرداد ۴۳)

منابع دیگر نوشتند که سعید امامی به تبع یکی از مسئولیت های خود، یعنی هماهنگ کننده وزارت اطلاعات با ائمه جمعه، بعد از انتخاب خاتمی در جلسه عمومی ائمه جمعه، انتخاب او را خطر بزرگی برای جمهوری اسلامی دانست. به همین خاطر یکی از شروط قبول وزارت دری نجف آبادی برکناری امامی بود، اما او در مقام مشاور وزیر باقی ماند.

سعید امامی هنگام وزارت علی فلاحیان به معاونت امنیتی وزارت اطلاعات منصوب شد که در محل قائم مقام وزیر است. او در زمان دری نجف آبادی به مقام مشاورت برگمار شد که علی الظاهر قدرت دستور دادن ندارد. قتل های سیاسی-حکومتی پانیز گذشته در همین دوران انجام شد و این خود باعث طرح سوال جدیدی از جانب مطبوعات شده که جانشین سعید امامی کیست که قتل ها را انجام داده و آیا او دستگیر شده یا نه؟ و یا اساساً مشاورت او صوری و ظاهری بوده و همان مقام قبلی را داشته است.

جناح راست و هویت امامی

بدنبال شاه کلید

جبهه دوم خرداد، در این مرحله در "جستجوی شاه کلید" برآمد. روزنامه همشهری خواستار یافتن «سرنخ و فرماندهان و سرکردگان باند وحشت شد» (۴۵) و نوشت: «در پرونده وحشت باید بدنبال رد پای مهره های درشت تری گشت».

کوروش فولادی، نماینده مجلس از جناح دوم خرداد گفت: «هر کس حکم ارتداد مقتولان را صادر کرده قاتل اصلی است و باید محاکمه شود.» (صبح امروز ۴۳)

خرداد نوشت: «پرونده تا معرفی "شاه کلید" همچنان مفتوح است.» (۴۱) و دو روز بعد اعلام کرد: «خوشبختانه شاه کلید هنوز وجود دارد» (۴۳)

عباس عابدی روز دوم تیر، در گفتگو با روزنامه خرداد اعلام کرد: «فلاحیان باید در باره سعید امامی پاسخگو باشند».

روزنامه سلام ۳ روز بعد نوشت: «روابط سعید امامی و آقای فلاحیان به قدری نزدیک بود که نمی توان پذیرفت این گونه امور بدون اطلاع وزیر صورت می گرفته است.» و خواستار پاسخگویی فلاحیان شد.

در همین روز، روزنامه خرداد خواستار "تقدم عمل فلاحیان و بازخواست" از او شد.

روزنامه خرداد روز بعد (۶۶) اطلاعات جدیدی را فاش کرد و نوشت: «عامل "سی" در پرونده میکونوس می نویسد که سعید امامی به او گفته است "باید ایران را ترک کنی، چون تو را می خواهند بکشند." و من از ایران گریختم».

بدین ترتیب، ارتباط فلاحیان با جنایات میکونوس و ترور رهبران کرد ایرانی، برای نخستین بار در مطبوعات داخل کشور طرح شد.

خرداد، در ادامه نوشت: «چگونه آقای فلاحیان از این ماجرا مطلع نگردید و یا اگر گردید چرا سعید امامی را برکنار و یا دستگیر نکرد؟»

و روزنامه نشاط در تحلیلی که از سیر انتخاب سعید امامی در وزارت اطلاعات داد، نوشت: «علی فلاحیان نه تنها سعید امامی را وارد حوزه های مدیریتی وزارت اطلاعات کرد، بلکه او را در عالی ترین پست معاونت خود، یعنی معاونت امنیتی قرار داد. علی فلاحیان دومین بازیگر این تراژدی گویا چندان مایل نیست که از پس پرده بیرون بیاید» (۴۶)

جبهه دوم خرداد که به این صراحت نشانی "دومین بازیگر را می دهد" اطلاعات دقیق دارد که این فرد "علی فلاحیان" است و می داند که "بازیگر اول" مقام دیگری است. این مقام اول کیست؟ اکنون علی فلاحیان به روی صحنه آمده است، کنجکاوی ها پیرامون شناخت آن مقام اول متمرکز شده است!

نشریه "امید جوان" که بصورت هفته نامه منتشر می شود، روز یکشنبه ۶ تیر، با این عنوان منتشر شد: «علی فلاحیان گره پرونده قتل ها را باز می کند؟»

همین هفته نامه می پرسد: «آیا قتل ۳ کشیش هم به این پرونده مربوط است؟»

البته هنوز اطلاع دیگر جبهه دوم خرداد در مورد نقش سعید امامی در بمب گذاری در حرم حضرت رضا افشاء نشده است. همان بمب گذاری که بلافاصله به صحنه گردانی اسدالله لاجوردی و محاکمه نمایشی سه تواب مجاهدین در تهران دنبال شد!

(روزنامه خرداد ۶ تیر ماه) پرسش بسیار مهم دیگری را در رابطه با جنایات این مافیا مطرح کرده و در باره رابطه علی فلاحیان با پرونده سرمهماندار هواپیمائی آسمان، خانم "قائم مقامی" سؤال کرد. زنی که گفته می شود با شخص علی فلاحیان در ارتباط بوده و اطلاعات بسیاری داشته است. گفته می شود، سعید امامی در ارتباط با این روابط و این قتل نیز اعترافاتی کرده است.

تغییر فرمانده سپاه

در محافل سیاسی، اخباری مبنی بر کناره گیری سرلشکر پاسدار "رحیم ضوی" از سمت فرماندهی سپاه پاسداران شنیده می شود. این احتمال که او را به مسئولیت تشریفاتی قائم مقام ستاد فرماندهی کل قرار منصوب کنند، قوی است.

هیچ یک از کسانی که در مظان صدور فتوا و هدایت قتل ها بوده و با سعید امامی آشنائی دیرینه و همکاری داشته اند، در این تلاش تازه خود نه گفتند و نه نوشتند، که این قتل ها با فتوای مذهبی انجام شده و عده ای روحانی پشت آن بوده اند. حالا که سعید امامی وابستگی جاسوسی داشته، تکلیف این جمع چه می شود؟ آنها به کجا وابسته اند؟ اگر قتل ها یک توطئه خارجی بوده، این روحانیون چرا فتوای آن را صادر کرده اند؟ حتی اگر سعید امامی، غیر مستقیم این جمع را هدایت می کرده و بدنبال خود و طرح های هدایت شده از اسرائیل و سازمان های جاسوسی می کشانده، اکنون که مسئله روشن شده است، چرا همان خط و روش توسط این جناح دنبال می شود؟

نشانی غلط

روزنامه های طرفدار دولت، پس از اعلام خبر وابستگی سعید امامی به اسرائیل، همین مسئله را طرح کردند و روزنامه سلام نوشت: «این بار نیز برای گریز از ارائه پاسخی منطقی، با وصل کردن مشکل به خارج از کشور قصد فرار از مواجهه با واقعیات را داریم.» (۴۵)

اکبر گنجی نیز در روزنامه خرداد ۴۳ نوشت: جناح راست "آدرس غلط" می دهد.

در این میان روزنامه سلام از پرونده دیگری هم خبر داد: «در سال ۷۵ پرونده جاسوسی مطرح شد که اعضای آن را پنج افسر نیروی انتظامی، دو نفر از اعضای ارشد وزارت اطلاعات، سه نفر از افسران ارشد سپاه و ۳ نفر از پرسنل دادگاه های انقلاب اسلامی تشکیل می دادند.» (۴۲)

سلام برای آنکه پرونده قتل ها مانند آن پرونده به "محاق فراموشی" سپرده نشود، خواستار جست و جوی ریشه ها شد.

نقش ها و همفکری ها

در جمهوری اسلامی انواع بولتن های محرمانه منتشر می شود. این بولتن ها، عمدتاً نقش تحریک روحانیون و مقامات جناح راست برای یورش به مطبوعات، اقدام علیه دولت خاستی، تحریک علیه تشکلات سیاسی و در مجموع خود، نقش بسیار مخربی در انحراف و شکل دهی اذهان مقامات دارد. سعید امامی و گردانندگان کیهان، از جمله ترتیب دهندگان این بولتن ها هستند. روزنامه خرداد (۵ تیر ۷۸) با اشاره به همین مسئله و ضمن طرح مافیائی که سعید امامی را به پشت صحنه ها وصل می کرد، پرسید:

«رابطه ها و روابط سعید امامی در روحانیت، دانشگاه ها، صدا و سیما، مطبوعات، بولتن ها، شبنامه ها چه کسانی و چگونه بوده است؟ نقش اسلامی در تهیه و تولید برنامه های "هویت"، "جراغ" و "فیلم عصر عاشورا" و دیگر موارد مشابه چه بوده است؟»

روزنامه نشاط ۴۳ یک گام فرا تر گذاشته و خواستار شناسائی "عواملی" شد که از طرف سعید امامی "در مواضع حساس گنجانده شده اند".

خرداد در مقاله دیگری (۴۵) پرسید: "همراهان و همگامان وی در حوزه های مختلف طراحی و عملیاتی و اجرایی و مطبوعاتی چنین حوادث شومی کدامین افرادند؟ تسهیل کنندگان پروژه مخوف قتل های زنجیره ای و خط دهندگان این حرکت در کدام موضع سنگر گرفته، سوء استفاده کرده و نیت شوم خود را عملی ساخته اند؟"

اکبر گنجی نشانی دقیق تری داد: «بخش رسانه ای محفل نشینان، دوستان و همفکران سعید امامی اند. آیا بخش رسانه ای محفل نشینان همان ها که در دهه گذشته نظرات او را بسط می دادند تا اندیشمندان ایران زمین را بی "هویت" کنند و "زندان بان" دارند و در طول مدت معاونت سعید امامی این امکان را داشتند که در زندان از متهمان "بازجویی" به عمل آورند و آنان را به راه راست هدایت کنند، نیستند؟ آیا "کیهان نشینان" و "جراغ" بدستان و کارشناسان ناصبی شناس و مرتد شناس در اجرای این سناریو بیشترین نقش را ایفاء نکردند؟» (خرداد ۴۳)

بدین ترتیب و برای نخستین بار در مطبوعات داخل کشور فاش شد که مدیران و گردانندگان کیهان، در بازجویی ها و شکنجه ها حضور می یابند و "ناصری" شناسان که همان آیت الله مصباح یزدی و حجت الاسلام حسینان هستند نیز به زندان ها رفت و آمد داشته و زندانیان را ارشاد می کرده و تواب می ساخته اند!

پرسی یک هفته روزنامه های طرفدار و مخالف دولت، در مجموع نشان می دهد که روزنامه های طرفدار دولت خواستار شناسائی "آمران"، "طراحان" و "عاملان" قتل های سیاسی-حکومتی پانیز گذشته اند. روزنامه خرداد ۳۱ تیر با صراحت این خواست را مطرح کرد!

محتشمی به صحنه باز گشت!

همزمان با تحولات و رویدادهای تکاندنده اخیر، "علی اکبر محتشمی" به سرپرستی بنیاد شهید برگمار شد. بنیاد شهید یکی از نهادهای مهمی بود که تاکنون زیر سلطه جناح راست قرار داشت. محتشمی سالها سفیر جمهوری اسلامی در سوریه و وزیر کشور بود. او در دوران اخیر و در جریان سخنرانی هائی که به نفع محمد خاتمی داشت، از سوی گروه های فشار و انصار ارتجاع بازار بارها مورد حمله قرار گرفته بود. محتشمی، عضو رهبری مجمع روحانیون مبارز است.

هیات منصفه جدید مطبوعات

علیرغم همه جو سازی های اخیر نشریات وابسته به جناح راست، گفته می شود هیات منصفه جدید مطبوعات ایران، مرکب از افراد زیر معرفی خواهد شد: فاتحه هاشمی، بورقانی، عباس عابدی، مزروعی و ریاحی (وکیل کرباسچی). این افراد از سوی وزارت ارشاد و با موافقت وزیر ارشاد برگزیده شده اند.

تبار یهودی

در حالیکه مطبوعات اخبار جسته گریخته ای در باره یهودی های دستگیر شده در شیراز منتشر می کنند و در خارج از کشور نیز گفته و نوشته می شود که این افراد صرفا بدلیل یهودی بودن دستگیر شده اند و قربانی توطئه جدیدی در راه کارشکنی جناح راست علیه سیاست خارجی محمد خاتمی است، برای نخستین بار مهاجرانی، وزیر ارشاد اسلامی اشاره به تبار یهودی عسکراولادی کرد. مهاجرانی در مصاحبه هفتگی خود گفت: «یهودی تبار بودن عیب نیست. بعضی از افراد عالی رتبه تر نیز چنین هستند!»

مبارزه با حجتیه همگامی با جنبش مردم است

پس از یک دوره نسبتا طولانی و چندین ساله، اکنون و در فضای نوینی که برای مطبوعات داخل کشور فراهم آمده، مسئله نقش انجمن ضد بهائیت "حجتیه" در تحولات ۲۰ ساله اخیر ایران به برخی از مطبوعات راه یافته است. مطالبی که در این زمینه در مطبوعات چاپ می شود، همچنان سرشار از احتیاط است و هرگز بصورت یک تحلیل همه جانبه از نقش حجتیه در جمهوری اسلامی، رهبران قدیم و جدید آن، وابستگی هایش به سازمان اطلاعات و امنیت شاه و محافل بین المللی، نقش و موقعیت آن در دستگاه های امنیتی، حضورش در دادگاه های کنونی انقلاب، جنایاتی که در زندان ها آفرید، تجدید سازمان آن، واحدهای مسلح و مخفی آن، رابطه اش با فرمایشی ها موجود در جمهوری اسلامی و... مطرح نمی شود. این درحالی است که بسیاری معتقدند یک سر قتل های سیاسی، یک سر ترور هائی که از ابتدای پیروزی انقلاب تا کنون صورت گرفته، یک سر انفجارها و یک سر رابطه های بین المللی مافیائی، به حجتیه تجدید سازمان یافته در ۱۰ سال گذشته وصل است.

هیچ منشور و اساسنامه ای وجود ندارد تا مشخص کند رهبران این انجمن کجا هستند و متحدانش کیستند؛ اما اظهارات روحانیونی نظیر آیت الله مصباح یزدی، آیت الله خزعلی، حجت الاسلام هائی نظیر حسینیان، احمد خاتمی و... تابلوی تمام نمای اندیشه و برنامه انجمن حجتیه است.

افشاگر هائی که اخیرا و در ارتباط با اظهارات آیت الله خزعلی در برخی مطبوعات غیر وابسته به جبهه ارتجاع بازار منتشر شد، ستودنی است. خزعلی، ملی گرا را ضد اسلام معرفی کرد. او گفت که نمی گذاریم ملی ها، نهضت آزادی ها و مصدقی ها به مجلس راه یابند. این سخنان، که در سخنرانی رهبر نیز اشاراتی به آن بود، آشکارا به آن معناست که این طیف از چنان موقعیتی در میان مردم برخوردار شده اند، که تنها با نظارت استصوابی و

مقاومت در برابر میلیون ها دارنده حق رای می توان از راه یافتن آنها به مجلس جلوگیری کرد. این ضعیف ترین استدلال و آشکارترین اعتراف به طرد روحانیون مرتجع، وابسته به حجتیه و حامی بازار و سرمایه داری تجاری است.

یکی از بهترین شگردهائی که مطبوعات طرفدار تحولات در جریان اظهار نظرهای بی وقفه آیت الله خزعلی بکار بردند، آن بود که ابتدا تمام نظرات حیرت آور و شمشیر کننده او را منتشر کردند، سپس با بسیج افکار عمومی، افشاگری علیه او را شروع کردند.

پس از انتشار وسیع نظرات اخیر آیت الله خزعلی، در دفاع از ولایت مطلقه فقیه و تشبیه احکام او به احکام الهی و ضرورت نظارت استصوابی، روزنامه سلام در پاسخ به یکی از خوانندگان خود، در ستون آلو سلام نوشت: «آقای خزعلی یک بار در زمان حیات امام، خود را نماینده ایشان در انجمن حجتیه معرفی کرد. امام رسما اعلام داشتند که هیچ نماینده ای در حجتیه ندارند»

سلام، بدین ترتیب با یک تیر دو نشان زد. اول، نشان داد که خزعلی از رهبران حجتیه است و این نظراتی که مطرح می کند نظرات حجتیه است. دوم، از قول آیت الله خمینی، دوری واکراه وی از هر نوع نزدیکی به انجمن حجتیه را نشان داد.

پس از روزنامه سلام، روزنامه "جهان اسلام" که محبت الاسلام هادی خامنه ای، برادر رهبر آن را منتشر می کند و یکی از جدی ترین نشریات طرفدار تحولات و حمایت از محمد خاتمی است، برای نخستین بار متن نامه آیت الله خمینی خطاب به شورای نگهبان را منتشر کرد. در این نامه آیت الله خمینی شورای نگهبان را از بازی خوردن از حجتیه برحذر داشته و از ورود به مسائلی برحذر داشته بود که شورای نگهبان امروز تماما آلوده به آنست و رهبر جمهوری اسلامی که امسال را سال "امام" اعلام داشته، بی اراده در برابر این آلودگی، خود به دنباله رو آن تبدیل شده است.

بخش هائی از نامه آیت الله خمینی به شورای نگهبان را، که برای نخستین بار روزنامه جهان اسلام متن کامل آن را منتشر کرد، چنین است:

«... در شان آقای خزعلی نیست که به افراد مختلف تندی کند. این دیگر روشن است که روی منبر و یا هر کجا حرام است به مسلمانی نسبت کمونیستی داد. ایشان معترفند که گفته اند، "می گویند آقای سلامی کمونیست است" آیا این گناه بزرگ از شخصی که عضو شورای نگهبان است چه صورتی دارد؟ مادامی که شما اینگونه عمل کنید بازهم توقع دارید جوانان انقلابی تند احترام شما را بگیرند... همه باید توجه کنیم که آلت دست بازیگران سیاسی نشویم. باید سعی شود آقایان به عنوان منبری پر خاشاکر که تا این مرحله حاضر است پیش برود معرفی نشوند... حواستان را جمع کنید که نکنند که یکمرتبه متوجه شوید که انجمن حجتیه ایها همه چیزتان را نابود کردند...»

پس از درگذشت آیت الله خمینی، همه آنچه را که جمع وابسته به حجتیه در شورای نگهبان به آن می اندیشید به اجرا گذاشت. شورای نگهبان به قانون رسمی ارتجاع مذهبی تبدیل شد و مجلس چهارم با دخالت مستقیم این کانون در رد و تأیید صلاحیت ها و تصفیه وسیع یاران آیت الله خمینی شکل گرفت. کار به مرحله ای رسید که مرگ احمد خمینی، فرزند آیت الله خمینی نیز مشکوک و حتی سازمان یافته ارزیابی شد.

آن انجمنی که آیت الله خمینی ترس خود را نسبت به آن در حد توان این انجمن برای نابودی همه دستاوردهای انقلاب سال ۵۷ یاد آور شده بود، بتدریج بخش اعظم بسیاری از حساس ترین ارگان های حکومتی را بدست گرفت. انجمنی که همانند یک مافیای کامل قدرت سیاسی-اقتصادی را در جمهوری اسلامی اکنون در اختیار دارد. در واقع خود آیت الله خمینی با اندیشه حفظ وحدت روحانیت بزرگترین اشتباه را در این زمینه کرد و حتی خود نیز قربانی آن شد!

یاد داشت های هاشمی رفسنجانی

در میان یادداشت های روزانه هاشمی رفسنجانی که بصورت یک کتاب ۵۴۶ صفحه ای، اخیرا منتشر شده، اشاره ای بسیار کوتاه به نقش آیت الله خزعلی، بعنوان پیام آور حجتیه شده است. این قسمت از یادداشت راعینا از کتاب وی در زیر نقل می کنیم:

«... همراه آقایان خامنه ای، خزعلی، مهدی شاه آبادی و احمد آقا به حضور امام رفتم. قبل از ما آقای موسوی اردبیلی رفته بودند... آقای خزعلی در باره انجمن حجتیه و صلاحیت دینی آنها صحبت کرد و از امام خواست که جلوی موج مخالفت با آنها را بگیرند. به بعد موکول شد...» (صفحه ۲۷۷)